س ۳۹۳
678

انت ولیی فی الدنیا والآخرة

الحمد للہ والمنۃ کہ دیوان ملفوظات زبدۃ العارفین ہادی المضلین مقتدای بارگاہ سبحان حضرت شاہ سلیمان قدس سرہ

نافع السالکین

بفرمایش خاکپای اہل صدق بتصحیح حافظ قطب الدین باہتمام حافظ عزیز الدین مالک و مہتمم

در مطبع مرتضوی دہلی کوچہ چیلان طبع شد

53397

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله وصحابه
اجمعین۔ بعد ازین میگوید فقیر حقیر امام الدین خاکراه دردمندان که بعضی از ملفوظات
از زبان مبارک در بار گوهر افشان منبع اسرار سبحانی و مورد انوار یزدانی قدوة السالکین و
شمس العارفین سلطان العاشقین ملک التارکین پیر مرشد حقیقی کعبه قبله تحقیقی حضرت
خواجه محمد سلیمان رضی الله تعالیٰ عنه و مدظله علی المفارق المسترشدین الی یوم الدین
شنیده ام و آنرا جمع کرده ام و نام او نافع السالکین نهاده ام که هر که این را مطالعه فرماید
این گنهگار پر تقصیر هیچ را از دعای خیر محو و منسی نفرماید و من التوفیق و علیه التکلان
حضرت بابا گنجشکر رضی الله تعالیٰ عنه فرموده هر که یک ملفوظ شیخ خود بنویسد حق سبحانه ثواب
عبادت هزار سال و اعمال او ثبت میفرماید و عاقبت جائی او در اعلی علیین باشد چنانچه
در اسرار الاولیا آمده است۔ چون مرید هرچه از پیر بشنود و آنرا بنویسد عدد هر حرف
که در قلم آید ثواب و طاعت هزار سال بدو دهند و در اعمال نامه ثبت فرمایند و بعد
از مردن جائے او در علیین باشد و هم محبوب الٰهی رضی الله تعالیٰ عنه فرموده که
حضرت بابا صاحب رضی الله تعالیٰ عنه یک روز مرا فرمود هر مریدے که سخنان از
زبان پیر خود بگوش هوش بشنود و آنرا بنویسد او را برکات بیش از بیش نصیب
شود و بر این امید این چند ملفوظ در قلم آورده تا حقتعالی این بنده گنهگار پر تقصیر را بحرمت خواجه
خواجگان پیر مرشد حقیقی حضرت خواجه رضی الله تعالیٰ عنه عشق و محبت خود نصیب کند

Marfat.com

اللّٰهم آمین یارب العالمین و فتی سخن دران اوفتاد که هرکه ترک دنیا اختیار کرد محبوب
و مقبول خدائیتعالے شد حضرت قبلہ من قدس سره العزیز حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم
برزبان مبارک راندند حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیْئَةٍ وَتَرْکُ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ عِبَادَةٍ
و مناسب حکایت این فرمودند که یکے بزرگی بود بارها برزبان او این لفظ ر فتی در
دیگ گوشت باید حوائج باشد یا نباشد شوربائی زور بکار نباید روزے مریدان پرسیدند
که غریب نواز و رهنمائے گمراهان این لفظ چه معنے دارد وآن بزرگ بیان فرمود
که گوشت عبادت از ترک دنیاست وشوربا که از سیر و پیاز کنند آنرا شوربائے زور
گویند یعنی شوربائی دروغ چون در دل سالک ترک دنیا آمد او را نماز و روزه باید و دیگر
او را و باشد نباشد حضرت قبله من قدس سره العزیز برزبان مبارک راندچون
حقتعالے جل جلاله و علا مخلوقات را بیافرید وگفت که من رب شما هستم و معبود شما
همه مخلوق اقرار کردند وگفتند اَنْتَ مَعْبُوْدُنَا مگر دنیا بحقتعالے مقابله نمود وگفت اَنْتَ
اَنْتَ وَاَنَا اَنَا انگاه این بیت شیخ فریدالدین عطار رضی الله تعالے عنه برزبان ور
افشان راندند بیت مقبل آن مردے که شد زین جفت طاق + پشت بر روے
کرد داوش سه طلاق + روزے در خدمت حضرت قبله من یک مرید راسخ الاعتقاد
دوازده هزار روپیه نقد در نظر گذرانیدند و در خرچ کردن او یک شب توقف افتاد
چون روز شد مبلغ مذکور را تقسیم کردند چنانچه هفت هزار روپیه بصاحبزادگان بهائی در
اولاد قبله عالم رضی الله تعالی عنه عطا فرمودند باقی را بر علما و غربا بر آستان نشین
و علما و فقرا که در شهر ملک سنگهر سکونت داشتند خرچ کردند چون از آن
فارغ شدند برزبان مبارک راندند که دوش مرا خواب نیامد از سبب این جیفه
چون این را از خود دور کرده ام مرا فرحت آمده است این حدیث شریف
برزبان راندند اَلدُّنْیَا جِیْفَةٌ وَطَالِبُهَا کِلَابٌ بعد ازان برزبان
مبارک راندند که شخصے پیش من آمده واخبار کرد که من یک تماشا عجیب دیده ام
بیان کرد که من خورد بودم در شهر منگر وتهه پیش یک معلم قرآن مجید بخواندم
روزے شخصے بردیان مسلوب شده زنگا و منادی کنانید که ایمان خود را بشوهر
من دیدا درامقابله و یکهزار روپیه نقدی و هم یک مرد آمد که ایمان خود را بدهد

من نیز بدیدن این معاملہ رفتم مردے آمد ایشان خود را دو ہزار روپیہ نقد از زن
سبب گرفت من دیدم کہ ہمان ساعت روی او سیاہ گردید نعوذ باللہ من ذلک
در وے مردہ روشن شد الحمد للہ علی ذلک حضرت قبلہ من قدس اللہ
سرہ العزیز میفرمودند دنیا مبغوض اللہ است ازین سبب ہیچ نبی و ولی خدا
او را اختیار نہ کردہ است بلکہ او را سہ طلاق دادہ اند و بہ فقر و فاقہ گذرانیدہ اند تا
بحدیکہ بہ گرسنگی مردہ اند چنانچہ صدہا درحوالے مکہ معظمہ زاد اللہ شرفہ
وعزتہ بہ گرسنگی مردہ اند وقتی میفرمودند کہ شیخ سعدی رحمۃ اللہ تعالے
برای زیارت شیخ فریدالدین عطار رحمۃ اللہ تعالے رفت شیخ عطار او را از
زیارت منع نمود و گفت تو با توانگران دوستی داری با تو ملاقات نہ کنم شیخ
سعدی رحمۃ اللہ تعالی غمناک شد شش ماہ آنجا سکوت ورزید بعد از
شش ماہ شیخ عطار رحمۃ اللہ تعالی شیخ سعدی را طلب نمود و آستین خود را
دراز کرد تا حضرت سعدی بر آن بوسہ داد و رفت بعد ازان فرمودند کہ دنیا
داران شخصے را کہ بسیار دروغگو و فریب کنندہ باشد او را منصوبہ باز و کابل گویند و
اہل اللہ قابل آنرا گویند کہ از ہمہ دست افشاندہ بخدا مشغول باشد بیت ہمہ مشغولی عالم گو بست
ترک کلی بخدا مشغولیست ٭ بیت اولیا را کار عقبی اختیار جاہلان را کار دنیا اختیار
وہم فرمودند کہ الجنس مع الجنس یمیل چنانچہ حق سبحانہ فرمودہ است
قولہ تعالی الخبیثات للخبیثین والطیبات للطیبین شخصے درخدمت
حضرت قبلہ من رضی اللہ تعالی عنہ عرضداشت کہ مولوی علی الدین بہاولپوری
قاضی احمدپور شدہ حضرت قبلہ من بر زبان مبارک راندند کہ مولوی مذکور پیش ازین
خوش بود اکنون در بلا او فتاد کہ معاملہ قضا اختیار کردہ کہ معاملہ قضا نزد پیران ما
ممنوع است کہ بسا مریدان را ازین معاملہ منع کردہ اند چنانچہ در فوائد شریف مذکور
است کہ حضرت سلطان المشایخ رضی اللہ تعالی عنہ در زمان اوایل برائی قضای
دہلی شریف از حضرت نجیب الدین متوکل رضی اللہ تعالی عنہ التماس دعا نمود ایشان
فرمودند تو قاضی مشو چیزی دیگر خواہی وہم فرمودند کہ عہدہ مسجد گرفتن و تولیت مسجد
برائے عہدۂ این بد است ازین دور باید بود و اگر کسی برائے خدا خدمت مسجد کند

Marfat.com

در دارین عزت یابد حدیث من خدم خدم روزی شخصی در خدمت
حضور عرضداشت که پسر خود را حفظ قرآن کنانم یا او را کتابهای تعلیم کنم حضرت
قبله رضی الله تعالی عنه فرمودند کتابها را تعلیم کن لختی سخن دران او فتاد
که چون حق سبحانه تعالی خواهد ملک را ویران کند حاکم ظالم بر آن مسلط کند و این دو بیت
بر زبان مبارک راندند نظم چو خواهد که ویران کند عالمی + نهد ملک در پنجه ظالمی +
بقومیکه نیکی پسند د خدای + دهد خسرو عادل نیک رای + و هم فرمودند که آمدن بادشاه
عادل و ظالم عمل مردم است اگر عمل نیک کنند بادشاه عادل مسلط شود و اگر عمل بد کنند
بادشاه ظالم مسلط شود آنگاه این حدیث شریف بر زبان مبارک راندند اعمالکم عمالکم
و نیز فرمودند که درین زمان چون مسلمانان متابعت نبی صاحب صلی الله
علیه وسلم گذاشته اند حق سبحانه تعالی کفار را برین مسلط کرده است
مناسب این حکایت فرمودند که چون سنگهان ملتان را محاصره کردند بزرگی
در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرضداشت کرد که یا رسول الله در حق
امت خود دعا کنید رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که امت من متابعت من گذاشته
اند روزی مولوی غلام حیدر در حضور عرضداشت کرد که غریب نواز چون بنده قرار نکو
در شهر نموده اکر دیک بند زراعت باجری کاشته بودم آن همه خشک شد حضرت قبله
قدس سره بر زبان راندند شام ونجین یا روم تاوی ڈھو ڈھی اتی تھوم
یعنی اگر آدمی خواه در شام خواه در روم رود آنچه قسمت اوست ازان بیش و
کم نخواهد شد آن قدری که حق سبحانه و تعالی در ازل برائی او در مقدر کرده است
بهر جا که رود برسد حضرت قبله من قدس سره العزیز نبیسه الف خان را
رحمة الله تعالی که خرد بود یک روپیه نقد عطا فرمودند بعده برادر کلان ازو
بستد او در گریه و زاری شد بعد ازان بر زبان مبارک راندند که حب
دنیا و محبت او خراب کننده است مناسب این حکایت فرمودند که از مردم
شنیدم که یک موش در سوراخ خود چند روپیه جمع داشت روزی آن مبلغ را از سوراخ
خود بیرون نهاده بسببی در سوراخ باز رفت شخصی آمد آن مبلغ را بر داشت و
رفت چون موش از سوراخ خود باز آمد مبلغ خود را ندید افتان و خیزان و مضطر و

Marfat.com

وحیران شده بر زمین افتاد دو مرد **لختی سخن دران افتاد** که از صحبت دنیاداران
و معامله سرکاری دور باید بود فرمودند اگر فرشته باشد چون در معامله سرکار افتد دیو
شود مناسب این حکایت فرمودند که نور محمد خان بابر بسیار زاهد بود و عابد چنانچه در
تمام شب آخر جهر کردی چون اورا معامله وزارت اسد خان بدست آمد در عین ماه
رمضان شریف لولیان در پیش نشاندی و شراب خواری میکرد نعوذ بالله من ذلک
حکایت دیگر فرمودند که شخصی بزدار از مریدان حضرت میان صاحب نور محمد
نارووالہ قدس سره العزیز بسیار خدا یاد بود چنانچه اورا روزی در غاری نشسته
دیدیم و باو ملاقات کردیم و پرسیدیم که چند روزست که درین جا نشسته گفت
سه روز شده است طعام نه خورده است نزد من یک نان باجهری بود نیم باو
دادم و نیمه دیگر خوردیم و بخانه خود آمدیم بعده آن شخص مذکور در قوم غلامی رفت
که مشهور اند براه زنی و با ایشان صحبت گرفت و صحبت ایشان درو تاثیر کرد و مثل
ایشان رهزن شد و این حدیث بر زبان مبارک راندند **اَلصُّحْبَةُ مُؤَثِّرَةٌ بیت**
صحبت صالح ترا صالح کند + صحبت طالح ترا طالح کند **بیت** همنشین اهل معنی باش تا
هم عطا یابی و هم باشی فنا + **حکایت** چون سلطان محمود اهل معنی بود رحمة الله
تعالی همه وزرای و امرای در صحبت او اهل معنی شدند چنانچه بعد از مردن ایشان
نیز روضها اندگرداگرد روضه سلطان محمود رضی الله تعالی عنه **مثنوی** ناخندان باغ
را خندان کند + صحبت مردان ترا مردان کند + یک زمانه صحبت با اولیا + بهتر
از صد سال طاعت بی ریا + **بعد ازان فرمودند** که با اهل دنیا مال خود را
فتنه سازند و امانت نهند که بکار خواهد آمد چون بمیرند همه مال که امانت نهاده باشند
دیگران بردارند چنانچه علی محمد خاکوانی امانت بسیار جا نهاده بود چون
اورا تیمور شاه بکشت همه مال را بگذاشت چنانچه علی اکبر خان مرحوم بسیار جا
امانت نهاده بود چون بمرد مال و امانت اورا دیگران بکار خود بردند بعده این
بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** ناگهان بانگی بر آمد خواجه مرد + خورده خورد و
مانده ماند و داده برد + **لختی سخن دران افتاد** که بعضی مهمان نوازی بسیار
کنند حضرت قبله من فرمودند که در کوهستان چنین رسم است که اگر مهمان

بخانہ کسی آید اگرچہ یک گوسفند باشد او ذبح کردہ پیش مہمان آرد
وہم فرمودند کہ اگر قدرے طعام باشد مہمان را میدہند خود بفاقہ میگذرانند
ونیز فرمودند کہ مہمان را بادیہ نشینان بسیار عزیز دارند و خدمت کنند بخلاف
شہریان کہ ایشان مہمان را چندان عزیز ندارند انگاہ این حدیث برزبان
درافشان راندند الضِّیَافَةُ لِاَهْلِ الْوَبَرِ لَا لِاَهْلِ الْمَدَرِ یعنی مہمانی بادیہ نشینان
کنند نہ شہریان ونیز فرمودند اگر کسے بحقتعالی توکل کند حق سبحانہ تعالی اورا
ضایع نکند بعدہ تمثیل فرمودند کہ اگر کسے بخانہ آدمی رود اورا واجب شود خدمت
کردن وحق سبحانہ کہ اَکْرَمُ الْاَکْرَمِیْنَ وَاَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ ست چرا بندہ خود را
ضایع کند کہ تکیہ داشتہ باشد وہم فرمودند کہ توکل رتبہ نبوت و ولایت ست
کہ ہمہ انبیا و اولیا توکل اختیار کردہ اند مناسب این **حکایت** فرمودند کہ یکے
سالک با یکے اہل اللہ مصاحبت طلب نمود اہل اللہ اورا فرمود کہ ہمہ چیز و اشیاء
خود را در راہ خدائے تعالی بدہ داو ہمان وقت در راہ خدائیعالی صرف کردہ روانہ
شد چون دو چہار قدم رفت اہل اللہ بسوی سالک نظر کردہ گفت چیزی بخود
داری یا نے کہ یک دوال بخود دارم کہ بوقت حاجت بکار آید گفت این راہم بدہ
دوال راہم بداد وروان شدہ در دل سالک خطرہ رفت کہ اگر دوال من گسستہ شود
از کجا یابم اتفاقاً دوال فعل وگسستہ شد ناگاہ دوال نو دیگر موجود شد قولہ تعالی
وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰہَ یَجْعَلْ لَّہٗ مَخْرَجًا وَّیَرْزُقْہُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ وَمَنْ یَّتَوَکَّلْ
عَلَی اللّٰہِ فَہُوَ حَسْبُہٗ اِنَّ اللّٰہَ بَالِغُ اَمْرِہٖ قَدْ جَعَلَ اللّٰہُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا
بعدہ سخن دران افتاد کہ کسی را حقتعالی از زیارت صحبت اولیا محروم کند اگرچہ
نزدیک باشد او را زیارت نصیب نشود مناسب این حکایت زبان مبارک راندند کہ
یکروز بندہ برای زیارت قبلہ عالم رضی اللہ تعالی عنہ میرفتم نزدیک مہار شریف
پرسیدیم قدر یک گروہ یا کم در راہ التباس افتاد کہ این درختان مہار شریف
است یا دیگر شہر دو شخص را دیدیم یک نوجوان بود و دیگر پیر از جوان پرسیدم کہ
راہ مہاران شریف مرا بنما چون بدست اشارت کرد کہ ہمون درختان مہار شریف
است پیرے کہ نشستہ بود بر پیمان رشتہ میکرد از من پرسید کجا مے روی گفتم

برای زیارت قبلہ عالم رضی اللہ تعالی عنہ می روم باز از من آن پیر پرسید کہ میان
ہا ہل کہ در ہماران میماند نوجوان ست یا پیر چون این سخن از ان شنیدم تعجب کردم
کہ سبحان اللہ این مرد پیر شدہ ہنوز او را زیارت قبلہ عالم نصیب گشتہ و از ہزاران
گروہ مردمان مے آیند و زیارت مے کنند ولایت حاصل کردہ مے روند و
این را کہ بقدر نیم گروہ با کم است زیارت ہم نصیب شدہ و مناسب این دیگر فرمودند
کہ چون رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم در شب معراج از جناب آلہی عطایا حاصل کردہ
باز آمدند وقت صبح با ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند کہ امشب بر آسمانہا رفتیم و دیدار
حق سبحانہ وتعالی دیدم و باز آمدم حضرت ابوبکر رضی اللہ تعالی عنہ گفت اٰمَنَّا وَصَدَّقْنَا
چون ابوجہل را خبر شد با ابوبکر رضی اللہ تعالی عنہ ملاقات کردہ گفت شنیدم کہ یار تو بر آسمانہا
رفتہ است آسمان را سوراخ نمی بینیم چون او را ایمان نبود بر معجزہ رسول کریم اعتراض
کرد و منکر شد چون مع الخیر سخن با ہنجا رسانیدند حاضران عرضداشت کردند کہ غریب نواز
بعضے مردم از ساکنان تونسہ شریفہ از مردمان می پرسند کہ میان صاحب نوجوان ست
یا پیرمرد است حضرت قبلہ من قدس سرہ العزیز بر زبان مبارک راندند کہ زیارت
وصحبت بزرگان بر نصیب ازل موقوف است ہر کرا سعادت ازلی نصیب ست او زیارت
وصحبت اولیا حاصل نشود اگرچہ صد ہزار از گروہ دور باشد این حدیث بر زبان
مبارک راندند کہ اَلْاَرْوَاحُ جُنُوْدٌ مُجَنَّدَۃٌ تَتَشَامُّ کَمَا تَتَشَامُّ الْخَیْلُ فَمَا تَعَارَفَ
مِنْھُمَا اِئْتَلَفَ وَمَا تَنَاکَرَ اِخْتَلَفَ یعنے روحہا ے مردمان لشکرہا اند
گروہ گروہ می آیند وبوئی میگیرند چنانچہ اسپان بوئے میگیرند و با اسپان می بینند
ہمچنان روح مردم با ارواح اولیا آشنا شدہ دوستی کنند و با یکدگر الفت کنند و اگر آشنا
نشدہ انکار کنند و آنرا از زیارت اولیا محروم کردہ اند ہرگز او را زیارت اولیا خدا نشود اگرچہ
نزدیک باشد بلکہ انکار کند و زیارت دشمنی کند چنانچہ ابوجہل لعین ہمیشہ
با رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم عداوت میکرد و او را بسحر منسوب کرد چنانچہ روزے
چند سنگریزہ در دست داشت رسول خدا صلے اللہ تعالی وعلیہ وسلم را گفت در دست من
چہ چیز است رسول خدا فرمود آنچہ در دست تست بر رسالت من گواہی خواہد داد سنگریزہ
در دست ابوجہل لعین کلمہ شہادت خواندند سنگریزہ را از دست خود انداخت وگفت تو عجب

Marfat.com

ساحر هستی چون او را در ازل ایمان نصیب نبود نبی صاحب را صلی الله علیه وسلم
بسحر منسوب کردی و ایمان نیاوردی نعوذ بالله من ذلک و نیز فرمودند که چون ما برای زیارت
قبلهٔ عالم قدس سره العزیز رفتیم قوم نهاران در زیر سایه سبعصون نشسته بودندی چون ما را آنجا
دیدندی گفتندی که لنگو چرا ترا توانائی افتاده است چون ایشانرا سعادت نصیب نبود قبلهٔ عالم
محروم شدند بعد از وصال قبلهٔ عالم حضرت صاحبزاده نور الصمد را رضی الله عنه شهید کردند
آنها که صاحبزاده را شهید کردند حق سبحانه ایشانرا خراب و پریشان کرد که اثر حمله ایشان
نماند بیت حب درویشان کلید جنت است ❊ دشمن ایشان سزای لعنت است ❊ و نیز روزی درویشی
بجر و را از قوم جعفر وقت نزع نزدیک آمد میان محمد خواهرزاده حضرت قبلهٔ من سر او رفت و گفت
اگر چیزی داری خیرات بکن جعفر مذکور جواب داد که من چیزی ندارم چون جان بحق تسلیم کرد
بعده بیست روپیه نقد میان عبدالرحمن قوم مذکور رسیا ور و گفت که این نقد نزد من امانت
نهاده بود امانت بگیرید و هم پنج کلام الله بگذاشت چون این سخن در سمع حضرت قبلهٔ من
رسید بر زبان مبارک راندند اگر او را نصیب بودی بدست خود خیرات کردی بعده چون
خویشان او را خبر وفات رسید او را از کوهستان آمدند همه اسباب بردند حضرت قبلهٔ من
قدس سره العزیز میفرمود که از حق سبحانه تعالی فضل طلب کنند و از جلال او ترسان و هراسان
باید بود مناسب این حکایت فرمودند که شیخ صنعان رضی الله تعالی عنه صاحب کمال بود
و پنجاه حج بجا آورده بود چهار صد مرید صاحب کمال داشت چون او را عقد افتاد در دختر ترسا
عاشق شد و زنار در گردن انداخت نیز این بیت بر زبان راندند بیت عشق را نازم که یوسف
را ببازار آورد ❊ شیخ صنعان زاهدی را زیر زنار آورد ❊ بعده چون حقتعالی فضل و رحمت
خود کرد و باز در اسلام آمد و جمیع مراتب علیا عطا فرمود مناجات مثنوی تا نه مسکین کار تو علام الغیوب
انتظام از ما کش اندر ذنوب ❊ یا کریم العفو ستار العیوب ❊ زیر سنگی بد ما را مکوب ❊ گر سگی کردیم
ای شیر آفرین ❊ شیر را مگمار بر ما از کمین ❊ و نیز فرمودند که یوسف علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام به بازار مصر فروخته شد بعده چون حقتعالی فضل کرد پادشاه مصر شد و نیز
فرمودند که مهتر سلیمان علی نبینا علیه الصلوة والسلام چند گوره بر زبان را رسیده و
امیدوار رحمت و فضل حقتعالی بود باز حقتعالی او را بفضل خود پادشاهی عطا فرمود
و نیز میفرمودند که جوانی بجهت زیارت در جوانی برای زیارت حضرت قبلهٔ عالم رضی الله عنه از

Marfat.com

خانه خود که در کوه است و اسم آن کرکوجی ست که مسافت آن از تونسه شریف
سی کروه میشود روانه شدیم در پنج روز در خدمت قبله عالم رضی الله تعالی عنه رسیدیم و نیز فرمودند
که روزی برای زیارت قبله عالم رضی الله تعالی عنه روانه شدیم همراه ما میان غلام حیدر و میان عیسی
جعفر بودند پوست از زیر هر دو پای من جدا شد و خون روان شد هر ده ناخن از هر دو پای جدا شدند
چون جوانی بود و قوت در بدن بود منزل بقدر بیست کروه یا زیاده قطع میکردیم چنانچه
روزی از خانه خود روانه شدیم از کرکوجی بدائره شاه آزوآب واله شب اول منزل کردیم که بقدر
چهل کروه میشود و یک پیاله دلب ما را در مسجد دادند که بخوردیم روز دیگر در مخدوم نوشید رسیدیم
شب دویم آنجا کردیم و هیچ چیز نه خوردیم در روز سیویم از آنجا روانه شدیم تا در مهار شریف داخل
شدیم شب سیوم بخدمت حضرت قبله عالم رسیدیم و نیز فرمودند که در جوانی گاه گاه سه فاقه و گاه
دو فاقه میشد همچنان منزل قطع کردیمی و نیز این بیت فرمودند بیت جوانی شد و زندگانی نماند
جهان گو ممان چون جوانی نماند و وقتی فرمودند که میان عیسی جعفر و غلام حیدر همراه ما بودند
شب نزدیک سیتور شد یک فلوس نزد ما بود و بآن فلوس نخود خام خریدیم و خوردیم
علی الصباح از انجا روانه شدیم در صالح پور که نزد احمد پور بود قدمبوسی حضرت قبله عالم رضی الله عنه
حاصل شد قبله عالم قدس سره پرسید که دوش چه خوردی عرض کردم که غریب نواز نخود خام
تبسم کرده فرمودند که نخود خام چه خورش است بعده میان مشتاق را فرمودند که اینها
گرسنه آمده اند ایشان را چیزی بده میان غلام حیدر رفت و چیزی بیاورد که تناول کردیم
و نیز میفرمودند که شخصی نزد مسجد قبله عالم سکونت داشت درویشان که برای زیارت قبله عالم
می آمدند ایشان را منع مینمود که شما را دینجا چه حاصل میشود که می آیند میفرمودند که در خدمت حضرت شیخ
الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله تعالی عنه شخصی بود و شیخ بسیار او خدمت مینمود و دو ماه
او را پنجاه روپیه نقد مقرر کرده بود درویشان که برای زیارت شیخ عالم آمدند ایشان را منع مینمود
که شما را دینجا چه حاصل میشود که میائید بعده فرمودند همچنین بر دروازه حق تعالی ابلیس نشسته که
مردم را رهزنی مینماید که بجناب حق سبحانه تعالی واصل نشود و همچنین بر دروازه بزرگان مردم
هستند که درویشان را رهزنی مینمایند لیکن چون کسی را حق سبحانه تعالی از اعیان ثابته نصیب
خیر و سعید کرده از ممانعت چنین مردم و ابلیس ملعون از وصال بجناب حق سبحانه و از صحبت
بزرگان باز نماند و دور نماند مصرع دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست * درین باب حکایت فرمودند که دختر نمرود

مردود چون قصد اسلام مینمود نمرود مطرود وعمله او را ممانعت مینمود از اسلام آوردن
برابراهیم صلواة الله علی نبینا علیه السلام لیکن جمیع رعایان ثابته او را ایمان نصیب بود
با ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و با وی نکاح نمود و از شکم او حق سبحانه پیغمبران را
چنانچه اسحق و یعقوب و یوسف علی نبینا علیهم السلام و نمرود و اشد بر کفر شد بعده حق
جل علا پشه را بر نمرود و عمله او مسلط گردید همه لشکر او را در دو نیم ساعت یا سه ساعت هلاک
مسمار نمود و یک پشه که چشم او کور بود یک پای لنگ داشت در دماغ نمرود مردود در آمده معذب
مینمود تا او را هلاک ساخت و نیز فرمودند که فرعون ملعون اشد کافر بود که دعوی خدائی مینمود
حق سبحانه او را بمعه لشکر در دریای نیل غرق نمود لیکن زن فرعون بی بی آسیه رضی الله عنها صاحب
ولایت بود او را نگاه داشت قوله تعالی ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاۗءُ و هم فرمودند
دو دختر شعیب علی نبینا علیه السلام بود هر دو صاحب ولایت بودند و نیز میفرمودند که اول
موسی علی نبینا علیه السلام صاحب ولایت بود چون وفات یافت حق عز و جل بهتر موسی
را صلواة الله علی نبینا و علیه خطاب نمود که گستاخیها که تو بجناب ما مینمودی چنانچه ذکر
آنها در قرآن مجید چند جا بیان فرموده اند چنانچه رَبِّ اَرِنِيْۤ اَنْظُرْ اِلَيْكَ در جواب و آمد
لَنْ تَرٰىنِيْ جای دیگر فرموده که اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ از حرمت مادر تو عفو میکردیم
نمودم اکنون گستاخیها بگذاری و طریقه ادب پیش آری نیز فرموده که قدرت خدا تعالی
ست از پیغمبران کافر موجود میشود چنانچه حضرت آدم علیه السلام پیغمبر صفی الله یک پسر او
کافر شد همه کافران از اولاد او هستند و نیز نوح علیه السلام پیغمبر اولوالعزم بود یک
پسر او و زن او هر دو کافر بودند نعوذ بالله من ذلک چنانچه حق سبحانه در کلام خود می
فرماید قَالَ يٰنُوْحُ اِنَّهٗ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ در جای دیگر میفرماید
ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوا امْرَاَتَ نُوْحٍ وَّامْرَاَتَ لُوْطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ
مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتٰهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللّٰهِ شَيْـًٔا یعنی بیان کرد خدا مثلی
برای آنانکه نگرویدند و آن مثل زن نوح است که واعله نام داشت و زن لوط که واعله
میگفتند بودند آن دو زن در زیر حکم دو بندگان شائستگان من پس خیانت کردند بآن دو
بنده برگزیده بنفاق و مخالفت زن نوح علیه السلام قوم را گفت که این دیوانه است
و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمان لوط علیه السلام خبر دار کردی پس دفع نکردند این دو پیغمبران از ایشان

Marfat.com

دو زن از عذاب خدا چیزی را از آن دو زن زن نوح غرق شد بطوفان بر سر زن
لوط سنگ بارید و گفته خواهد شد در روز قیامت و اهله و اعلہ را آنکه در آئید به دوزخ با آئیندگان
دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاقب میشوند و نسبتی که بیان پیغمبران است
با وجود کفر هیچ فائده نمیدهد و نیز فرمودند که زن فرعون مؤمنه بود و از فرعون و عملها و
بیزاری نمود چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِّلَّذِیْنَ
اٰمَنُوا امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِیْ عِنْدَكَ بَیْتًا فِی الْجَنَّةِ وَنَجِّنِیْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ
عَمَلِهٖ وَنَجِّنِیْ مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ یعنی بیان کرد خدا مثلی برای آنانکه گرویده اند
و آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه پسر مزاحم چون گفت ای پروردگار من بنا کن برای
من نزدیک خود خانه در بهشت یعنی در مقام قرب خود مرا جائی ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد
فرعون گفت تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفگنند حق سبحانه تعالی ملایکه را فرمود که به گرد وی
درآمده به بالهای خود سایه کردند فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آورند و حکم کرد که بر سینه او نهند آسیه
دعا کرد بار خدایا مرا خانه ده در جنت و برهان مرا از نفس خبیث فرعون و کردارهای او یعنی از عذابی
که مرا میکنند و نجات ده مرا از گروه ظالمان قبطیان تابعان فرعون باشند حق سبحانه دعای
او مستجاب کرد حجاب از پیش وی برداشت خانه وی در جنت بوی نمود حاصل این مثل
آنست که با وجود ایمان اتصال و با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد حضرت قبله من قدس سره
میفرمودند که حقتعالی در قرآن مجید میفرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ یعنی پیدا نکردم
من پریان و آدمیان مگر برای عبادت خود و معرفت خود بیت زندگی آمد برای بندگی
زندگی بی بندگی شرمندگی + و نیز میفرمودند اگر چیزی از مال نقصان شود و یا چیزی از
مال بمیرد چنانچه گاو و یا اسب وغیره غم نباید خورد که صدقه و بدله سر شود چنانچه در حدیث
شریف آمده تَلَفُ الْمَالِ خَلَفُ الرَّاْسِ یعنی هلاک شدن مال صدقه سر صاحب مال میشود و نیز
میفرمودند که مبدء و اصل جمیع معصیات و بلیات حب دنیا است مادام در دل سالک حب دنیا
باشد ایمنی نباشد شاخهای او نیز تازه باشند چون بیخ درخت خشک میشود شاخهایش خشک
شوند همچنین چون از دل سالک حب دنیا بریده شود از جمیع بلیات در امان شود و بحق سبحانه
واصل گردد حضرت قبله من قدس سره العزیز میفرمود که کار ابلیس علی الدوام رهزنی است
بسبب عداوت با آدم علی نبینا و علیه السلام میدارد و بنی آدم را از کار نیک میدارد و درین باب

Marfat.com

حکایت فرمودند که مردی با رادت از خانه خود بسوی بزرگی روانه شد چون نزدیک
رسید پیش او طایفه لولیان را دید که بازی مینمودند منکر شده باز درخانه خود آمد همسایه او بزرگ بود
از وی پرسید که در خدمت فلان بزرگ رفته بودی برای ارادت چه حالست که از خدمت ایشان
باز آمدی جواب گفت چون من نزدیک آن بزرگ رسیدم پیش او شمع روشن شده و لولیان بازی
مینمودند بی اعتقاد شده باز آمدم چون این قصه باز نمود بزرگی که همسایه او بود تاسف
بخورد و فرمود که در انجا لولیان نبودند بلکه ابلیس بود که ترا از سعادت ارادت آن بزرگ محروم
ساخته همدرین حکایت دیگر فرمودند که شخصی پسر خود را سیپاره بدست داد و فرمود برو در خدمت
معلم سبق بگیر بحکم والد برای گرفتن سبق روانه شد در راهی میرفت ناگاه ابلیس خود را
بشکل زن خوب رو گردیده پیش آن پسر باز آمد و فریاد برداشت که این پسر با من بدفعلی
مینماید مردمان شهر از هر طرف بیرون آمدند پس شرمسار شده باز در خانه خود آمد و خواندن
را ترک نمود ابلیس ملعون شادی میکرد میان شیاطین و میگفت من پسر را از علم خواندن
باز داشتم و نیز فرمودند که وقت شام جمیع شیاطین پیش ابلیس می آیند از هر یکی می پرسد که شما امروز
چه کارها کردید یکی گوید که دزدی کنانیدم دیگری گوید خمر خورانیدم دیگری گوید لواطت
کنانیدم و هر یک معصیتی که بر آن مستعد میکنند بیان کند چون یکی از آنها گوید که طفلی را
من از علم خواندن باز داشتم ابلیس خوش شده او را در کنار خود میگیرد که تو خوب کار کرده که او را
از علم خواندن محروم ساختی **و نیز فرمودند** که چون ابلیس از سجده نمودن حضرت
آدم صفی الله ابا آورد حقتعالی فرمود که ان علیک لعنتی الی یوم الدین ابلیس لعین عرض نمود
که مرا مهلت ده تا روز قیامت زنده باشم حقتعالی عزوجل فرمود ترا مهلت دادیم باز ابلیس
گستاخی نموده گفت که من اولاد آدم را گمراه خواهم نمود حق سبحانه فرمود از تو و تابعان تو جهنم را
پر خواهم نمود **حضرت قبله من** میفرمودند که سالک را میباید که همیشه بر رحمت پروردگار امیدوار
بوده باشد از آنکه او ارحم الراحمین است و او تعالی شانه خود فرموده است سبقت رحمتی
علی غضبی باید که از رحمت ایزد تعالی شانه مایوس نا امید نباشد زیرا که فرموده است لا تقنطوا من
رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** بحر
الطاف که بی پایان بود * نا امید از رحمت شیطان بود * **و نیز میفرمودند**
که سالک را باید که هر کاری مرضی حقتعالی بکند یعنی بحسب مقتضای شریعت شریف که مقصود این در ان

Marfat.com

مندرج است چنانکه شیخ سعدی قدس سره فرموده است **بیت** درین راه بجز مرد
راعی نرفت گم آن شد که دنبال راعی نرفت محالست سعدی که راه خدا توان رفت جز در پی
مصطفی و هم فرموده است که اهل الله مصروف فی الله است هر کاری که مرضی حق تعالی بوده باشد آن کنند
و محبوب لدی هدایت شده است حاصل کرده از دنیا برده اند و این آیت خوانند مَنْ یَّهْدِی
اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ وَ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ و اهل دنیا که
منهمک فی النفس اند هر کاری که مراد و مرضی نفس باشد آن کنند و این آیت خوانند وَمَنْ یُّضْلِلْهُ
فَلَا هَادِیَ لَهٗ و نیز میفرمودند که در اول شب ماه محرم و آن آغاز سیزدهم صد هجری المقدس
بود شیخ من حضرت قبله عالم بهادری رضی الله تعالی بحد مغموم شدند که هرگز از طعام یک لقمه
تناول نفرمودند کسی عرضداشت کرد که موجب چندین اندوه چیست در جوابش فرمودند که
ابتدای سن سیزدهم صدی شده است درین زمان بسیار حوادث و طرق باطله خواهند شد و اکثر
مردمان جوار در هلاک شوند مگر آنانکه دامن بزرگان گیرند و در صحبت ایشان باشند و درود مبارک بسیار
خوانند و نیز میفرمودند که سالک را نباید که از صحبت بدمذهبان خود را دور دارد اگرچه از صحبت
ایشان نعیم دنیاوی موجود شوند هرگز اختیار نکند بلکه به گرسنگی و برهنگی گذاردن بهتر است
از نعیم بدکیشان و روزی شخصی در حضور قبله من گذارش نمود که مولوی عثمان ساکن
سنگهر در شهر جیپور تعلیم پسران مرد حکیم شیعه مشتغل است در جواب فرمودند ازین امر
خوف بسیار است که صحبت بدکیشان بهم صحبتیان تاثیر میکند و نیز یک روز حضرت قبله
غلام سرور خان خاکوانی را گفت که شما چون به برادران خود از سبب علاقه نوکری در صحبت
میران آسند که شیعه اند میشباید که پرحذر بوده باشید و چون خان بدگور و دیگر افغانان نوکری
میران ترک کرده بجهت زیارت باز در حضور پرنور شرف پابوس یافتند حضرت قبله ایشان را فرمودند
بگرسنگی مردن به که در صحبت بدمذهبان نعیم یافتن که در چنین صحبت زوال ایمان باشد مولوی
صاحب مولوی محمد حیات دهلوی رضی الله تعالی عنه خاطر بحضور عرضداشت کرد که بسیار مسلمانان را
فرنگیان از دین محمدی برگردانیده از ایمان خارج کرده اند که ایشان دین مسیحا از جهت صحبت اختیار کرده
اند نعوذ بالله منها حضرت قبله من فرموده است سالک را باید که ادب هر کس پیشه خود گرداند خاصه
ادب مریدان شیخ خود بسیار نگاه دارد و بعده فرمودند روزی شرف پابوس حضرت حافظ صاحب محمد جمال
ملتانی قدس سره در قریه لب حاصل نمودم حضرت من ادب مریدان شیخ خود بجا آوردی چنانکه شیخ خو

و این چنین دولت کم کسی میسر باشد که این ثمرهٔ کمال عشق شیخ است و نیز فرمودند که شبی من
و حضرت حافظ جمال صاحب در یکجا هم منزل بودیم و علی الصباح طرف روضهٔ مطهرهٔ شیخ خود روانه
گشتیم ولیکن من پیش از حافظ صاحب بزیارت حضور مشرف شدم این بیت خواندند بیت
ما و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق * او بصحرا رفت من در کوچه گردانم هنوز * و نیز فرمودند
که سالک را باید که همیشه از عبادت حقتعالی خالی نباشد زیرا که هر که درین زمان این چنین عبادت کند
زود بمقصود خود رسد که او را ده چندان اجر از سابق میدهند و نیز فرمودند که مقصود دین و دنیا
از آن حاصل کرده اند که الله الله گفته و مواظبت نموده اند و این بیت خواندند بیت بس کن کف
زمانه و ریا اسفی * و بشنو ده کف که حسبنا الله و کفی * و نیز میفرمودند که سالک را باید که
همیشه از خطرهٔ نفس و شیطان در خوف باشد و ایمن از آن نباید بود زیرا که حذر از خطرهٔ ایشان تا لحد
باقیست چه فرمودند که شیخ صنعان با وجود چندین کمال و را عقده او فتاد و در قید بلای محبت ترسا
بچه گرفتار گشت و زنار در گردن کرد چنانچه قصهٔ او در منطق الطیر مفصلاً مذکور است و این مناجات
بخواندند بیت نفس شیطان میبرند از راه ترا * تا بیندازند اندر چاه ترا * دستگیری کن مرا ای
دستگیر * بیت کس را جز تو دیگر دستگیر * تا که هر کس گویدت ای دستگیر * کیش گشته از در تو
نا امید * ای امید وای امید وای امید و نیز قبلهٔ من فرموده است سالک را باید که از سه چیز
خود را دور دارد یکی حکم قضا کردن دوم ضامن کسی شدن سیوم امانت کسی نزد خود
نگاه داشتن از آنکه این نصیحت از پیران ما بمریدان جاری شده آمده است و هم فرمودند چنانکه
حضرت فریدالدین گنجشکر به شیخ نظام الدین دهلوی رضی الله تعالی عنهما وصیت فرموده است
چون مهمانان و مسافران بر تو آیند و ترا فاقه باشد شکر خدای تعالی بجا آری که این نعمتی است
بس عظیم و فرمودند که این چنین شیخ بمرید کامل میفرماید و نیز میفرمود که هرگاه این فقیر در
حضور حضرت قبلهٔ عالم مشرف شد در خانهٔ خود هرگز قرار نیافتی چنانچه یک ماه در حضور
می بودم و چند روز در خانه برین نمط میگذشت تا وصال مبارک حضرت قبلهٔ عالم قدس سره
مائی صاحب مرحومه فقیر گفتی که پسر مرا خیال نه شده است که در خانهٔ خود آرام نمیگیرد از علما
و فقرا چندان تعویذها گرفته که آویزان ساخته بودند چنانکه فقیر از کمال جذبهٔ حضرت عشق
مستولی شده بود لاچار بیقراری حاصل بود بیت محبتی است که دل را نمی دهد آرام * درین که
که آسودگی نمی خواهد * **نقل** سیر حضرت میرزا مظهر شهید است که چند گروه را در عرصهٔ چهار روز طی میفرمودند

Marfat.com

این قدر بر زبان مبارک حضور شیخ خود بسمع فقیر هم رسیده که تمامی پوست زیرین هر دو پای
من از پاشنه تا سر ناخن جدا گشتی و بیفتادی و از میان غلام حیدر که اکثر اوقات در سیر بسمت
شیخ خود قبله عالم مهاروی با همراهی قبله من مسلک بودی نقل رسیده که من بارها معاینه نمودم
که کفش ایشان از خون پا پر شد و قطرات ازان بر می آمد و ایشان از خود همچنان بی خبر قدم مبارک
مردانه در سیر مثل معتادی نهادند و هرگز از جریان خون و زخمی شدن با خبر نداشتند من بجد تمام
عرض داشت نمودم که درین جا بنشینیم هرگز اختیار نکردند چون در بلده ملتان رسیدیم بظن اینکه کفش
تنگ است لهذا پای ایشان را مجروح کرده است کفش دیگر فراخ خرید نمایم چون بغیر یک چادر
نو قیمت دیگر موجود نبود خواستم که آنرا فروخته قیمت کفش آورده نمایم هر چند سعی نمودم جایز نداشتند
و بعد از گفتگوی بسیار فرمودند که ما را از خود هیچ خبر نیست غم مدار که در قطع منزل تفاوت نخواهد
شد و هم فرمودند که یکمرتبه درین ملک حادثه لشکر طیمور شاه بادشاه خراسان که بر قلعه قراول
بجوش تمام تاخت آورد و محصور کرده مسخر نمود واقع بود این فقیر را شوق زیارت و اقدام بوسی
حضور قبله عالم قدس سره دامنگیر شد و در اثنا طریق از سبب ویرانی ملک تمام خطره واقع شده بود
چون این فقیر از دریا سند عبور نمود میان حاجی جان محمد فرستاده حضرت میان صاحب
تاروواله قدس سره العزیز همراه ما گشت چون در آبادی رفتیم نزد فقیر یک لنگی نو موجود بود
آنرا فروخته برائی خرچ راه برنج خریده همراه خود نمودیم وقتیکه در شهر کرم پور رسیدیم آنجا
به تهمت جاسوسی بدست مردم سنگهان اسیر و نظربند گردیدیم اتفاقاً در ان شب باران نازل
شد و ما در زیر مکانی خفیف که باران را مانع نبود و به سرگین خر پر بود همه شب در آب نخبسته ایستاده
ماندیم علی الصباح جمعدار لشکر سنگهان آمده عذر خواست و آرد و روغن زرد و شکر برای آنان
داد مردان را گفت که این گروه جاسوسان نیست و به زبان لاهوری گفت که سائین لوک هین
یعنی مردان طالب خدا اند به چیزی دیگر غرض ندارند و رخصت داد و بوقت رخصت از کیفیت
افواج از فقیر استفسار کرد که چگونه اند گفتم آنچنان مردان اند که اگر پنجهزار سوار یکدله در پی زیر حکم
این فقیر کنند امید که سنگهان را از لاهو بیرون خواهیم کرد جماعه وارد مذکور بخندید و بیاران خود گفت
که سائین لوک لیعے فقیر راست میگوید القصه روانه شدیم چون قریب مکان حضرت قبله
عالم رسیدیم دزدان ما را دیده تاخت آوردند ولیکن فیمابین وادی پر آب بود ایشان بقصد ما
از آب عبور نکردند و ما بنیر بدان طرف متوجه گشتیم وقتیکه در اثنا راه آب طرفین ملاقی گشتیم حاجی مذکور با ایشان

گفت آیا نزد شما پارهٔ نان باشد که مرا بدهید که تمام گرسنگی مرا گرفته است بمجرد شنیدن
این سخن از مار وگردان شده بیکطرف روانه شدند هنگامیکه بشرف پابوس حضرت قبلهٔ عالم قدس
سره العزیز بهره اندوز گردیدیم روی مبارک بسمت فقیر کردند و تبسم نموده فرمودند موت را
بخوانید ولیکن او نمی آید و نیز حضرت قبلهٔ من قدس سره العزیز فرموده است که اگر درین زمان
اصحاب نبی صلی الله تعالی علیه وسلم بالفرض موجود بودندی مخلوق این زمان را کافر گفتندی
از آنکه مردمان این زمان متابعت شریعت از دست داده اند و مخلوق این زمان ایشان را دیوانه گفتندی
زیراکه اخلاق و افعال ایشان موجب حیرت بودند و از غرض نفس فارغ و این بیت فرمودند
بیت یا رب همه خلق را بمن بدخوکن + وز جمله جهانیان مرا یکسو کن + و نیز
فرمودند که در وطن ما که کوهستان است یک مرد از قوم جعفر عالم علم فقه بود شخصی برای پرسیدن
مسئلهٔ شرعی نزد وی آمد و او در کار کلبه رانی مشغول بود و کلبه گرفتن از دست وی قصد کرد
گفت چرا از من کلبه میگیری و برای چه کار نزد من آمدی گفت برای مسئله پرسیدن عالم آن هیزم
که برای راندن نرگاوان بدست داشت بیدریغ بر وی زد و گفت دور شو و مرا بشوق ملوث
مساز بنشین چون ازین کار فارغ شوم بتو مسئلهٔ شریعت بگویم و نیز فرمودند که شخصی را
از اولاد بابا صاحب قدس سره در وقت مطالعه کتاب تشنگی غالب آمد نزد وی یک آوندی
از روغن سیاه موجود بود آنرا آب تصور کرده بکار بردند از کمال اشتغال مطالعه هیچ امتیاز
نفرمودند و هم فرمودند که مردم سابقه را بسبب قرب زمان نبوی صلی الله تعالی علیه وسلم
استعداد کامل بود و اکنون از جهت بعد زمان سرور کائنات علیه الصلوة والسلام استعداد مردمان
کم گشته است چنانکه شنیده شد که در وقت حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سره
یک مشت دانهٔ خام دادندی و در زمان فخر الاولین والآخرین شیخ محمد فخر الدنیا والدین جهان
آبادی رضی الله تعالی عنه در شب و روز یک نان یا ریخته از بازار گرفته میدادندی و گاهی
آن هم میسر نشد سالکان راه حق و فقر و فاقه صابر شده بکار خود هیچ تفاوت نورزیدند تا آنکه
بسیار سالکان بعد از وصال ایشان جائی دیگر نقل نفرمودند بلکه بر آستانهٔ مبارک جنت
حق پیوسته اند و در زمان حضرت قبلهٔ عالم رضی الله تعالی عنه نان دو وقت سالکان را میدادند
اگر کسی را مرض لاحق شدی در دادن ادویه چند متوجه نمیشدند و درین زمان این فقیر نان
دو وقتی و جامه ها و روغن و دوا و ادویه ها علیحده از زمان مقرر نمودیم تا کدام کس بخاطر جمع حق تعالی

Marfat.com

را یاد نماید و نیز میفرمودند که دکان حضرت قبلهٔ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ نحوی بود و فیض رسائی نظیری داشت انانکه از ایشان بحق تعالیٰ واصل شده اند از احاطهٔ حصر متجاوزند ولیکن از ایشان بعض مردان بودی و هم میفرمودند که تاثیر دست مبارک حضرت قبلهٔ عالم رضی اللہ عنہ نحوی بود هر که دست ایشان گرفتی از ابتدا تا انتها مشغول بحق گشتی والا در آخر ضرور تائب گشته بکار خود تمام مشغول گردیدی اکنون هیچ از خاصان چنین نیست الحال تمام قحط الرجال او فتاده است و هم روزی فرمودند نقل دیدم از حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ که میفرمودند وقتیکه آن رسالت پناه صلی اللہ تعالیٰ علیه وسلم را در لحد شریف فرود آوردیم هنوز خشت های خام که بر لحد مبارک نهاده بودیم نداشته بودیم احوال سابقهٔ ما از آن آفتاب هدایت بر چهرهٔ ما محفل نشینان و در زمان تغیر گرفت و هم فرمودند که موجب نزول حادثات آخر زمان نوشته اند یُرْفَعُ خَوْفُ الْحَقِّ عَنْ قُلُوْبِ الْخَلْقِ وَيَقُوْمُ مُقَامَهَا خَوْفُ النَّاسِ باید که رجا از حق تعالیٰ باشد و الْيَأْسُ عَنِ الْخَلْقِ باشد و هم فرمودند که علم ظاهری شرط هدایت نیست لیکن یک سبب از اسباب است و این مثل خوب شمشیر جواهر دار است که در دست باشد اگر دلش محکم باشد سر دشمن ببرد و اگر بزدل باشد بهمان شمشیر سرش ببرند پس اگر به تحصیل آن هدایت الٰهی همراه وی شد در جرب نفس و شیطان غالب خواهد آمد والا علم آن موجب ضلالت وی و دیگر خلق شود زیراکه فرق و طرق باطله که غیر اهل سنت و جماعت است تمامی عالمان اختراع نموده اند از ین جهت فَسَادُ الْعَالِمِ فَسَادُ الْعَالَمِ که نه در جنت تنها میروند و نه در دوزخ بلکه بهر دو طرف با جماعت کثیر روانه میشوند و نیز میفرمودند که حضرت میان صاحب حاجی پوروالہ قدس سرہ که از اعاظم خلفای حضرت قبلهٔ عالم است از جهت ضعف دماغ موی سر برابر برسه گوش میداشتند و گاهی می ستروند بعد از وصال ایشان مردمان بلکه عالمان جنوب آن اسند تصویر دیده بموی سر شعار خود نموده اند که شناخت ایشان بغیر آن نمیشود و هم فرمودند که روزی این فقیر بحضرت قبلهٔ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ تنها حاضر بود بسوی من متوجه گشته فرمودند آنانکه بر سر سوارند مارا مثل جن بنظر می آیند و نیز فرمودند که مطالعهٔ کتاب فقرات شریف مورث جذبه است سالک را باید که از مطالعهٔ آن کتاب و دیگر کتابهای سلوک خالی نباشد و هم فرمودند که پاس داری شریعت ایشان بحدی بود که روزی کدام شخص در مسجد یک بیت با آواز بلند میخواند و بسمع مبارک رسید فرمودند کدام کس است در مسجد غدره میخورد

پس تراشا کت گردانید ند و ہم فرمودند این کہ میگویند کہ موی سر واشتن سنت رسول اللہ
صلے اللہ تعالے علیہ وسلم ست سنت صرف فعلی ست نہ قولی بسا امور مسنون خاصہ آنسرور کائنات ست
و دیگریرا آن اقتدا کردن ممتنع ست و در کتاب این مسئلہ یافتہ نشد حضرت قبلہ من فرمودہ
سالک را باید در کار عشق دلیر و جوانمرد بودہ بار محنت آن بجان و دل بکشد اگرچہ از جانب معشوق
ظاہر اکشش او را معلوم نخواہد شد بعدہ فرمودند ہندی مجھ مر گئی جل سُنک گئے پنکھی ہے گرا
کُٹھی پڑی پریت کی جن جن کا کر کھارہ و ہم فرمودند ہندی جیسی تپ چکور نہ چاندنی ہو اپنی
لو ڑ بہائی اسکی اہ جانی ؛ و ہم فرمودند درجنوب مردے عارف عنایت نام ظاہر و باطن آن
موجب شریعت بود بعد از وصالش اہل طریقہ او بجدی بدعت اختیار کردہ اند کہ ہر کہ در سلسلہ
وی داخل میشود نماز ترک مینماید و ہمچنین مردے حبیب نام حضرت عثمان مرونے کہ مشہور آن
لعلشہباز ست در خلفاء حضرت بہاؤ الدین ذکریا ست رضی اللہ تعالی عنہم صاحب شرع
و ورع بودند پس از وصال ایشان مردمان اہل طریقہ ایشان موجب ہوائے نفس تارک الصلوٰۃ
و کاشف عورت شدہ لنگوت می پوشند و رشتہ ہا بر سر میدارند و مرتکب دیگر امور منہیات گشتہ اند
و این ہمہ امور بدیشان منسوب مینمایند چنانکہ روزے بخدمت حضرت سید جلال الدین قدس سرہ
رضی اللہ تعالی عنہ شخصے آمد و گفت امروز چہرہ ذات مبارک متغیر ست ایشان سنگ بر سر
زدہ بر روے مبارک مالیدند پس از وصال ایشان مردمان بدعت اختیار نمودہ اند و خاکستر بر خود
بمالند و نیز فرمودند کہ حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالی عنہ اگر گاہے مولجسنبہ عالو اصحاب حب
داخل مجلس سماع میشدند بر دروازہ آدم پاسبان منصوب میگردند اندرون مجلس سوائے محرمان
ہیچکس بار نیافتی و الکنون سہ چیز تمام مشہور شدہ اند مسئلہ وحدت وجود و سماع و سوئے شربہنر فرمودند
کہ میان انجھا کہ در سیر سفر و بود در خدمت جوگی شدہ طلب تعلیم جوگ ساخت آن جوگی
جواب داد کہ جوگ بسا مشکل امر ست پس این ابیات گفت ہندی کہارا بارا ہی کم جوگ
د اسکھیار ندا او تھی کم نہین ؛ نہین جگ کے ڈ ڈہ تی سنہ پہیرن مرلی ما رسکہ لوک سیٹسا و ندکر
نی ؛ نسبین بکیان دیا کج ہا بیٹھے اوتھی کنگنگ کے ٹکڑی کہاولی ؛ تن جو پر کے آرسی نال دیکھن
اوتھی تھی نی روڑ گہساولی نے ؛ مراد از جوگی مرشد کامل ست از کم جوگ سلوک وار رانجھا
سالک یعنی کشیدگی محن فقر و فاقہ و شدائد و ریاضت شاقہ وصول بمقصود علی محال ست
و نیز فرمودند سالک را باید کہ دست بدامان مرشد کامل زدہ در صحبت آن ملازمت نماید تا او را

مرتبه وصول الی الله حاصل گردد و آنانکه در ریاضت و زہد و ورع صحبت شیخ کامل کوشیده اند
ایشان را اہتمام امر شریعت نماند و این بکمال نقص ست و ہم فرموده اند سالک را باید که لیل و نہار
علی الدوام در زہد و تقوی و ورع کوشش بلیغ نماید تا ویرا حق تعالی مرتبه بیخودی نصیب
گرداند که ہم مطالب ہست چنانکه حضرت بابا فرید گنجشکر قدس سره العزیز فرموده ہست از خود رستن
بحق پیوستن بعده فرمودند **بیت** چو بیخود گشت حافظ کی شمارد * به یکجو ملک کاوس و کی را * و ہم فرمودند
سالک را باید که ہمه خلق را چه شریف و چه خسیس بنظر شفقت و رحمت ناظر باشد تا حق تعالی بروی رحمت
کند محبوب جناب خویش گرداند بعده فرمودند عالم را باید که بر علم عمل کردن والا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ
اَسْفَارًا باشد بعد ازان فرمودند یُرْفَعُ الْعِلْمُ وَ یُرْفَعُ الْعُلَمَاءِ چنانچه نوشته اند
اینچنین زمان می آید که شخصی قصد نکاح بنت اخ خود یعنی دختر برادر بخواہد و در باب جواز آن
مسئلت خواہد نمود ہیچکس را معلوم نباشد تا حکم جواز و عدم جواز نماید بر انداز صد کروه رفته این
مسئله را حل خواہند کرد و ہم فرمودند که صحابه را رضی الله عنهم دینی علیه السلام در امور دنیا
زیادت و مہارت و درک بود چنانچه خود صحابه را خطاب فرمودند اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِاُمُوْرِ (شما دانا ترید بکارہا)
الدُّنْیَا و ہم فرمودند ہرگاه که دنیا مثل ریش شترکان گاه باشد گاه نباشد مدام از اہل دنیا
غم و ماتم نرود چنانچه از خانه موران بیرون نشود **بیت** اگر (شتر کره) دنیا نباشد دردمندیم (جزام) * وگر باشی بمہرش
پای بندم * بفایده نقد عزیز عمر خود را در قید این بیوفا صرف نمایند و باخود نبرند پس باید
که دوستی آن ذات که علی الدوام باقیست کمر ہمت بسته صرف سازد که نفع دارین درین
منضمن ست و ہم فرمودند که چون نادرشاه از ایران با غدر و فریب بعضی از امیران مملکت ہندوستان
بر دہلی ظفر یافته بر تخت محمد شاه بادشاه ہند در دہلی نشست و شنیده بود که محمد شاه از
شاعران زمان خود بی مثل ست ویرا گفت که شمه از شعر بگوید محمد شاه فی الفور این بیت گفت **بیت**
چشم عبرت بر کشا و قدرت قادر ببین * شامت اعمال ما این صورت نادر گرفت * پس بعد آنچه
شخصی ایرانی را از بیرون قلعه شاہی قتل کردند صورت آن بر نادرشاه مشاہده گشت ہندیان شور
و شغب کرده گفتند که نادرشاه را قتل کرده بیرون قلعه انداخته اند ہمگنان ہمت بسته ایرانیان را
مغلوب ساخته قصد اخراج از شہر دہلی کردند درین اثنا نادرشاه را اطلاع سازند از قلعه
بدر آمده معاینه کرد که در زبان خاص و عام حکایت قتل شدن وی بشہرت تمام است پس ناچار
بر فیل سوار شده منادی نمودند اما سوی ندانستند یکی از وزرای خود مصلحت کرد و پرسید این چه

Marfat.com

سبب روچاره این چیست وزیر گفت معلوم میشود که اسم اعظم از پیشانی شما محو کرده اند بسبب حجه
سوی روانگی این موضع مخلصی متصور نخواهد شد لصلاح دید آن آن جا فی الفور روانه شد
و در ملک خود رسید بعد از انقضای ایام معدوده از دست خود بکمر داز اقربا کشته گشت فی قبر دفن
کرسالک را باید که در حق حاکم وقت دعای بد نکند خواه مسلمان باشد خواه مشرک خواه
ظالم باشد خواه عادل بلکه دعا کند تا در حکم آن سستی نباشد زیرا که در سستی حکم نقصان
خلق الله است و در قوت عین مصلحت بنابراین شیخ سعدی قدس سره گفت بیت حکمت
محض است اگر لطف جهان آفرین * خاص کند بنده مصلحت عام را * چنانچه بعد از مردن رنجیت سنگه
دَخَلَ النَّارَ وَالسَّقَرَ مَعَ الْجَدِّ وَالْبِدِّ ضعف حکم گردید و بسیار خلقت در لاهور تاراج
کشته شده اند پس فرمودند بیت حاکم است و بفضل الله بایشار - کور عین رد انگیز دولا
روزی قاضی نور محمد در حضور عالی ذکر کرد که روز قیامت حقتعالی امام اعظم امام شافعی رحمة
علیهما الرحمة را پیش خود بر کرسی زرین نشانده ابلیس را حاضر کرده فرمان میدهد که چه حکم میشود در حق او
که در زمین غیر ناحق زراعت کاشت نماید پس هر دو امام فتوی نخوی خواهند داد که آنکس زمین را
از زراعت خود فارغ کرده باز بمالک دهد پس حضرت من فرمودند رباعی لَا آدَمَ فِي الْكَوْنِ وَلَا اِبْلِيْسَ
لَا مُلْكَ سُلَيْمَانَ وَلَا بِلْقِيْسَ * فَالْكُلُّ عِبَارَةٌ وَاَنْتَ الْمَعْنٰى * يَا مَنْ هُوَ لِلْقُلُوْبِ
مِقْنَاطِيْسٌ وهم فرمودند که سالک را باید که در بند اظهار کرامت و اجرای سلسله خود نباشد
بلکه در عشق و محبت مولی چنان مستغرق باشد که گاهی بجز یاد وش هیچ چیز در دل او نباید بعده
این بیت فرمودند بیت احمد تو عاشقی بمشیخت ترا چه کار * دیوانه باش سلسله شد شد نشد نشد
وهم فرمودند سالک را باید که در بند خوردن و پوشیدن نباشد بلکه بدان چه حق تعالی ویرا دهد
قانع باشد بعد از آن این رباعی خواندند رباعی گر کهنی بوریا و پوستکی * و دلقکی پر ز درد
و دستکی * این قدر بس بود جمالی را * عاشق رند لاابالی را * نیز فرمودند سالک را باید
کر لاف عرفان نزند زیرا که هر که عارف باشد از دعوی مبرا باشد و این بیت خواندند بیت
لاف عرفان میزنی ای عارف لاغر سرشت * لقمهٔ ققنوس را با کبک و چلکچی کار * هم فرمودند
سالک را باید که هر فعل ایزد تعالی را عین حکمت پندارد اگر چه بر آن اطلاع نداشته باشد بر وی
اعتراض نکند هر که اعتراض کند فهو مردود فی الدارین چنانچه در حدیث وارد است فِعْلُ الْحَكِيْمِ
لَا يَخْلُوْ عَنِ الْحِكْمَةِ و در خلو از حکمت نسبت عبث لازم می آید تعالی الله عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيْرًا

Marfat.com

چنانچه در اندک دادن رزق بندگان خود فرموده است وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهٖ
لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وهم فرمودند حقتعالی از ظلم پاک است و اگر کسی را مکروهی برسد از
شومی اعمال خود بوده باشد چنانچه فرموده است اِنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ و اگر
کسی او را بظلم و تعدی نسبت کند کافر گردد نعوذ بالله منها وهم فرمودند که شیخ محی الدین
بن عربی قدس سره فرموده است اَلْوُجُوْدُ كُلُّهٗ خَيْرٌ بعضی بر آن اعتراض کرده اند که کفر
هم وجود است در وجه چیست جواب داده اند که تعظیم اسلام در وجود کفر است اگر وی
موجود نه شدی تعظیم اسلام هیچ کس ندانستی چنانچه گفته اند الْأَشْيَاءُ تَتَبَيَّنُ بِأَضْدَادِهَا
یعنی مصرع ضد متبین نشد جز بضده وهم فرمودند سالک را باید که در عملیات تضیع وقت نکند این
بعضها این مانع راه فقر است و مقصود اصلی یاد کردن حق است وقتی خالی نباشد مطلب و این
امر منافی است پس این بیت فرمودند بیت پس از چل سال این معنی محقق شد بخاقانی که یکدم
باخدا بودن به از ملک سلیمانی ۞ واین نیز فرمودند هندی آپی چاڑ یو بیل نین اپی لسیر گئی
گوبهی کمانی نیریان میری اوگن ویکھ نہ بیچ وسی تینی سی ڈبلی یار بارا ندی تہ منہ پلون دور
کرکھان کریئے رج ۞ وهم فرمودند سالک را باید که بجان و دل دریاد حقتعالی سعی نماید تا او را
نعمت کشف و صفای باطن دست دهد که عبادت بغیر آن هیچ سود ندارد یعنی تا آنکه مرآت
دل از زنگ پاک نشود مستحق تاب پر جمال جانان نه گردد وهم سالک را باید که عجب و تکبر نورزد
که ابلیس از و ملعون و طوق لعنت در گردن انداخته شد نعوذ بالله من ذلک وهم از عبد المجید
خان که یکی از مریدان پاک اعتقاد حضرت قبله است بسمع پیوسته که روزی در مجلس حضور معلی
حاضر بودم و حضرت صاحبزاده میان نور احمد که مسند نشین حضرت قبله رضی الله عنه بود هم حاضر
بودند و تمامی کلام ایشان میفرمودند و در اثنای محاکات فرمودند که شبی بخلوت نشسته بودم که
شخصی خمار بدست داشت حاضر شد آن خمار را از من در بسته از راه غیر معتاد آمد پیش من
بنشست درین امر متعجب شده از وی نام و کار پرسیدم گفت من شیطانم بنابر صحبت تو آمدم
بامر الهی گفتم مرا از شر خود امان خواهی داد گفت ایزد تعالی در حفظ خود از مکر من امان داده است
خاطر جمع دار بعد از بسیار حکایات فیما بین قرب خود بجناب ایزد منان بر شک تمام بیان
نمود گفتمش اگر الحال بصدق دل خاک حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام سجده بجا آری بجناب
حضرت کریم موثوق است که رتبه سابقه عطا خواهد فرمود در جواب گفت همان گفت امر الهی را بجا

53397

Marfat.com

نیاورده لم المحال شری می آید پس روانگی کرد گفتمش مرا پندے ده گفت هر کس را از خود بهتر
دان کار تو در ترقی همیشه باشد و هم فرموده‌اند سالک را باید هیچکس را بچشم حقارت نظر نکند
چنانچه شاعری گفته بیت خاکساران جهان را بحقارت منگر * شاید آن هم گرد سوارے باشد *
که مردان خدا تعالے بسا نوع ست بعضی آنکس اند که خود را میدانند و دیگر برابر احوال ایشان اطلاع
نیست بعضی ازان قبیله اند که عند الله رتبه ایشان بسیار است از احوال خود خبر ندارند
تا خود را از خلق دور دارند و نه خلق را خبر تا از ایشان بادب گذر کنند و اگر ایشان را به دست کسے
مکروهی رسد حق تعالے مخلوق را بحادثه مبتلا گردانند پس مولوی خدا بخش گرموری مرحوم که تنا
خواهان پاک اعتقاد حضور معلی بود گفت از بهجت خواجه حافظ فرموده است بیت حافظا گر وصل خواهی
صلح کن با خاص و عام * با مسلمان الله الله با برهمن رام رام * فرمودند همچنین سبب گذشته اند
اگر صد آدم مقرر سازی در و یک صاحب نسبت باشد و اینکه ظاهر ارشاد میفرماید یک قسم
و نیز فرمودند که حقتعالی بملائکه فرمود اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً از روی حسد گفتند اَ
تَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ
چون حقتعالی اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ فرمود پس تمامی ملائکه از جهت ماتم کلاه سیاه پوشیدند
پس از سبب طعن کردن شدند ننگار بنی آدم گشتند و از حیوانات بری گژدم و مار نیش خود را و اولا
کور و کر ساخت و از حیوانات بحری ماهی را بی زبان کردند و ابلیس را بسبب ترک سجده کردن
گفتن اَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ طوق لعنت در گردن انداخت زنهار خود را از هیچکس بهتر ندانی تا محبوب
و مقبول حق تعالے گردی و هم فرمودند چون حقتعالے اراده ساخت جسد مبارک خلیفه خود
حضرت آدم علی نبینا علیه السلام پیدا کرد آسمانها و کرسیها و عرش همه شنیدند که از ما جسد شریف
حضرت باید آفرید فرمود خاک ساکت ماند پس آن از خطاب ایزد تعالی شد که تو چرا درین باب
عرض نکردی گفت اینها که اشرف و اعلی از من بودند استحقاق ساختگی جسد مبارک نداشتند و من خود
را از اینها کمتر دانسته ساکت ماندم پس حقتعالی عجز و فروتنی آن قبول فرمود و بملائکه خطاب فرمود
که از خاک تن بنی آدم شوند چنانچه شیخ سعدی درین معنی اشارت فرموده بیت از تواضع خاک مردم میشود
نور نار از سرکشی کم میشود * چون جسد مبارک تیار نمودند در نفخ روح چهل روز از سبب حکمت بالغه
خود توقف فرمودند و آن حکمت اندراج و اندماج اسرار الهی بود و هم حضرت قبله من از غلبه عشق
توحید این رباعی بر زبان مبارک می راندند رباعی آن گوهر که صوفی ام الخبائثش

خواند ؛ اشهی لنا واحلی من قبلة العذارا ﴿ حافظ بخود نپوشید این خرقه می آلود ﴿ ای شیخ
پاکدامن معذور دار ما را ﴿ و هم فرمودند که مردی عصام الدین متقی که در بلدهٔ ملتان سکونت
داشت بر قول حضرت مولوی جامی قدس سره **مصرع** یکبار ببرد هر کسی بیچاره جامی بارها ﴿
اعتراض نمود و نسبت به دروغ کرد پس دران ایام شخصی کهن جامه قریب آن مسجد که در وی
متقی مذکور نماز میگزارد دوده انداخته بنشست شبی هنگام سحر بموجب عادت قدیم از خانه
بیرون آمد آنرا دید که هر اعضای او جدا و علیحده شده افتاده است آنرا معاینه کرده باز گشت
و مردان را خبر کرد که امشب دزدان آن درویش را قتل کرده عضو عضو نموده اند پس به همراهی
مردان بر سر آن رسید نگاه کرد که نشسته است متعجب شده از نامش و موجب واقعه پرسید
گفت نام فقیر عبدالغفور است و از ادنی غلامان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی ام که فرموده اند
ع یکبار ببرد هر کسی الخ پس توچه طور بآن نسبت دروغ میکنی بعده نادم گشته معذرت
کرد جامه نو بپیش آورده الحاح برای سکونت چند ایام نمود ولیکن آن غریق در بحر عشق وحدت
نه جامها را و نه سکونت اختیار فرمود فی الحال روان شد آورده اند که **حضرت
مولوی صاحب مولوی محمد علی** مردی بود عالی همت بکمالات علوم ظاهری و باطنی
پیراسته و در طی کردن منازل در بحر عشق نظیر نداشت که در آخر عمر خود بحضرت قبله من علاوه بیعت
فرمود و در ایام معدوده از واصلان کامل گشت و او از اعاظم خلفا حضرت قبله من است چند روز
در مشرف شدن بجناب معلی در مکان خود مکهد شریف است توقف نموده عریضه خود مشتمل طلب
اجازت آمدن بحضور مرسله اشتند قبله من بمقتضای استغنای جبلی خویش یک رباعی متضمن تحریص
آن یک رباعی تصنیف فرموده بطرف آن مرد عاشق صادق ارسال نمودند **رباعی** صوفی میا
که مشرب رندانست اینجا ﴿ این جا چه کار داری زندانست اینجا ﴿ ناموس پارسائی
کردی تو مدتی ﴿ این جا شراب خواری رندانست اینجا ﴿ حضرت مولوی صاحب رضی الله
تعالی عنه بعد از مطلع شدن بلا فرصت روانه شد و در جواب آن رباعی خود تصنیف کرده بعد از
مشرف شدن حضور معلی گذارش ساخت و آن این است **رباعی** من بهر دین فروشی
سوی تو ؛ آمدم تا دین دهم برای تو ﴿ نام و ناموس نماند هیچ ؛ تا که پای انداختم در کوی تو ﴿
پس قبله من ایشان را بکمالات باطنی سرفراز فرمودند که زمره علمای آن طرف که مثل
منکر حال این طایفه عالیه بودند همه را در زیر علاقه غلامی آوردند ایشان اسیر عشق محبت

Marfat.com

شیخ خود چنان گشته اند که بعضی ازان بعد از رحلت نمودن آن مظهر کمالات وطن اصلی
خود گذاشته بر مرقد پاک سکونت ورزیده اند حضرت قبله من فرموده اند که سالک را باید
که از صحبت اہل دنیا دور باشد که چون ایشان در دنیا فانی شوند خوف حق تعالی از دل ایشان
بالکلیه برخیزد چنانچه مورچه که بر بدن کسی صعود کند آنکس او را از خوف احتمال نیش زدن
از بدن خود دور سازد این قدر ترس خدا تعالی در دل ایشان باقی و ہم فرموده اند که ایشان را
نصیحت از خدا تعالی و رسول علیه السلام نباید کرد زیرا که ایشان را نسبت دشمنی حق پیدا شده
باشد پس سخن پیش دشمن نباید گفت بلکه ایشان را نلاقی باید کرد **قبله من** روزے مع الخیر بعد
نماز عصر در مسجد مبارک نشسته بودند در خدمت ایشان بسیار علماء و صلحا و اغنیا از ہر طرف حاضر
بودند شخصے شیخ احمد نام که او را زنبو گفتندی آوندی پر از آب در خدمت آورد و گفت که این
آب از چاه نو احداث کرده من ست تناول فرمایند که چگونه است پس حضرت من قدرے
ازان آب خورده فرمود که آب چاه تو از آب چاه داد واله بسیار شیرین و ترست آن مرد
در جواب گفت که این از سماست چرا که اگر ذات گرامی این غلام را مبلغ دو صد روپیه عطا
نفرمودی آنچه امکان خانگی خود داشته بودم تمامی خرچ نموده و انصرامی چاه بجا نرسیده بود پس
حضرت قبله فرمود این چنین نیست که تو گفتی بلکه دہنده دو مانده او ست من سبحانہٗ از آنچه
ایشان بے تشنه نشسته بودم دل گفت مبلغ مذکور شیخ زنبور را داده شود چون مکان بیرون شهر بود
تا روز توقف نموده شد بعد از صبح صادق شدن سند عادت قدیمانه که مسنون طریق ست
ختم با آنکه بعد از نماز فجر تر اطلبیده مبالغ مذکور ادا نساختم ارادم نگرفت پس ہمان وقت
در خاطر من آمد که این قول حضرت قبله من مثل فرموده مولینا روم قدس سره است **بیت**
از پے روپوش عامه مومنان ٭ وحی دل گویند این را صوفیان ٭ مقرر ہست از آنکه
بگفته دل قرار نگرفته اند پس معلوم شد که مراد از وحی دل وحی است مردے واصل نام حاضر
بود گفت که من تا عرب و عجم بسیار سیاحت نمودم مردے مثل ذات مبارک که بخشش اسپان
و شتران و دیگر چارپایان و جامه ها و نقود ها و دانه ها و آرد و نان وادویه مریضان بنمایند
مع ذلک گمراهان را راه حقتعالے میفرمایند ہرگز ندیده ام حضرت قبله من در جواب آن فرمود
ای میان واصل من گوش دار چون من از وطن خود که کوه درگست بنا بر خواندن علم
در این شهر در مسجد سفید سکونت ورزیدم مردے سفید باف وظیفه با من میداد و بر در آن سگے

بودے ومن ازان بسیار ترسناک بودمی از صحن مسجد که بلند تر از خانه بود نگاه میکردم اگر ان سنگ بردران نبودی پس وبیده ان وظیفه ازانجا گرفته میخوردم والا ان روز بفاقه میگذشت من همانم ولیکن ذات حقتعالے کریم ست پس نگاه باید کرد که مردان خدا تعالے چگونه با وجود اینکه صاحب مسند رفیع باشند چگونه شکر و تحدیث نعمت حقتعالی مینمائید و در کلام و وجود ایشان شائبه نفسانیه هرگز صورت نبندد و نباشد ازانکه عراقی رحمه الله علیه فرموده است **بیت** گل توحید نروید بزمینے که درو ✤ خار شرک و حسد و کبر و ریا و کین ست ✤ بلکه از وجود خود تهی باشند و هم فرمودند وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُوْلِ اللهِ مَقْبُوْلٌ و هم فرمودند سالک را باید که چهار چیز بر خود لازم گیرد قِلَّةُ الطَّعَامِ وَقِلَّةُ الْكَلَامِ وَقِلَّةُ الْمَنَامِ وَقِلَّةُ الصُّحْبَةِ مَعَ الْاَنَامِ تا کامل شود و هم فرمودند صُحْبَةُ الْاَغْنِيَاءِ تُمِيْتُ الْقُلُوْبَ فَلَوْ كَانَتْ سَاعَةً و هم فرمودند بر کثرت تواضع ایشان اعتماد نباید کرد لَانَّ كَثْرَةَ التَّوَاضُعِ عَلَامَةُ التَّمَلُّقِ **بیت** چیست دنیا سر بسر بسیر شدن ✤ در پی آن کولخن چون خر شدن ✤ و هم فرمودند فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوْهُمْ مشرکین عبارت از نفس و شیطان باشد خواه از اهل دنیا بقرینه قول انبیا از صحبت بر این تقدیر مراد از قتل دوری از صحبت یعنی هر جا که اهل دنیا یابند دوری از صحبت ایشان اجبت و هم فرمودند صُحْبَةُ الْاَغْنِيَاءِ سَمٌّ قَاتِلٌ و هم فرمودند که فاعل هر کار عشق ست و در کار دیگر سلامت باید بود عشق و سر دادن ست و نیز فرمودند هندی عشق هورین پیر تے آئے ✤ تا میان انجهاکن واے صاحبان لون برناون آئے ✤ و هم فرمودند **بیت** عشق آتش ست پیر جوان را خبر کنید ✤ من بیخبر شدم دگر از خبر کنید ✤ عاشقی چیست بر و بنده جانان بودن ✤ دل بدست دادن حیران بودن ✤ و حضرت من فرموده است سالک را باید که در اعمال صالح کوشش کند فردا روز قیامت بهشت را بمیوه های گوناگون و جوئها و حورها و قصورها بسبب اعمال صالح پر کنند و با عمال صالح دوزخ را به کژدمها و مارها از آتش پر کنند در آن روز هر کس را موجب اجزا خواهند داد و هم فرمودند بزرگے بهشت و دوزخ را خالی مشاهده کرده بجناب ایزد تعالی عرض نمود که من بخلاف این واقعه می بیند اشتم درین چه حکمت فرمود هر که نیک باشد در بهشت در اعمال حسنه داغ و قصور و غیر آن خواهند شد اگرچه بد باشد بد و دوزخ در اعمال سیئه او مار و کژدم تا رجیرا آن خواهند شد روزے میان محمد یار بهشتی در حضور حضرت قبله گفت که فاعل حقیقی او ست

حضرت صاحب فرمودند ہرجا کہ بیناے بینی اثر بینائی اوست و ہکذا جمیع الصفات و ہم فرمودند
الممکنات ما شمت رائحۃ الوجود و ہم فرمودہ اند فعال لما یرید و فرمودند بیت
حاکم ہست او یفعل اللہ ما یشاء * گو ز عین درد انگیزد دوا * و ہم فرمودند بندہ فاعل مختار ہست
لیکن در مختار بودن اختیار ندارد و نیز فرمودند چون قاضی بر مسند قضا نشیند جنت را از دست آید و
دوزخ پر چپ و چون مع جب حق مقدمہ را انفصال نماید بہشت خوش شود و فرحت نماید و دوزخ
گریہ شود و اگر بر خلاف آن منفصل سازد و دوزخ در فرح آید و بہشت در گریہ و ہم فرمودند سالک را باید
عیب کسے نکند تا ہیچکس عیب او نہ کند و ہمہ بر وخوش باشند و این فرمودند بیت تو نیک روش باش تا بد اسگال
نقص تو گفتن نیابد مجال * و نیز فرمودہ است ہر مصیبت و بلا بر مردمان نازل شود دافع آن ورد و شریف ہست
و آن این ست اللھم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم و دیگر
صدقہ دادن علی القدر الامکان لان الصدقۃ یرد البلاء و ہم حضرت من فرمودہ اند
ہر کرا حق تعالے محبوب خود گردانند وی بغیر افعال مرضیہ ہرگز صادر نشود و ہم فرمودہ اند
سالک را باید کہ غم دین خورد کہ مقصود است و این بیت نظم غم دنیا مخور کہ بیہودہ است ہیچکس در جہان
نیاسودہ است * غم دین خور کہ غم غم دین ست * ہمہ غمہا فروتر از دین ست * روزے میان محمد یار
منشی پیش حضور قبلہ من عرض نمود کہ بادشاہان دہلوی عمارات عجائب کردہ اند حضرت فرمودند
فرمودند کہ بقا ذات الٰہی راست و دیگر ہمہ چیز را فنا پس این بیت بر زبان راندند بیت نہ بلندی ماند نہ
پستی تو ئی ہمہ نیستند آنچہ ہستی تو ئی * و ہم فرمودند سالک را باید کہ طالب مولی باشد نہ طالب محبت دنیا
حب الدنیا راس کل خطیئۃ در خبر واقع است بعدہ فرمودند شخصے ایمان خود بہزار روپیہ
نقد فروخت بمجرد فروختن روی وی سیاہ شد نعوذ باللہ و بعد از سہ روز مرد پس این بیت
بر زبان مبارک راندند بیت مبادا دل آن فرومایہ شاد * کہ از بہر دنیا دہد دین بباد * و ہم فرمودند
گرفتن این نبت نہادن و جمع کردن آن ممنوع ست فرمودند سالک را باید کہ ہرچہ حق تعالے او را عطا فرماید بخورد
و بدہد و ہرچہ نہادہ باشد از آن سفالہ است بلکہ تبرکہ از آنچہ رسیدہ در محشر و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت تا کجا ان گنجہ
بر آمد خواجہ مردہ خوردہ و بندہ ماندہ دادہ بردہ * بیت طبیب عشق سے پوچھا زلیخا نے علاج اپنا *
کہا تجھ پر دوا ہی سورۂ یوسف کا دم کرنا * یعنی درد عاشق صادق را باید کہ در طلب و
عشق مثل جوانمرد بودہ باشد تا آنکہ بذات مطلق فنا حاصل کند این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت حافظ در عشق بازی کم ز زن ہندو مباش * کو برائے مردہ سوزد زندہ

Marfat.com

جان خویشتن را ۞ وهم فرمودند که حضرت محبوب الهی در خدمت حضرت فریدالدین گنجشکر
رضی الله عنهما بشرف بیعت از دهلی آمده بهره مند گردیده باز در دهلی رفت نزد بقالی که ازو
قرض برداشته بود و بیشتر در آمد ای آن نهادن میفرمودند این بار خود بخود رفته از عهده نصف
آن خود را اخلاص نموده بقال حیران گشته پرسید چندین روز کجا بودی فرمودند در اجودهن
گفت ثم از جای اسلام آمدی تا این کار کردی پس این بیت فرمودند **بیت** سالکان
اسلام اگر آسان بدی ۞ هر کسی چون شبلی و ادهم شدی ۞ و نیز فرمودند سالک را باید که از حصول
توحید حالی کوشد و آنرا همیشه از حق طلبد تا در نصیب گرداند و در توحید لسانی که این هندوان را
هم باشد چنانچه بیت منشی بها و لخان بخدمت حضرت قبله عالم رضی الله تعالی در خط این
بیت نوشته بود **بیت** هر جا که بهم گام تو هم گام منی ۞ هر جا که بهم روی تو مشهود منی ۞ این بیت
بر لسان بود نه از حال چنانچه مولینا فخرالدین عراقی از حال گفته است نه از قال **بیت** چو
کردند راز خویشتن فاش ۞ عراقی را چرا بدنام کردند ۞ در موضع دیگر فرموده **بیت** عشقم که
در دو کون مکانم پدید نیست ۞ عنقای مغربم که نشانم پدید نیست ۞ چنانچه مولانا جامی
قدس سره از معرفت حالی فرموده **رباعی** گلرخ خویش گفتم ای غنچه دهان ۞ هر لحظه مپوش چهره عشوه گران ۞
زد خنده که من بعکس خوبان جهان ۞ در پرده عیان باشم بی پرده نهان ۞ وهم شیخ نظامی از معرفت
حالی گفته است **بیت** یا ای بلندی و پستی توئی ۞ همه نیستند آنچه هستی توئی ۞ وچنانچه خواجه
حافظ رحمة الله گفته **رباعی** آن تلخوش که ام الخبائثش خواند ۞ اشهی لنا و احلی من
العذرا ۞ حافظ بخود نپوشید این خرقه می آلود ۞ ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را ۞ وچنانچه
حضرت محی الدین عربی گفته **رباعی** لا آدم فی الکون ولا ابلیس ۞ لا ملک سلیمان
ولا بلقیس ۞ فالکل عبارة وانت المعنی ۞ یا من للقلوب مقناطیس ۞ حضرت من این ابیات
را در مجلس بسیار میخواندند روزی قاضی نور محمد در حضور حضرت من عرض کرد دعا فرمایید که حاکم
وقت اهل اسلام و عادل برباشد و از کفار بسیار تنگ آمده ایم حضرت فرمود حاکم حق تعالی است و
این آیت خواندند الیس الله باحکم الحاکمین باز عرض کرد آخرالامر جواب فرمودند مشاهده شود ام
که برای پسر بیوه زن منادی کرده اند هم فرمودند سالک را باید که همیشه بر مرضی حقتعالی گردن
نهاده باشد قدم از سر خط آن بیرون نهد که عین خطا و کفر است پس این بیت را بر زبان مبارک
او لو دار امشاند **بیت** کار ما بر خواهش خود ساختن کار خداست ۞ بنده ام نیست تو نادان پس خدا

چرا حضرت قبلهٔ من فرموده است سالک را باید که آنچه او را از فتوح برسد اگر تواند بدهد والا خود صرف کند و بر آن چه اگر اندک باشد قناعت کند و از کس قرض نستاند از آنکه قرض محبت را همچون مقراض منقطع سازد این بیت فرمودند بیت مده شان قرض و مستان نیم حبه ❊ فان القرض مقراض المحبه ❊ حضرت من فرموده قاضی نور محمد را که ذکر کردن دنیا نزد این جانب کفر است چنانچه نزد حضرت مخدوم حاجی شریف زندنی قدس سره کسی ذکر دنیاوی کردی او را از مجلس خود بیرون کردی چون خادم را عادت حضرت معلوم بود چون کسی زیارت برای زیارت آمدی ورا گفتی مبادا که ذکر دنیا پیش حضرت کنی و قبلهٔ من فرموده است سالک را باید که گاهی از خلوت بیرون نیاید بجز ضرورت چنانچه برای طلب جماعت رفتن بسوی مسجد که نماز بی جماعت نزد بعضی فقها غیر جایز است یا برای جنازه که حاضر شود یا برای عیادت مریض و هم فرمودند که از صحبت عام خلق پرهیز نماید و به صحبت خاص تمام میل دارد که صحبت ایشان مفضی اثانیت است و صحبت ایشان بخشنده بیخودی است و نیستی چنانچه مولینا روم گفته بیت هر دلی را نوح کشتیبان شناس ❊ صحبت این خلق را طوفان شناس ❊ و هم در حدیث است که اَلسَّلَامَةُ فِي الْوَاحِدَةِ وَالْآفَاتُ بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ حضرت من فرموده است سالک را باید که گاهی از ذکر حق تعالی خالی نباشد و این بیت فرمودند بیت ذکر گو ذکر تا ترا جان است ❊ پاکی دل به ذکر یزدان است ❊ تا تو فانی شوی و ذکر بذکر ❊ ذکر خفیه که گفته اند آن است ❊ و هم فرموده اند که مداومت ذکر کوشش نماید که او تعالی اجر عابدین را ضائع نکند چنانچه خود فرموده است اِنَّا لَا نُضِيْعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا و هم فرمودند سالک را باید که حوصله و بار برداری خلق کند و کسی را رنجه نکند بلکه هر کس را خوش دارد که در خوشدلی ایشان نزول رحمت است چنانچه در حدیث آورده اِرْحَمُوْا تُرْحَمُوْا و چنانچه شیخ عطار رضی الله تعالی عنه فرموده نظم بردباری و وفاداری گزین ❊ تا شود اسپ مرادت زیر زین ❊ خاطر کس را مرنجان ای پسر ❊ ورنه خوردی زخم بر جان و جگر ❊ حضرت من فرموده است سالک را باید که از دنیا دور باشد دنیا مثل گلخن است و طالب آن خر نابرستنها این بیت بر زبان مبارک راندند بیت چیست دنیا سربسر بیسر شدن ❊ در پی آن گولخن چون خر شدن ❊ و نیز فرموده اند اگرچه درویش را از جهت مکاشفه معلوم باشد که این امر بحسب مرضی نا شدنی لیکن از سبب عبودیت او را نشاید که همواره دعا طلب نماید که کمال فقر در آن عبودیت و عجز منصوص است و هم امتثال امر دوست که خود بدعا امر فرموده است اُدْعُوْنِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ و هم فرموده اند سالک را باید که همیشه برکارهای حقه

رضامند بوده عین صواب ومصلحت پندارد وپس این بیت بر زبان مبارک آند بیت مصلحت
آموز نشاید ترا + دار بر انگونه که شاید ترا + وهم فرموده اند سالک را باید که همواره بجناب ایزد
منان به خشوع وخضوع بوده به گریه وزاری مقصود خود طلب سازد تا بروی ابواب رحمت
کشاده خواهند شد پس این بیت فرمودند نظم تا نگرید کودک حلوا فروش + بحر بخشایش
کجا آید بجوش + تا نگرید ابر کے خندد چمن + تا نگرید طفلکے جوشد لبن + وهم فرمودند که پادشاهی
هردو جهان حقتعالی دوستان خود را نصیب گردانیده است چنانچه نادرشاه بادشاه خراسانی
برای جاسوسی شخصی را بطرف هندوستان فرستاد چون آمد در اجمیر شریف رسید از تصرف
حضرت خواجه معین الحق والدین رضی الله تعالے عنه حیران شد که ایشان عجب حکم میدارند که نرخ
تمامی اشیا هر روز عرض میدارند ودیگر امور ملکی وعرائض حاجات خود بالمواجهه در بار عرض مینمائند
وقتیکه نزد شاه مذکور باز رفت از احوال آن پرسید انچه دیده بود باز گفت وگفت یکے از
عجائبات هند انست که گوری ست که پادشاهی میکند ونیز فرمودند که سلطان ابراهیم ادهم
بلخی قدس سره شبی در مسجدے مسافر بودند صاحب مسجد دروازه آن بسته رفت شیخ را
قدس سره در آن شب حاجت بشریه گشت بر خاسته مسجد را جنبانیدند کشاده نشد لاچار گردیده
در گوشهٔ مسجد در پاره کرباس حاجت را دفع کرده در طاق مسجد نهادند علی الصباح صاحب مسجد آمد
در مسجد را کشاد شیخ از مسجد بیرون رفت چون نمازیان برای ادای نماز در مسجد آمدند مسجد را پر از
خوشبوی فائق از مشک وعطر یافتند واز متولی پرسیدند که این خوشبوی عجب از کجا ست
گفت مرا خبر نیست چون در طاق مسجد دیدند از انجا برداشته شمیدند وگفتند که مانند این خوشبو
یافته نخواهد شد واین خبر در تمام شهر پراگنده گشت وپادشاه آن اقلیم را ازینمعنی اطلاع شد طلب
نمود ودر تاج بر سر نهاد واطراف پادشاهان هفت کشور هدیه فرستاد همه پسند کرده در سر نهادند پس
حقتعالی بسوی حضرت شیخ ابراهیم قدسنا الله بسره الاقدس الهام فرستاد که ترا از سبب ترک دنیا
اینقدر رتبه دادیم که عذره ترا تمامی پادشاهان دنیا در سر میدارند وهم فرموده که شبی حضرت سلطان
ابراهیم قدس سره از خوف برف در غار رفته در پشم مار که بر پشت داشت رسیده وشب در انجا
گذاشت ومار بحکم الٰهی حضرت را هیچ نرنجانید وچون روز شد حضرت از الواقعه مطلع شده از غار بسلامت
بیرون رفت حقتعالی باین خطاب سرافراز فرمود نَجَّیْنَاکَ عَنِ الْمُتْلِفِ بِالْمُتْلِفِ وحضرت من
فرموده است فرق میان عام وخاص همینست که هر که برزق داده خدا تعالی قانع باشد ودر

خاطران طلب و هوس زیادتی نباشد از خاصانست و آنکه برعکس آن باشند از عامانست روزی حضرت من این بیت بر زبان مبارک راندند بیت آن تلخوش که صوفی ام الخبائثش خواند * اشهی لنا و احلی من قبلة العذارا * حاجی کاتب در خدمت حاضر بود و این فقیر نیز در حضور معلی حاضر بود وی از حضور انور سوال کرد یا حضرت این بیت چه معنی دارد در جوابش فرمودند که چون صوفی بمقام جمع رسد ممکن و واجب در نظرش یکسان شود تفرقه از نظر او برخیزد و در رسالۀ حضرت من فرموده است هستی عبارت از فناست و هست عبارت از خالی بعده این بیت فرمودند بیت مستی بچشم شاهد دلبند ما خوشست * زان رو سپرده اند بمستان زمام ما * و نیز فرمودند بیت حافظ چو روزه رفت و گل نیز میرود * لاچار باده نوش چو از رفت کار ما * روزه عبارت از زهد است و گل عبارت از تجلیات و می عبارت از عشق * و هم فرمودند سالک را از چند چیز در دنیا چاره نیست و آن را صوفیه کرام از دنیا نمی شمارند بلکه از امور دینیه انگارند چنانچه قوت ضروری برای عبادت و جامه ضروری برای ستر عورت و آب ضروری بجهت بقای حیات و مسکن ضروری برای عبادت و علم ضروری برای عمل چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار در کتاب خود فقرات نوشته که از انفاس قدسیه بزرگان این امت ست رضوان الله عنهم که جمله دنیا فضولیست مگر پنج چیز نانی که سد رمق کند آبی که تشنگی برد علمی که برو عمل کند مسکنی که در وی ساکن بود و چنانچه امام محمد غزالی فرموده هر که همگی خود را بکسب دنیا دهد بدبختست و هر که همگی خود را بکار آخرت دهد نیکبخت است و هر که یکوقت بکسب دنیا برای قوت خود و عیال خود و دیگر اوقات در یاد حقتعالی صرف کند نیکبخت ست لیکن کامل آنست که تمامی اوقات را در یاد مولی صرف کند و از همگی اسباب قطع نماید و بر مولی توکل کند که بغیر توکل مرتبه ولایت حاصل نشود چنانچه مولانا جامی قدس سره گفته است نظم قافله پی بسبب برده * تو در اسباب جهان افسرده * ای در اسباب جهان پای تو بند * مانده از راه بدین سلسله چند * بگسل از راه خود این سلسله را * باش از پی برسی قافله را * عنکبوت ارنه از طمع دلی * تار ز اسباب بهم چند تنی * تا بیفتی از سر دار فرو * پیشه کن کاهلی یا مرده که اسباب نه همت پنشیست * ترک اسباب نه بالا دستیست * پای بالا نه از زین پایه نیست * در توکلت علی الله زن دست * و هم فرمودند نفس آدمی مثل فرعون است اگر او را اسباب دنیا موجود شود مثل فرعون پلیدیهای خود ظاهر خواهد کرد چنانچه مولوی رومی فرموده است بیت نفس ما هم کمتر ز فرعون نیست * لیک او را عون ما را عون نیست * نفس

فرعون ست نان سیرش مکن ٭ تا نیارد یاد ازان کفر کهن ٭ نفس فرعونیست در قحط آنچنان ٭
پیش موسی سر نهد لابه کنان ٭ گر بگرید ور بنالد زار زار ٭ او نخواهد شد مسلمان هوشدار ٭
وهم شیخ عطار قدس سره فرموده است **بیت** نفس بد را هر که سیرش میکند ٭ هر گز گردن
دلیرش میکند ٭ نفس را سرکوب دایم خوار دار ٭ تا توانی دورش از مردار دار ٭ نفس شیطان
پیسر ندا زراه تراه ٭ تا بیندا زند اندر چاه تراه ٭ حضرت من فرموده است چون سالک برای
زیارت شیخ خود رود باید که نزد او مقام گیرد که فایده در صحبت ست و باید که صحبت بنگاهداشت
ادب شیخ کند که بغیر رعایت ادب هیچ فایده مرتب نیست واگر برای زیارت مزار شیخ رود نزد
مزار شیخ سکونت نماید در شهر سکونت نکند تا بهره یاب شود در سکونت شهر فایده حاصل
نشود **حضرت** من فرموده است سالک را باید که حوصله کند چنانچه رسول الله صلی الله علیه
وسلم در جنگ کفار در شکستگی دندان مبارک حوصله کرده اند و دعای اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ
وَاهْدِ قَوْمِيْ فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ یاد فرموده اند و همچنانکه حضرت غوث الاعظم قدس
سره را موذن بزد و بدن مبارک ایشان مجروح گشت چون اورا معلوم شد که ایشان
غوث الاعظم اند معذرت خواست حضرت غوث الاعظم اورا عفو کرد و نیز در وی نظر کردند
تا یکے از واصلان حق تعالے و هم چنانچه حضرت خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره
حوصله فرمودند قلندری هفت زخم خنجر اورا بزد و از بدن مبارک ایشان خون روان شد
که از دروازه حجره مبارک بیرون شد درین اثنا خادمان را خبر شد اورا محبوس کردند
چون ازین واقعه حضرت را آگاهی شد فرمودند من اورا عفو کردم و آنرا بیست تنگه داده
اخلاص کردند و هم صاحب سر محکم الدین قدس سره را در راه حج مبارک چوبان نادان
بر سر چاه اعصای کبیر درشت بر سر مبارک ایشان بزد و سر مبارک ایشان مجروح گشت و
بیهوش شد چون خادم ایشان آمد چوبان را ملامت کرد و گفت که این صاحب پیر است
چوبان نادم شد عذر خواست عفو کردند و هم در وی نظر کردند تا از واصلان درگاه گشت پس
برین باب آیت کریمه قوله تعالے وَالْكَاظِمِيْنَ الْغَيْظَ وَالْعَافِيْنَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِيْنَ شاهد آورند وقتی در بندش باران مردمان پیش آنحضرت الحاج و عرض
نمودند که ای غریب نواز چه سببست که بندش باران شده است حضرت من فرمود در جواب
فرمودکه همگی کار حق تعالے بغیر حکمت نیست هیچکس ندانند شخصے در مجلس گفت خداوند شما را معلوم کنانیده باشد حضرت

من فرمود اگر او تعالیٰ کسے را بہ فضل خود اطلاع دہد و مکشف گرداند کہ انبیا علیہم السلام اظہار واجب
بود و بر اولیا کتمان واجب است پس فرمودند بر عسل دارد لیکن سرگرمی دارست چنان کہ
در قرآن مجید ست وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهٖ لَبَغَوْا فِی الْاَرْضِ وہم فرمودند چون کہ
آن سرور کائنات علیہ اکمل التحیات و افضل الصلوٰۃ در مرض وفات بصحابہ کرام فرمودند مَنْ
بَشَّرَنِیْ بِخُرُوْجِ الصَّفَرِ بَشَّرْتُهٗ بِدُخُوْلِ الْجَنَّةِ حضرت من فرمودہ است بلکہ نبیرہ حضرت
خلیفہ نار و والہ قدس سرہ پسر خود را در خدمت حضرت قبلہ عالم رضی اللہ عنہ کتاب لوائح
شروع کنانید حضرت مقدس در تعلیم آن در اخفا احتیاط بحدی فرمودندے کہ در حجرہ مسدود و منعوذ
یک آدم بنا بران نگاہداشت ہم بر آن مقرر فرمودند آنحال علامت قرب ابابت است کہ ہر کس علانیہ
مسئلہ وحدت وجود را بر زبانہا فاحش ہمچون علم تحصیل گفتگو بینماید حضرت من فرمودہ اند مرتبہ
انا الحق او تعالیٰ شانہ ہر ہمہ اولیاء اللہ را کرامت کردہ است ولیکن از جہت پاس شریعت
الورہا باظہار آن نپرداختہ اند اما چون شیخ منصور رضی اللہ تعالیٰ عنہ اظہار ساختے علمای زبان
بر وارش کشیدند و در انوقت شیخ شبلی رحمۃ اللہ بجناب حقتعالیٰ مناجات کرد عرض کرد کہ ای خداوند کریم شیخ
منصور را چہ معصیت ست کہ بموجب آن مستحق دار گشتہ است فرمود ہر کس کہ فاش کند
سر دوست اینست سزای او سوال شبلی دعا کرد بدرگاہ رب کریم * منصور را بدار چرا کردی ای حکیم
جواب منصور بود واقف اسرار سر دوست * ہر کس کہ سر فاش کند این سزای اوست * و
واز رسالت مآب صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم بعضے احادیث مشعر مسئلہ مذکور چنانچہ اَنَا اَحْمَدُ
بِلَا مِیْمٍ وَاَنَا عَرَبٌ بِلَا عَیْنٍ ہم بوقت خاصا در شدہ اند وہم فرمودہ است کہ نزد
محققین مظہر عین ظاہر عین مظہر از آنکہ جمیع ممکنات مظاہر ذات مطلق اند مثلاً کافر مظہر اسم
متضلست و مومن مظہر اسم ہادی و ہرگز ہر کس سر از متصرف خود بیرون نخواہد ساختے
چنانچہ بالفرض اگر کافر را گویند نزا ہزار دینار دہند اقرار بوحدت یزدی و رسالت مصطفیٰ
کن ہرگز نخواہد کرد بلکہ جان دادن آسان تر بینماید واز گفتن کلمہ توحید وقس علی ہذا
جمیع مظاہرات الممکنات کہ در حیات اند تابع اسما اند و گاہی سر از حکم متبوع خود بیرون نخواہند
داشت چنانچہ نبی صاحب علیہ الصلوٰۃ والسلام ابی طالب گفت در گوش من کلمہ شریف
بگو نزا در روز قیامت من گواہ بشدہ ام گفت اخترت النار علی العار بعدہ آیت کریمہ نازل شد
اِنَّكَ لَا تَهْدِیْ مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ مہدین یعنی مبشر و شاہد

Marfat.com

است وهم فرمودند سالک را باید که بر دنیا نگاه و تکیه نه کند که در آمدن و رفتن همچون رایش
هند و اعتبار ندارد و شیخ عطار رضی الله عنه گفته است **بیت** زال دنیا چون عروس آراسته
در دو روز شوی دیگر خواسته است * مقبل آن مردی که شد زین جفت طاق * پشت بروی
کرد و دادش سه طلاق * **بیت** مباد اول آن فرومایه شاد * که از بهر دنیا دهد دین
بباد * و مانند آن اهل آن با جفا و بیوفا اند از ایشان دست توقع قطع کرده دور باید بود
چنانچه حضرت مولینا روم قدس سره فرموده است **بیت** اهل دنیا چون سگ دیوانه اند * دور شو
زیشان که بس بیگانه اند * چنانچه شاه شجاع الملک میر واعظ پیر خود را با وجود این که مردی
عالم با عمل و حاجی الحرمین الشریفین که از اهل بیت و واعظ و استاذ تمامی خاندان او بود بیگناه
پوست از بدن مبارک آن بر آورده در بازار انداخته در آن جا تا سه روز زنده ماند بعده جان
بجان آفرین تسلیم کرد و برفت پس او را حق تعالے همیشه بر دروازه کفار خوار گردید و حضرت قبله
من فرموده است سالک را باید که از عذاب و بی نیازی حق تعالے ترسان باشد و در امتثال او
امر و ترک نواهی کوشش بلیغ نماید که کمال حقیقت انسانی که بر رابطه حبی موقوف است
بی متابعت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم میسر نیست چنانچه حق تعالی در قرآن
مجید یاد فرموده است قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ الایة وهم فرموده
سالک را باید که در نابودن دنیا خوش باشد چنانچه در فقرات است سالک تا آنجا رسد که آنچه الم دیگران
ست یعنی نابودن دنیا راحت خود داند چنانچه مردی حضرت سلطان ابراهیم بن ادهم البلخی را از ندیدم شنیده
در زیر سایه درخت سدره در سر ما نشسته دید و گفت ترا در گذشتن پادشاهی اختیار کردن این
چنین رسوائی چه حاصل شده است فرمودند که درین حالت که هستم اگر هفتاد پادشاهی را دنیا
دهند این لذت را هرگز نفروشم **بیت** گدایان از پادشاهی نفور * بامید او در گدائی صبور **بیت**
چو بیجو دگشتن حافظ کی شمارد * به پیچ ملکت کاورس کے راه وهم فرمودند اگر کسے خواهد که وراثت
معنوی آن رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام دریابد باید که در متابعت صوری و معنوی وراثه
آن رسالت مآب حاصل کند که بدون متابعت حصول آن از قبیل محالات است بالفرض اگر
کسی دعوی آن نماید کذاب است اعتبار نباید کرد چنانچه شیخ سعدی رضی الله عنه گفته **نظم**
درین ره بجز مرد داعی نرفت * گم آن شد که دنبال داعی نرفت * محالست سعدی که راه خدا
توان رفت جز در پی مصطفے * حضرت من فرموده است سالک را باید که هر دم عجز و نیاز بجناب ایزد

سنان نماند و در متابعت شریعت هیچ وجه قصور نکند تا او را موجب فرموده خود اوفوا
بعهدی اوف بعهدکم محبوب درگاه خود گرداند چنانچه حضرت مولینا روم قدس سره
فرموده است نظم گوش نه اوفوا بعهدی گوش دار ٭ تا که اوف بعهدکم آید زیار ٭ آنگروه حق که وافی
بوده اند ٭ بر همه اصناف افزوده اند ٭ و هم فرموده اند سالک را باید که نخستین در علم ظاهر
کوشش کند چون حقتعالی او را علم ظاهری نصیب فرمود در یاد حقتعالی مشغول شود که حصول
علم باطنی بغیر علم ظاهری از محالاتست و آنچه بعضی کسان بغیر علم ظاهری واصل شده اند این نادر
است پس فرمودند شبی شیاطین پیش ابلیس آمدند و فریب خود را پیش او بیان کردند یکی از آن
گفتش که من شخصی را بزنا عیاذا بالله گرفتار کرده ام و دیگری گفت من شخصی را بقتل بیگناه کنانیده ام
و دیگری گفت که من شخصی را که برای خواندن میرفت از آن باز داشتم ابلیس برخاست و او را در کنار
گرفت و گفت از همگنان بهترین کارها تو کردی بعده این آیت کریمه مَن یَّهْدِ اللّٰهُ فَلَا
مُضِلَّ لَهٗ وَمَن یُّضْلِلْهُ فَلَا هَادِیَ لَهٗ بخواندند درین اشارت است که هدایت و ضلالت
در دست اوست از آنکه فاعل حقیقی بغیر او نیست مگر حقتعالی ابلیس را مظهر اسم مضل و جلال گردانیده است
و انبیا علیهم السلام و اولیا علیهم الرضوان را مظهر اتم اسم هادی و جمال گردانیده که او تعالی هر را خواهد
از آن گمراه نماید و هر را خواهد از ایشان هدایت میفرماید چنانچه مولینا روم فرموده است بیت بی‌عنایات
حق و خاصان حق ٭ گر ملک باشد سیاهستش ورق ٭ حضرت قبله من فرموده است سالک را باید که اعمال
صالح کند و از نواهی محترز بوده باشد زیرا نکه هر بلا و مصیبت که بر مردم نازل شود از جهت صدور اعمال
ناشائسته باشد چنانچه در حدیث شریف واقعست اَعْمَالُکُمْ عُمَّالُکُمْ یعنی کردارهای شما
حاکمان شما اند اگر اعمال شما نیک باشند پس حاکم شما اهل اسلام عادل باشند و اگر بالعکس باشند
پس حاکم شما نیز کافر و جابر باشند و نیز در وقت مسخر کردن لاهور که ترسایان بر سکها غلبه نمودند فرمودند
اِنَّ اللّٰهَ یَتَجَلّٰی عَلٰی اِسْتِعْدَادِ مُتَجَلّٰی لَهٗ یعنی کار مسلمانان در ناشائستگی از حد گذشته که
ایشان در ملک غلبه کرده اند بعده این بیت بر زبان مبارک راندند بیت چشم عبرت
برگشا و قدرت قادر ببین ٭ شامت اعمال ما صورت نادر گرفت ٭ حضرتمن فرموده است که سالک را
باید که شب و روز در محاسبه و مراقبه و زهد و ریاضت و رضای حقتعالی کوشش کند درین امور در رخوه
نگردد تا او را حق سبحانه و تعالی معرفت کامل عطا فرماید چنانچه در حدیث مبارک عَرَفْتُ رَبِّیْ بِرَبِّیْ
اشارت بر همین واقعست یعنی عارف و معروف و سبب آن ذات مطلقست نه امری دیگر

Marfat.com

دیگر از آنکه آن حضرت علیه السلام نسبت عرفان بخود نکرده است پس هر که دعوی عرفان نسبت
به نفس خود نماید تمام بودن خالی ست زیرا آنکه حصول آن بغیر متابعت نبی علیه الصلوة والسلام از قبیل
محالاتست و هم فرمودند که در لنگر حضرت شیخ فرید گنجشکر رضی الله تعالی عنه گل و میوه درختان تلخ و تلخ
درویشان را میدادند و در لنگر حضرت شیخ نظام الدین اولیا و حضرت مولینا فخر الدین دهلوی
رضی الله تعالی عنهما درویشان را بهشت انهار طعام میدادند و در لنگر حضرت مولینا ضیا دهلوی قدس سره یک
نان از بازار آورده میدادند و بعضی اوقات یازده یازده روز هم فاقه میگذرانیدند ولیکن از سبب آن سعدا و الجوع طعام الله
اثر عظیم فی هذا الطریق را هم نصیب العمر کرده این چنین با فقر و فاقه کشیده بکمال رسیده اند و نیز فرموده اند سالک را
باید که قناعت را پیشه خود کند که القناعة کنز لا یفقد یعنی قناعت گنجیست که هرگز خرج و صرف نشود چنانچه شیخ سعدی
رضی الله تعالی عنه فرموده است بیت گفت چشم تنگ دنیا دار را ٭ یا قناعت پر کند یا خاک گور ٭
و هم فرمودند سالک را باید که بهر کس پیشه ورزی لطف و احسان و خلق و موافقت نماید
که حسد و کینه و جدل از راه الله تعالی باز دارد و از خصال درویشان آن ست که از
اخلاق مذمومه دور باشد که فرموده اند ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه در یک اقلیمی
نگنجد مراد از درویش آنست که از خود رفته بی نفس باشد و از پادشاه آنکه خود پرست و پی نفس و هوا
و مرادات نفس باشد و هم درین باب فرمودند که روزی دو شخص آمده در خدمت حضرت بابا گنجشکر قدس سره
عرض کردند که ما را با یکدیگر معامله هست کسی را فرمایند که اظهار ما هر دو شنیده بانفصال آرد پس
حضرت بابا صاحب شیخ نظام الدین و شیخ بدر الدین اسحاق را رضی الله تعالی عنهما فرمودند
که مدعا هر یک را ازیشان شنیده موافق شرع شریف انفصال آن نمایند پس هر دو بزرگوار که از خلفا
عظام و علمای متبحر بودند بحسب امتثال امر شیخ معامله را از هر دو شنیده متعجب شده باز بخدمت
شیخ رسیده معروض داشتند که ایشان با یکدیگر نحوی گفتگو کرده اند که استماع آن در رقص و
گریه آمده ایم پس شیخ قدس سره فرمود که این هر دو فرشته بودند برای تعلیم شما آمده بودند
پس را باید که فیما بین خود این چنین لطف و نرمی با وجود نزاع در مقابله یکدیگر دیده باشید که اصل
طریقه درویشی برین متصورست و هم فرمودند سالک را باید که همیشه در حق خلقت دعا میکرده
باشد و بر مخلوق مشفق بجناب ایزد متعال به نیاز بوده باشد و دعای خیر در حق غیر اسرع اجابت
ست و هم فرموده است که لباس صوفیانه کند که لباس ایشان تاثیر عظیم دارد چنانچه در

حدیث آمده است مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ چون قصه لقال که در پیش فرعون آبود پر
مهتر موسی علی نبینا علیه السلام پوشیده نقل آن حضرت بیکرد مشهورست که حق تعالیٰ همه قبطیان را
در دریائے نیل غرق ساخت مگر آن لقال سلامت ماند مهتر موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام
بجناب حق سبحانه عرض کرد که سبب نجات این لقال چیست خطاب آمد اورا از حرمت پوشیدن
لباس تو بخشیده ام حضرت من فرموده است که از ظاهر وجود واجب الوجود مراد ست و از باطن
وجود ممکن مراد ست که صفت در موصوف مخفی باشد زیرا که ممکن از علم بارتعالیٰ عبارت ست
و آنرا در اصطلاح صوفیه کرام اعیان ثابته نامند حضرت من فرموده است مَنْ غَمَضَ بَصَرَهُ
عَنِ الْمَحَارِمِ وَ اَمْسَكَ نَفْسَهُ عَنِ الْهَوَا وَ الشَّهَوَاتِ وَ عَمَّرَ بَاطِنَهُ بِدَوَامِ الْمُرَاقَبَةِ
وَ ظَاهِرَهُ بِاتِّبَاعِ السُّنَّةِ لَمْ يُخْطِئْ فِرَاسَتُهُ حضرت من فرموده است از اخلاق درویشان
ست اگر کسی را اذیت و درد رسد او را مثل او درد رسد چنانچه درویشی در خدمت سلطان
المشایخ رضی الله تعالیٰ عنه نشسته بود از خادم ایشان حرکتی صادر شد که در نظر سلطان صاحب
ناپسند آمد بدن او را بسوط مولم کردند پس دران ساعت آن درویش را مانند آن بر بدن مبارک
اثر ضرب ظاهر شد پس فرمودند این معنی از ثمر غلبهٔ وحدت وجود میباشد از انکه نزد ایشان وجود واحد
ست و این کثرت وهمی که نمودار ست از شیونات و صفات آن متصور ست هم فرمودند که سالک را
علم باید که بجهل طے این نتوان کرد کُلُّ شَیْءٍ عِلْمُ شَیْءٍ وَ الْجَهْلُ لَیْسَ بِشَیْءٍ وهم
فرمودند سالک را باید از دعوے تحرز و پرهیز کند هر که دعوے کرد از معنے بی خبر ست و در دعوی خود
کذاب ست زیرا که او را فرش نیست نقش از کجا باشد حضرت من فرموده است وقتیکه در دهلی رسیدم
آواز بر آمد که گودی شاه بنا بر تسخیر ملک و شهر دهلی شریف می آید از ساکنان ازان جا
پرسیدم که گودی شاه کدام ست گفتند شخصے بود که یک گوی دکان از بازاری شهر گدای میکرد
الحال الله تعالیٰ او را صاحب مکنت گردانیده است که به تجمل بست و پنج هزار سوار عازم تحصیل این
ملک ست گفتم سبحان الله حقتعالیٰ تمامی امور در تحت تصرف خود نهاده ست هر را خواهد بادشاه
و هر را خواهد گدا کند و تصرف از ملک دارد چنانچه در قرآن مجید خود فرموده است تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ
تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ بعده فرمودند هندی سبے کم چهوڑ کے دهونڈه محموده هین
وال کون ❊ حضرت من فرموده است که شیخ محی الدین بن عربی را معاینه شد که نبی
علیه السلام کتاب مسمی بفصوص الحکم که مشتمل بر مسئله وحدت وجود ست دست مبارک

Marfat.com

خود میداشت بہ شیخ صاحب ودا امر میفرمودند کہ این کتاب در باب مسئلہ وحدت تصنیف نا کردوذات
مطلق واحد ست کہ در لباس تعینات مختلفہ بذات وسما وصفات خود ظہور کردہ است پس آن
موجب امتثال امر مبارک کتاب مذکور التصنیف فرمودند وبیان مسئلہ مذکور فرمود بعدہ فرمودند کہ حقتعالے
در انسان کامل جمیع اسمار خود ظاہر کردہ است چنانچہ قرآن مجید فرمودہ است اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی
الْاَرْضِ خَلِیْفَۃً وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ کُلَّھَا ای اَظْھَرَ فِی الْاٰدَمِ اَسْمَآءَ کُلَّھَا بعدہ فرمودند
انسان کامل ہر لباس وشکل کہ خواہد کردہ در طرفۃ العین ہر جا کہ خواہد میرود فہم من فہم حضرت
فرمودہ ست ذات حقتعالے موصوف ست وعالم صفات اوست چنانچہ در حدیث قدسی آمدہ است
اَلْعَالَمُ صِفَاتِیْ وَالصِّفَاتُ عَیْنُ ذَاتِیْ کَمَا قَالَ الشَّیْخُ الْکَبِیْرُ مُحْیِ الدِّیْنِ ابْنُ عَرَبِیْ رَحْمَۃُ
اللّٰہِ عَلَیْہِ فِیْ نُصُوْصِ الْحِکَمِ وَمَا نُسَمِّیْہِ غَیْرَہٗ وَمَا سِوَاہُ لَیْسَ حَالَہٗ اِلَّا کَحَالِ الْاَمْوَاجِ
عَلٰی وَجْہِ الْبَحْرِ اَوِ الصِّفَاتِ فِی الْمَوْصُوْفِ اَوِ اللَّازِمِ فِی الْمَلْزُوْمِ اَوِ الْاَعْدَادِ فِی
الْعَدَدِ حضرت من فرمودہ ست سالک را باید کہ بسبب عیب بینی خویش از عیب خلق چشم بپوشد
کہ عین سعادت ورضامندی حق سبحانہ درین مندرج ست چنانچہ در حدیث وارد است طُوْبٰی لِمَنْ
شَغَلَ عَیْبُہٗ مِنْ عُیُوْبِ النَّاسِ وچنانچہ قصہ حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ مشہور
ست وآنکہ در افشاء عیب مردمان کوشد بعذاب الیم در دارین مبتلا میشود چنانچہ آیت کریمہ
درین باب وارد ست اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَۃُ فِی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَھُمْ
عَذَابٌ اَلِیْمٌ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃِ چنانچہ حضرت شیخ شہاب الدین چہل سال چشمان خود پوشیدہ
داشت تا عیب ہیچ نہ بیند حضرت من فرمودہ است سالک را باید در حالت عارضہ بدنی
در پے علاج دادویہ شود اما کردن آن سنت ست ومایوسی از اسباب فرض از انکہ موثر وفاعل
حقیقی اوست اگر در اثر دوا بہ شفا منحصر بودے ہیچ اہل دولت نمردے حکما در تحت تصرف اوست اگر
خواہد برصواب آرا الا پس مناسب این حکایت فرمودند کہ حکیم احسن اللہ از حکما رکن الدولہ بہادل خان
کلان مرحوم بمن نقل کردہ است کہ بہادل خان مرحوم با حکیمان گفتہ بود کہ گھڑی دو گھڑی پیشتر
از نزع روح بمن اطلاع خواہند داد وبنوبت ہمگنان نبض آن بدیدند وبوضو مشغول شدند اتفاقاً
تا غسل ہر دو بازو رسید جان بحق تسلیم نمود وبقرب آن ہیچکس را خبر نشد او تعالی کفر دعوی را
دفع فرمود چنانچہ حضرت مولینا روم علیہ الرحمۃ درین باب فرمودہ است **بیت** چون قضا آید
طبیب ابلہ شود وآن دوا از نفع خود گمراہ شود از شربت اسکنجبین صفرا افزود روغن بادام خشکی نمود

وہم فرمودند سالک را باید که نافع وضار ذات مطلق تعالی شانه را داند نه مظاہر را که تکمیل ایمان
درین منصوریست چنانچه شیخ سعدی فرموده است **بیت** درین نوعی از شرک پوشیده نیست ہ
که زیدم بیازرد عمرم نخست ہ وہم فرموده است سالک را باید که در زہد و ریاضت بسیار کوشد
تا او را فنا کلی حاصل شود که بغیر حصول این مرتبه در مشرب صوفیه کرام اسلام نیست چنانچه صوفی را
دختر بالغ گشت پرسیدندش که ویرا العقد نکاح نمیدہی باعث چیست فرمود کسے مسلمان را
می طلبم گفتند مسلمان بسیار اند گفت مسلمان کسی ست که از خود رفته در ذات حق تعالی فانی
شده باشد و نزد بعضی صوفیه عظام فنا شروع در اسلام ست **بیت** سالکا اسلام گر آسان بدے ہ
ہر کسی چون شبلی و ادہم شدی ہ بلکه آدمیت ہم درین گفته **بیت** آدمی آنست که دینے درو ست ہ
محو کمان کرده یقینی درو ست ہ وہم فرمودند روزے در مسجد بہاران شریف مطالعه دیوان خواجه
حافظ میکردم که ناگہان شیخ من قبله عالم قدس سره تشریف فرمودند برخاستم پرسیدند که کدام
کتاب ست عرض نمودم خواجه حافظ ست وگفتم **بیت** کمال صنعت مشاطه باید ہ که روی
زشت را زیبا نماید ہ در جواب فرمودند **بیت** مگو که پیر شدی تا بعاشقیت نمانده شراب کہنه را
مستی دگر دارد ہ حضرت من فرموده است که روزے ناگہان دراج پیش من بالا وفتاد و را گرفته
ذبح کردم و بر آتش نہادم ناگہان شیخ من از بالاخانه که در آنجا سکونت بامر شیخ میداشتم آمده پرسیدند
که چه چیز بریان میسازی گفتم دراج ست از بالا پیش من وفتاده است شیخ من فرمود سبحان الله شکار
بود و نصیب که شد وگفته اند حضرت قبله من قدس سره یکی را از خلفا وظیفه فرمودند او را
گفته بودند آنچه پیش تو از بالا بیفتد آنرا ذبح نموده تناول خواهی ساخت که درین امر حکمت سر
متضمن ست آن ہوشمند بحسب فرموده شیخ بآن شاغل شد او سبحانه تعالی آن نعمت را نصیب
ایشان فرمود حضرت من فرموده ست اصحاب شیخ من بخوبی مشغول و مستغنی از یکدیگر
بودند گوی زہر آلود و مخمور اند و از وظیفه اغنیا کلی محترز بودند لیس فرمودند من و میان اکبر
برے بہاولخان کلان مرحوم بنابر وکالت دعا طلبی نام شخصے باشد از قبله عالم بار روان طوعا کرہا
مجوز نموده ہمراه یکدیگر از حضور انور شرف ترخیص یافته می آمدیم در اثنا راه میان محمد که
که بطرف بہار شریف بنابر شرف زیارت مے رفت ملاقی گشت و آنرا گفت اگر مرضی تو بوده
باشد قدرے وجه معاش از سرکار مقرر کرده تواند شد بالفراغ مشغولی خاطر بحق تعالی
تواند گشت بمجرد شنیدن این سخن درحالت شد و نزد انگشت را منصوب کرده میفرمودند که بہاولخان

Marfat.com

را برین میرنم و تو عجب برادر پیرای که ایمان مراسبب سازی با وجود آنکه معاش وقت ان نحوی
بود که گاهی اورا کسی وظیفه دادی و گاهی دریوزه کردی و هم فرموده اند اینکه میگویند که فلان را
از فلان نعمت رسیده آن نعمت استغنای کلی از ما سوی الله است حضرت من فرموده است
که خرق عادت خاصه ولایت نیست زیرا که اگر از نبی واقع شود آنرا معجزه گویند و اگر از ولی
و متابع شریعت ظهور پذیرد آنرا کرامت نامند و اگر از عام باشد انرا معونت خوانند و اگر از کافر صادر
شود انرا استدراج گویند چنانچه فرعون نیل را هر جا که حکم کردی جاری شدی حضرت من
فرموده است هر که خواهد مقبول و محبوب حق سبحانه گردد باید که در متابعت شریعت ظاهراً و باطناً
کوشش نماید تا مقبول و محبوب حق سبحانه گردد چنانچه نص درین باب وارد است قُلْ إِنْ كُنْتُمْ
تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ و هر وقت از حق تعالی هدایت طلب نماید که
بغیر آن هیچ مطلوب آن حاصل نتواند گشت چنانچه دختر نمرود مطرود که او را حق تعالی هدایت
ارزانی فرمود تا عقب ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در نار نمرود درفت پس اتم
انبیا گردید و از صحبت و متابعت خلق محترز و دور بود و بلکه دوری و بدخوی ان بجناب
حق سبحانه و تعالی هردم طلب و شعار خود ساز و بیت یارب همه خلق را بمن بدخو کن +
وز شهر جهانیان مرا یکسو کن + روی دل من صرف کن از هر جهتی + در عشق خودم یک جهت و یکرو کن +
رباعی یارب برہانیم ز حرمان چه شود + راهی دهیم بکوی عرفان چه شود + بس گبر که از
کرم مسلمان کردی + یک گبر دگر کنی مسلمان چه شود + در سن الف واثنا ماته
واحد و ستون امساک و بندش باران واقع شد خلق الله در الحاح بجناب حضرتین سعی بلیغ
نمودند روزی قاضی نور محمد هم بخضوع و عجز تمام عرض کرد پس وی را فرمودند درویش را
باید کرد که برضای حق تعالی تسلیم نماید که تمامی کارها آن بعبر حکمت کامله نیست چنانچه در فواید شریف
مکتوب است که درویشی محمد پارسا نام داشت هرگاه از مریدان او نقصان گشتی و پیش آن شکایت
آوردی همواره فرمودی که درین امر نفع و خوبی تو بوده باشد بارے اتفاقاً سگان
خروسان قیمتی مریدان وے که دران شهر سکونت میداشتند همگی مردند تمامی اهل آن بلده پیش
آن شیخ عرض نمودند درویش موجب معمول ایشان را جواب فرمودند گفتند این چه خیر و نعمت
که وجه معاش ما بر تجارت ایشان مقرر بود یک یک سگ بقیمت و صد روپیه بیع و فروخت
میشودیم هنوز درین گفتگو بودند که سه چهار کس دوان آمدند از ایشان باعث آن پرسیدند گفتند

Marfat.com

ما در شهر پادشاه سکونت داریم دی شب آن پادشاه قتل عام و تاراج تام برین شهر حکم عام کرده
بود و بعضی از سگان این موضع بما قرابت داشتند بنابر تکفین و تدفین آنها رسیدیم اینچه نسبت
کرباحدے کس آزار نرسیده است پس آن شیخ فرمود که بیرون این شهر روید که این حکایت
بر صواب ست یا بر خطا بعده رفته تحقیق نمودند که همان شب گرداگرد آن شهر فوج شاهی
گشت ولیکن بامر آلهی یافته نشد از انکه نه سگے نه خروسے مانده بود که آواز شان انها را رهبری
نمودے پس مراجعت کرد بعده آن درویش مردان را گفت که نقصان شما عین مصلحت شما
گردیده است و اگر سگان و خروسان بماندندے و شما کشته شدندے پس چه نفع بشما رسیدے
وهم فرموده اگر کسے بخلاف مرضی حقتعالی کار کند نزد اهل تسلیم کافرست چنانچه شیخ وقوقی را
به بعضے از شیخ کبار بجد وجهد تمام ملاقات میسر شد چون در نماز مشاغل گشتند کشتی غرق
شدن گرفت شیخ وقوقی از غرق نجات داد بعد از فراغت عبادت نماز
یکدیگر را گفتند کدام کس این کفر ورزید همه گفتند این کار از وقوقی واقع شده ما را
جرم نیست پس جملگی از شیخ مذکور غایب گشتند شیخ وقوقی حیران شد و تمام عمر از انفعال
آن در گریه وزاری بماند وهم فرموده است اگر کسے بجناب ایزد تعالی نسبت ظلم نماید
کافر گردد و نعوذ بالله منها از ان که خود فرموده است اِنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ وهم
فرموده سالک را باید که اندرون خود را از اخلاق ذمیمه پاک سازد پس هرچه بر زبان آمد
برود موثر باشد چنانکه شخصے برادر دزدان برائے استرداد مال مواشی خود در کوه
آمده بود روزے پیش آمده گفت از دزدان همگی مال خود باز گرفتم مگر نزد فلان کس
نرگاؤ هست نمی دهد آن را طلبیده بگو که عوض آن دو جانور دیگر از من بگیرد و آن را
بمن باز دهد پس آن را هرچند گفتم اختیار نه کرد و گفت که جانوران من هم گیاه حرام کاهے
نخورده است اگر این حکایت من بر صدق ست سه پسر این کس عوض گاؤ خود کردم و
هیزم که در دست داشت سه کرت بر زمین زد و رفت پس در عنقریب هر سه پسر آن
بحکم آلهی مردند پس فرمود که دران قوم سوائے حلال خوری دیگر زهد و ریاضت نبود وهم فرمود
عالمے را مرضے نائل شد و به هیچ او دیه به نشد پس ناچار گشته پیش درویش رفت بهمت خواست
پس آن درویش الحمد جهرا خوانده بر آب دم کرده بنوشانید الله تعالے آن را بساعت
شفا کلی بخشید پس آن عالم گفت این چه حکمت است باوجودیکه شما الحمد را تمامی به سقم خوانده اید

واثر این چنین کردہ است بسا عجب درویش فرمود ما آراستگی باطن کردہ ایم وشما را آرایش ظاہر چنانچہ قصہ نزاع نقاشان چینیان و رومیان مشہور است کہ چینیان بہ نقاشی مشغول گشتند وایشان بہ صفائی چون حجاب برداشتہ شد ہر نقش عین دیگرے نمود پس دریں باب مولینا روم مے فرماید **بیت** رومیان این صوفیان اندائے پسر نہ ز تکرار وکتاب و نہ ہنر و ہم دیگرے گفتہ **بیت** علم باطن ہمچون مسکہ علم ظاہر ہمچون شیرہ کی بود بے شیر مسکہ کے بود بی پیر پیرہ حضرت من فرمودہ است سالک را باید کہ با وہرچہ از مکروہات برسد حوصلہ کند کہ سہ صد پیغمبر با فت گرسنگی مردہ اند و در حوالی کعبہ مدفون گردیدہ اند کہ این نعمت بخاصان خود ارزانی دارد چنانچہ وارد است اَشَدُّ الْبَلَاءِ عَلَی الْاَنْبِیَاءِ ثُمَّ عَلَی الْاَوْلِیَاءِ ثُمَّ عَلٰی غَیْرِہٖ پس باید کہ ہرچہ از دوست است نیکو تصور نمودہ برضا او گردن نہادہ باشد وہم فرمودند اگر کسے چند ایام با اہل تفرقہ نوکری صحبت پیشہ کند اغلب آن است کہ اگرچہ ترک دادہ بہ اہل جمع پیوند و صحبت گزیند از نہاد آن اثر اخلاق ذمیمہ بیرون نہ شود چنانچہ ہرجا کہ آب دریا باشد اگر خشک شود اثر آن باقی ماند واو را سگے از سگان سرکاری گویند وہم فرمودہ اند نوکری بندہ بسا مذموم است اوآنکہ ہرجا کہ ہزار تیر و تفنگ و توپے زنند اگر سر خود بدان جا بیند از دپس نمک حرام است و مستحق عتاب خطاب خواہد شد و نوکری او تعالی شانہ محمود و احسن است ازانچہ تکلیف بر اندازہ طاقت فرمودہ است چنانچہ اگر کسے راتپ باشد یا برآب از عدو و یا درندہ یا خوف تلف عضو و نفس سبب برد باشد اگر جنب است قادر نباشد حکم تیمم فرمودہ است و در مخمصہ اکل میتہ و در سفر تخفیف صلوۃ و تعطیل صیام وغیرہ احکام مجوز داشتہ است وایذا نفس ہرگز روا ندارد و قولہ تعالے لَا یُکَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَہَا و قولہ تعالی یُرِیْدُ اللّٰہُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ واین نعمت بخاصان خود عطا فرماید پس باید کہ بخاصان او سبحانہ تعالے صحبت و متابعت گزیند واز اہل تفرقہ گریزان باشد کہ ایشان اہل وفا اند واینان بیوفا وبعدہ این ابیات فرمودند **نظم** اگرچہ آغاز کشادت دہند ٭ عاقبت الامر بعبادت دہند خبر وامان در امانیست مجو ٭ ہمچو نگہبان خدای گریز ٭ **نظم** اہل دنیا چون سگ دیوانہ اند دور شو ز ایشان کہ بس بیگانہ اند ٭ اہل دنیا چہ کہین وچہ مہین ٭ لعنت اللہ علیہم اجمعین ٭ حضرت من فرمودہ است کہ حق تعالی ابلیس را بعد از ہزار سال سیفر مود دہنوز اگر او سجدہ

Marfat.com

خاک حضرت آدم بجا آری ترا مثل سابق از مقربین از خود بینها م ابلیس لعین میگوید چونکه تم
آنرا سجده نکرده ام اکنون خاک او را چه طور سجده کنم و نیز فرموده است که حق تعالی انسان را خلیفه
خود کرده است چنانکه در قرآن مجید آمده است قوله تعالی وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي
جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً چونکه خلیفه مقرر شده است بهر سمت که رو آرد کمال گیرد
و عین آن شود و چونکه در وقت ظفر یافتن احمد شاه غازی بر کفار نابکار بمبرتهه سومنات
را خراب و منهدم نمود اصنام را بعه مغان شکسته و کشته کردند مگر در متهرا بعضے از مغان آن جا
که دوز شب بی خورد و خواب در شغل کمال بجدی رسانده بودند که تیغ و تبر بر ایشان اثر
نکردے بلکه همچون ضرب حجر آواز بر آمدے و هم جلال الدین رومی قدس سره در احوال حضرت
بایزید قدس سره آورده که هنگام سکر و اظهار شطحیات آنچه از شمشیر و کارد برے میزدند
بر ضارب موثر شده بر حضرت معزی الیه و هم واقعه حضرت شیخ منصور حضرت من فرموده است
و این بے هیچ هم حاضر بود که چون علمائی آن زمان در پی تعزیر آن شیخ را حبس نمودند محبوس شدے
و آنچه بروے بزدندے الم آن بر زننده ظاهر گردیدے اَلْفَقْرُ إِذَا تَمَّ هُوَ اللهُ در شان
اهل الله گفته شد وقتیکه درویش را فنا حاصل شود اوقات تاراج شود و بجاے او وجوب
آید یعنے اوصاف امکانیه دور شوند و اوصاف الهیه متجلے شوند پس ناچار گشته و اگذاشته
ساختند بعده آن سرور کائنات علیه وعلی اکمل التحیات و افضل الصلوة را در موضع مسقف
آراسته صدر خوانسگان نشسته دید چون بجانب سقف نگاهش افتاد که محاذی برابر سر
مبارک علیه الصلوة والسلام رخنه دید پس از جناب رسالت مآب علیه السلام موجب این پرسید
در جوابش فرمودند که این آن رخنه است که در شریعت ما تو انداختی پس نادم شده اختیار تعزیر
شرع کرد بر حکم آن نامه همگی علماء عصر دیر کردندے چونکه پیش حضرت شیخ جنید رضی الله عنه آوردند از
مصلے فرو نشست و خرقه مشایخانه از تن دور کرد بموجب پاس شریعت بر آن حکم نامه مهر فرمود
پس فرمودند که حقیقت مانند چیزے بنهاده در آوند ست و شریعت مثل سر پوش آن باید که در
دل حقیقت باشد یعنی وحدت و در زبان شرع آشنیت که اتم متابعت شریعت بر این منصوص است
و حصول کمال انسانی بغیر متابعت شریعت ظاهری و باطنی از قبیل محالات است و هم فرموده اند
عیاذا بالله اگر کسے در ضلالت کمالیت یابد پس خلق الله از صحبت آن گمراه در وادی ضلالت
زبون و خوار شود چنانچه معتزله و خوارج و شیعه و وهابیه و غیر آن مگر فرقه اهل سنت و

Marfat.com

و جماعت که در اصل فرقه ناجیه و اہل ہدایت ہمین ست که باکس از صحبت و متابعت ایشان
در بہشت و وصال ایزد متعال رسیده اند **مثنوی** گفت پیغمبر علی را کای علی ٭ شیر حقی پہلوانی
پردلی ٭ لیک بر شیری مکن تو اعتمید ٭ اندر آ در سایه نخل امید ٭ ای علی از جمله طاعات راه ٭ بر
گزین تو سایه مرد اله ٭ در شبر رو پوش گردست آفتاب ٭ فهم کن والله اعلم بالصواب ٭
ہمچو موسی زیر حکم خضر رو ٭ چو گرفتی پیر پس تسلیم شو ٭ صبر کن در کار خضر بے نفاق ٭ تا
نگوید خضر رو ہذا فراق ٭ ور بهر زخمے تو کینه ور شوی ٭ پس کجا بی صیقل آئینه شوی ٭
ہر کسی گر طاعتی پیش آورند ٭ بهر قربت حضرت بیچون وچند ٭ تو تقرب جو بسوی مرد اله ٭
سر مپیچ از سایه او ہیچگاه ٭ زانکه او ہر خار را گلشن کند ٭ دیده ہر کور را روشن کند ٭
ونیز فرمودند چون اورنگ زیب بادشاه دہلی به گفته علمای آن زمان حضرت سرمد رضی الله
تعالی عنه بر دار کردن حکم ساخت این بیت بر زبان راندند **فرد** چه رفت منصور کہنه گشت
دار او ٭ سرمد بیا که تازه کنیم این دار را ٭ چونکه شیخ منصور را بر دار کشیدند از ان آواز
انالحق شنیدند و از شیخ سرمد این بیت شنیدند **بیت** سرمد در قدم یار فدا شد چه بجا شد ٭
این بار گران بود ادا شد چه بجا شد ٭ و او را ہر شب زیارت آن سرور کائنات علیه السلام میسر
میسر میشد **مصرعه** چون قضا آید طبیب ابله شود ٭ دہم فرمودند صحبت شیخ با عقیده باید
کرد که بی عقیده از صحبت ہیچ فایده نیست چنانکه در حدیث وارد ست اِعْتِقَادُكُمْ يَنْفَعُكُمْ
واگر این چنین نبودی منافقین را ہم ہدایت گشتی وایشان از صحبت آن سرور کائنات علیه وآله
اکمل التحیات ہیچ ثمره سوای این وعید که اِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ فِى الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
نه برداشته اند تا آنکه صحبت مذکور را بر ذکر حق فوقیت داشته اند **رباعی** صحبت یک ساعتے
با اولیاء ٭ بهتر از صد سال بودن با تقے ٭ سایه رہبر به است از ذکر حق ٭ نان خشک او به از
لو لو طبق ٭ دہم فرمودند سالک را باید که ہمواره طالب مولی باشند نه طالب حب دنیا بخاطر خود راه
ندہد که طالب دنیا احمق مردمان ست بعده بر زبان راندند لَا الْحُمَقَاءُ كَجُرَبَتِ الدُّنْيَا وطالب
مولی اعقل الناس ست زیرا که در کتب فقه مسطور ست اگر کسی در مرض موت وصیت کند که مال
من بعد از مرگ من با عقل الناس بدہید واجب ست که مال آنرا به تارک الدنیا داده شود که اعقل
الناس ایشانند وغیر آنانرا نه دہند وسیم فرمودند علم بغیر عمل وعمل بغیر عقیده صاف که اہل سنت و
جماعت ست فایده ندارد از ان که علامه زمخشری صاحب کشاف بجدی عالم متبحر بود که در شان کتاب

او گفته شد لَوْلَا الْكَشَّافُ لَكَانَ الْقُرْآنُ يَكْرِيُّ با وجود چندین علم عمل نصیب او نشد
یعنی عقیده معتزلی داشت غل آتشین درگردن او انداخته در دوزخ برندپس باید که از حقتعالی
علم طلب با عمل کرده شود که نتیجه علم عمل صالح ست وهم فرموده اند سالک را باید که در عبادت متعدی
یعنی در اشاعت نعمت سعی بلیغ نماید از عبادت لازمی یعنی نماز روزه حج و اوراد و نحو آن آزان که
آن فاضلتر ست که اگر کسی را مثلاً نان به ریا و ناموس خود داده شد هم مقبول ست و این
حدیث فرموده السَّخِيُّ حَبِيبُ اللهِ وَلَوْ كَانَ فَاسِقًا الْبَخِيلُ عَدُوُّ اللهِ وَلَوْ كَانَ زَاهِدًا
بیت بخیل ار بود زاهد بحر و بر ٭ بهشتی نباشد بحکم خبر ٭ یعنی سخاوت کننده دوست خدا تعالی
ست اگرچه فاسق باشد که رساننده نفع بغیر از نیکو مردانست چنانچه در حدیث وارد ست خَيْرُ النَّاسِ
مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ وعبادت لازمی بریا زایل شود مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ
عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا وهم برای نفس خود کرده باشد نه برای نفع غیر و عبادات
غیر از نفس خود بهتر ست بیت دل بدست آور که حج اکبر ست ٭ وز هزاران کعبه یکدل بهتر ست
وهم فرموده سالک را باید که خاطر خود را از لوث حب دنیا و دون بالکلیه پاک سازد که حب دنیا
سر گروه همه عاصیان ست و ترک آن از جمله عبادات بهتر و قدم بدون توجه ذات او جه دوام و
تخلیه دل از حب دنیا در حریم باز نتوانند برداشت چنانچه خواجه حافظ رضی الله تعالی عنه مطابق این معنی
فرموده بیت حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ ٭ متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها ٭
یعنی وقتیکه اراده ملاقات دوست حقیقی در دل تو پیدا شود باید که او لا ترک دنیا و اهل آن
خواهی کرد و بعد آن متوجه تمام بآن جناب بوده باشد که بغیر رفع حجاب تعلق با سوی وصول
آن از محالات منصور بیت تعلق حجابست و بی حاصلی ٭ چو پیوندها بگسلی واصلی ٭ وهم فرموده اند
شیخ شبلی رضی الله تعالی عنه روزی ذروی را بردار دید مرده پای او را بوسه داده دعا خواست که من
مثل تو در کار خود یعنی عشق او سبحانه تعالی همه وقت مستعد بوده جان نثار شوم بیت حافظا
در عشق بازی کم ز زن هندو مباش ٭ کو برای مرده سوزد زنده جان خویش را ٭ وهم فرموده
سالک را باید که در سیرت کوشد نه در صورت یعنی از ازاله اخلاق ذمیمه در عبادات ظاهری که حصول
مقصد یقین بدون آن میسر نیست چنانچه مولوی جامی قدس سره فرموده نظم آدمی آن ست
کو دینی درست ٭ محو گمان کرده بلقینی درست ٭ ور بود آن پیکر گل آدمی ٭ زر داد دیوانه نه دارد
کمی ٭ وهم فرموده که اورنگ آباد درویشی بود که هیچکس را نزد خود آمدن نه دادی واگرچه

بالغرض عالم وسید وقریشی نزد آمدی گلوخ زدی و ادرا معمول این که بعد از نماز ظهر از
صحرا در بازار آمده بر دکان بقالی نشستی روزے اتفاقاً فوج سواران در بازار گذرا و فتاد نگاه
آن درویش اهل معنی بر سواری محمد یار نام که سرگرده ایشان بود واقع شد و نظر مبارک و در دل
موثر گشت از اسپ فرود آمده لباس امیرانه از تن دور کرده لباس درویشانه بپوشید و دیگر
سواران را پدرود کرد و آن درویش آنرا از دست گرفته در حجره خود آورد پس خادم او را ملامت
کردن گرفت که با وجود چندین آدمیان از عالمان سادات بر تو گذر کردند به هیچ شفقت نه فرمودے
درین چه دیده پس خادم رایک تنگه داد و گفت که کلاه من بر سر کرده در بازار برو چیزے
گرفته بیار خادم کلاه آن بر سر کرده در بازار رفت و تهیدست بغیر مطلوب مضطر و پریشان
مراجعت نمود آن درویش سبب آن پرسیدش گفت در بازار سوائے حیوانات از دام و ددان
هیچ ندیده ام از ایشان چه طور مطلب بدست آرم باز درویش گفتش هیچکس آدمی بنظر تو می آید گفت
لا الا ذات سامی و محمد یار خان پس آن فقیر فرمود چونکه مرا این نخوست مرا درین معامله معذور خواستے
داشت بعده این بیت فرمودند **بیت** کیوں نہ ہوگا عشق سے آباد سب ہندوستان ٭ حق کہے
دہلی کا صوبہ ہے محمد یار خان ٭ **نظم** آدمی آنست که دینی درو ست ٭ محو گمان کرده یقینی درو ست
ور بود این پیکر گل آدمی ٭ زود ر و دیوار نداردکمی ٭ و هم فرمودند سالک را باید که به صحبت اهل دل
ملازمت نماید و گاهی ازین نعمت بی بها دور نشود که اثری عظیم ست و رسیدن مقصود اعلے
بلا مشقت و این ابیات فرمودند **بیت** صحبت صالح ترا صالح کند ٭ ساعتے بودن بصحبت اولیا
بهتر از صد ساله بودن با تقی ٭ همنشینی اولیا را کیمیاست ٭ کیمیا گر خود درین خوبی کجاست
بیت هر چه در پیش عالم ست از صحبت ست ٭ ورنه کجا یافت بید بهاے نبات ٭ که در نظر ایشان اثر
قوی تر است ٭ و پس فرمودند **بیت** آنکه تبریز دید یک نظر از شمس دین ٭ طعنه زند
بر ده هشت مسخره کند بر چله ٭ و نیز در عوارف شریف شیخ الشیوخ العالم شیخ شهاب الدین قدس سره
آورده که مار بیت نظر او چنان تاثیر دارد هر چیزے که رسد بالفعل سوخته شود هر گاه او سبحانه
تعالی در نظر حیوانان این چنین اثر داشته پس در نظر آن کامل که اشرف موجودست چه گونه نباشد
هر که منکر این ست احمق ترین مردمان ست بلکه در نظر او اثر نخوبیست هر که را نصیب شد بکمال یابد
بیت هوشم نه نگاهی بر د جانانه چنین باید ٭ یک جرعه خرابم کرد پیمانه چنین باید **بیت** دیدن
ایشان شما را کیمیاست ٭ چون نظر شان کیمیائی خود کجاست ٭ **رباعی** آنانکه خاک را

Marfat.com

نظر کیمیا کنند۔ سگ را ولی کنند مگس را ہما کنند۔ آنان کہ چشم را بد و صد حیلہ وا کنند۔ آیا بود کہ گوشہ چشمے بما کنند۔ و ہم فرمودہ اند سالک را باید کہ طاعت برائی رضامندی او سبحانہ تعالےٰ کردہ باشد و از ماسوائے اللہ طمع کلی ببرد کہ حضرت بابا صاحب رضی اللہ عنہ بعضے خلفا را ہمین نصیحت کردہ است اَلطَّاعَةُ لِلّٰهِ وَالْیَاْسُ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ کہ حصول مقصود کلی درین مندرج ست و ہم فرمودہ کہ از مطالعہ کتب عاشقان و قصہ ایشان ذوق در دل پیدا کند و ہم فرمودند سالک را باید کہ ہر کارے و مشکلے پیش او آید امداد از شیخ خود طلب نماید تا از ان صعب امر رہائی یابد چنانچہ را در اثنا راہ دزدان پیش آمدند و بنا بر قتل او قصد نمودند گفت یا شیخ حاضر و ناظر باش و زدان تباہ کاران بر مجرد گفتن او سوار بر این معائنہ نمودند تا از ہیبت آن پاگریز گشتند و از دشمنان خلاصی یافت و مانند این حکائت خلیفہ صاحب میان محمد باران رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ اعظم ترین خلفا حضرت من بلووے فرمود کہ روزے برائے زیارت حضور انور ادام اللہ برکاتہ از خانہ خود مے آمدم در اثنائے راہ کسان ہمراہ ما گشتند و با ایشان اسپ پر بار متاع نیز بود ایشان را چندانکہ فہمائش نمودم کہ اینجا خطرہ دزدان است خاموش شوید تا گذر بسلامتی کردہ شود فائدہ نداشت تا انکہ آن تیرہ رایان حاضر گشتند و تمامی چیز و لباس ما غصب و سلب کردند و مایان را مسدود کردہ بجانب بیشہ متوجہ شدند اتفاقاً درختے پدید آمد دزدان و دیگر رفیقان ما زیر سایہ آن بنشستند و من در تاب پیش آفتاب افتادم ہرگاہ از گرمی زمین و آفتاب عاجز گشتم بجناب شیخ خود متوجہ گشتہ عرض نمودم تا بکے این چنین تماشا ما خواہید دید پس بہ مجرد متوجہ شدن مقاتلہ درمیان دزدان واقع شد و شور و شغب برخاست مردمان از ہر طرف تیغہا در دست علم کردہ دوان آمدند اتفاقاً میان ایشان یکے سید بود ایشان را از مقاتلہ و جنگ منع کرد و گفت کہ اینکس درویش ست از ین دست بردارید و الا تمامی شما کشتہ شوید پس بگفتہ او از من بند برداشتند و معذرت نمودند و ان چیز مغصوبہ بجنسی مستر د ساختند و برائے مہمانی و شب کردن نزد خود الحاح بسیار کردند قبول نکردم پس بموجب استدعاء من با موضع خطرناک ہمراہ ما شدند باز بخانہ خود مراجعت نمودند و ہم فرمودند سالک را باید کہ ہر وقت از حق سبحانہ و تعالےٰ بہ نیاز تمام ہدائت طلب نماید کہ بغیر ہدائت اگرچہ عالم باشد وصول بمقصد اعلیٰ و مقصد قصوے نتواند گشت پس در بعضی حکائت فرمودند کہ شخصی گل محمد نام کوتی پیش من گفت کہ کتابہای نظم و قصہ وغیرہ خواندہ بودم و ہمیشہ ذکر می کردم

میکردم در کتاب شرح وقایه و دیگر کتابها در سفر و حضر ملازم میبداشتم مگر معمول من این بود که کتابها را بر زمین گذاشته و خود بر چهارپائی خواب می کردم و نماز راشم گاه میگزاردم روزی برائی نماز در مسجد آمدم اتفاقاً درویشی در انجا نشسته دیدم بعد از فراغت نماز پیش وی رفته عرض کردم که مراد عائی خیر همراه کن و کدام وظیفه هم شفقت فرما که او سبحانه تعالی هدایت نصیب فرماید آن درویش دعا کرد و قدرے وظیفه هم فرمود بموجب گفته وی آن وظیفه بجا آوردم چون وقت خواب بموجب معمول بر چهارپائی خفتم در خاطرم گذشت که این چه بی ادبی است که کتابها را در زیر گذاشتم و من بر چهارپائی خفته ام سر خود را برداشتم پس نفس اماره رهزنی کرد باز خفتم تا مانند این دو سه مرتبه نمودم هرگز قرار نیامد آخر الامر کتب بر چهارپائی نهادم و خود بر زمین خوابیدم و بر صلوۃ خمسه مواظبت نموده شد که گاهی بفضله تعالی ترک اوقات نماز پنجگانه تا حال بوقوع نیامد پس فرمودند که میان گل محمد مذکور بعده در خدمت حضرت میان صاحب نارو واله شرف بیعت گشت و صاحب نسبت شد و هم فرمودند در فقرات نوشته است که بنده فعل مختار است ولیکن در مختار بودن اختیار ندارد و هم فرموده اند درویشی بود همواره از جناب حقتعالی این دعا طلب کردی که خداوندم را توبه ده یعنی باید که بنده نسبت افعال بخود نکند و خود را درمیان نه بیند که فاعل همه افعال اوست ولیکن میباید که در افعال سیئه نسبت بنفس خود کند از برای رعایت ادب تا مانند شیطان که نگهداشتن ادب نه کرد و گفت رب بما اغویتنی مستحق لعنت نشود و حضرت آدم علی نبینا علیه السلام رعایت ادب ملحوظ داشت و گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین بجواند مستحق مغفرت و عفو و اکرام فی الدارین گشت چنانچه درین باب نص صریح وارد است ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک و مولوی قدس سره در مثنوی شریف فرموده

نظم گفت آدم که ظلمنا نفسنا ॥ او ز فعل حق نبد غافل چو ما ॥ در گنه را از ادب پنهانش کرده ॥ زان گنه بر خود زدن او بر بخورد ॥ بعد توبه گفتش اے آدم که من ॥ آفریدم در تو آن جرم و محن ॥ نے که تقدیر و قضاے من بدان ॥ چون بوقتی عذر کردی آن نهان ॥ گفت ترسیدم ادب نگذاشتم ॥ گفت من هم پاس آنت داشتم ॥ هر که آرد حرمت او حرمت برد ॥ هر که آرد قند لوزینه برد ॥ پس باید که ادب تمام کوشد تا مرتبه بلند رسد **بیت** ادب تاجی ست از فضل الٰہی ॥ بنه بر سر برو هر جا که خواهی ॥ در عوارف شریف مذکور است فمن لزم الادب

يَبْلُغُ مَبْلَغَ الرِّجَالِ وَمَنْ حُرِمَ الْأَدَبَ فَهُوَ بَعِيدٌ مَا مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ يَظُنُّ الْقُرْبَ وَمَرْدُودٌ
مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ يَرْجُو الْقَبُولَ وہم فرمودہ است سالک را باید کہ ہر وقت از حق تعالی فضل طلب
نماید کہ بغیر فضل او ہیچ عبادت و ریاضت و صوم و صلوۃ بکار نیاید چنانچہ مولینا روم قدس سرہ
فرمودہ **بیت** گرنہ فضلت دستگیر باشود ۞ وائی بر ما آنکہ رسوائی شود ۞ وہم فرمودہ است
سالک را باید کہ علم مسئلہ توحید خالی و معری نباشد کہ علم شئی از جہل آن بہتر ست **حدیث**
كُلُّ شَيْءٍ عِلْمُ شَيْءٍ خَيْرٌ وَالْجَهْلُ لَيْسَ بِشَيْءٍ وہم فرمودہ کہ ظہور ذات مطلق در مظاہر چون ظہور
جبرائیل علیہ السلام در صورت وحیہ کلبی رض در حضور نبی علیہ الصلوۃ و آلہ و السلام و ظہور او در
صورت بشر اسویا در پیش بی بی مریم رضی اللہ عنہا ست وہم فرمودند کہ ابی سعید خراز رض فرمود
کہ ھُوَ الْمُسَمّٰی بِجَمِیْعِ اَسْمَاءِ الْمُحْدَثَاتِ حَتّٰی بِاَبِیْ سَعِیْدِ الْخَرَّازِ بنا برین حضرت مولوی
صاحب مولوی خدا بخش ملتانی رضی اللہ عنہ فرمود **بیت** خود آمد عیان گرنہ فہمد فضول ۞
نہان چون سکندر بوضع رسول ۞ وگفتہ **بیت** ودی بمذہب عشاق در نمیگنجد ۞ خدا یکی
محمد یکی و یار یکے ۞ وہم مولوی جامی قدس سرہ فرمودہ است **بیت** در دیدۂ مجنون ناظر اوست
و در صورت لیلی ظاہر اوست ۞ **بیت** در چشم مجنون دیدۂ لیلی شدہ بنمودہ ۞ لیلی کجا مجنون کجا
خود بودہ خود بودہ ۞ روزے غوغا برخاست کہ سگ مادہ دیوانہ گشتہ است حضرت من استماع
این شور مردان را بتاکید تمام در پے آن برائی کشتن سگ مذکور روانہ نمودند و ہر کس کہ در
مجلس می رسیدے از حوال آن پرسیدندی آخر الامر کسے گفت کہ آن سگ دیوانہ بود بلکہ از
جہت اینکہ بچگان او پنہان کردہ بودند مانند دیوانگان مضطر و پریشان از ہر طرف تگ و پو
مینمود حالا ایشان را حاضر نمودہ اند خوشدل گشتہ آرام گرفتہ است قدرے دم سرد بر آوردہ فرمودند
کہ حقتعالے را در ظہور وجود خلق حب تمام ست ہر چند کہ ظہور وجود آن بسیار ست ظہور او
سبحانہ تعالی بیشتر چنانچہ **كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ**
برین معنے دلالت صریح مینماید ازین سبب حُبِّ اولاد در دل ہر حیوان مندرج ست فرمودکہ
بغیر آن بنای پرورش بے محال بودی پس فرمودند جنازہ یکے از اصحاب کرام در جنگ مخلوط
شدہ پیش سرور کائنات علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام گذارش نمود کہ جنازہ فلان کہ صحابی
بودست نامی آید فرمودند بر ہر کہ ظن شما غالب شود شکم آن شگافتہ معاینہ نمایند اگر در جگر
آن سوراخ باشد یقین ست کہ ہمان باشد از آن کہ دو فرزند او را در حین حیات

Marfat.com

او جان بحق تسلیم نمودند بعده باین علامت یافته شد بعده این حکایت فرمودند چون از سبب علاقہ عطوفت و شفقت جان صحابہ کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم چنینست حالت دیگر کس چہ باشد و فرمودند انسان را امید هست که در حیات خود و بعد از ممات خیرات و کلام تو فهمیدار ودما سوای انسان را نه در حین حیات و نه در ممات چشم داری چیزی بوده باشد مع ہذا حالت ایشان نحویست که مردی برای شکار بجانب صحرا رفت در انجا بچہ خرس دید و بضرب تفنگش بکشت و در انجا پنهان بنشست چون مادرش بیامد و او را مرده یافت مضطر شده بهر طرف نعره زنان و گریزان میگشت آخر ان بیچاره از فرقت آن بچہ خود را بر سر نیزه که مانند نیزه دران بیشه ایستاده بود زد و نعره کشیده در انجا بمرد و دیگر حکایت مانند این یاد نموده فرمودند که درین امور سر حدیث مسطور هویدا مے گردد و بارها درین باب این مصرع را بر لفظ مبارک مے راندند مصرعہ در پرده عیان باشم و بے پرده نهان + و حضرت من فرموده است که مردی اہل کمال بود روزی بخدمتش پسر او بنا بر شفقت امر معنوی را عرض نمود گفت نصیب تو نزد ما نداشته اند بعده پسر گفت هر جا که باشد اشارة فرما گفت در هندوستان امیرست که عنقریب در ملتان برسد تا بخدمتش نروی بدین نعمت مشرف نه خواهی شد موجب امتثال امر پدر بزرگوار خود در خدمت آن امیر وقت رفت ولیکن امکان رسیدگی خود ندید ناچار مقدار سه سال متوقف شده باگلہ بان اسپان آن امیر رابطہ شهرت پیدا نمود پس بواسطه آن در شکارگاه پابوسی او ساخته عرض مطلب خود کرد او آن درویش بیگانگی نمود عاقبت الامر بعد از گفتگو چون جوان را در مقصود خود مستعد یافت ظیفه فرمود گفت برو این را تمام کرده پیش من خواهی آمد و باحدے کسی این سر را درمیان منه پس آن درویش در آنجا اندازه دوازده سال طاعت و ریاضت کشیده ثانیا بخدمتش مشرف گشت بعده ویرا بجناب رسالت مآب علیه و علی آله التحیات رسانیده فرمود در مستقبل آنچه حاجت در پیش آید بنا بر قضاے آن در حضور آن حضرت علیه السلام عرض خواهی کرد پس فرمودند چونکه برای تعزیت والد میان محمد باران علیه الرحمۃ بسمت شهر کلاچی اتفاق روانگی ما افتاد و زیارت ایشان نموده شد که مزار آن پدر و پسر هر دو بزرگواران در یک روضه واقع ست پس فرمودند اکنون هم اینند در ملک هندوستان بسیار مردگان در پرده عمارت مخفی اند و هم فرمودند که مومنان مظهر اسما جمالی اند و کفار مظهر اسما جلالی

از مظہر محکوم و تابع اسمار الٰہی ست ہرگز از حکم آن نخواہد گردانید چنانچہ نص شریف
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّيْ عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ وَكُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ وحدیث شریف لَا تَتَحَرَّكُ ذَرَّةٌ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ و
لِلْمُمْكِنَاتُ مَا شَمَّتْ رَائِحَةَ الْوُجُوْدِ اشارت بدان ست وہم فرمود ہمہ حقایق
ممکنات از حقیقت محمدی علیہ الصلوۃ والسلام منتشر و موجود اند چنانچہ جمیع اسما و افعال
از مصدر مشتق اند چنانچہ تمامی اعداد از عدد واحد مثل اثنین و ثلثہ و اربعہ و مأۃ و الف
الی غیر النہایۃ و حقیقت محمدی از ذات باریتعالی موجود ست چنانچہ در حدیث آمدہ ست
اَنَا مِنْ نُوْرِ اللّٰهِ وَالْكُلُّ مِنْ نُوْرِيْ چنانچہ شیخ سعدی رحمۃ اللہ فرمودہ
بیت تو اصل وجود آمدی از نخست ٭ دگر ہر چہ موجود شد فرع تست ٭ وہم فرمودند ماہیات
ممکنات کہ نزد صوفیہ کرام کہ عبادت اعیان ثابتہ اند ہمہ عارض وجود اند و وجود معروض و
اختلاف و کثرت اعراض یعنی حقایق ممکنات در وحدت وجود او تعالی قدح نمیکند چنانچہ
کثرت امواج بحر را **شعر** اَلْبَحْرُ بَحْرٌ عَلٰى مَا كَانَ فِي الْقِدَمِ ٭ اِنَّمَا الْحَوَادِثُ
اَمْوَاجٌ وَاَنْهَارٌ ٭ لَا يَحْجُبَنَّكَ اَشْكَالٌ تُشَاكِلُهَا ٭ عَمَّنْ تَشَاكَلَ فِيْهَا فَاِنَّمَا
هِيَ اَسْتَارٌ ٭ **بیت** در بحر اگر موج تو بر تو بود ٭ چون نیک بدیدم این ہمہ او بود ٭ وہم
فرمودند سالک را باید کہ ہمیشہ بیاد حق تعالی خود را جمع دارد و گاہی اندیشہ غیر او سبحانہ تعالی را
بخاطر خود راہ ندہد کہ اندیشہ غیر را در مذہب اہل جمع تفرقہ و وسواس گفتہ اند چنانچہ گفتہ شد
رباعی مادام کہ در تفرقہ و وسواسی ٭ در مذہب اہل جمع خر النّاسی ٭ واللہ کہ نہ ناس و ے
نشناسی ٭ نشناسی خود را از جہل می نشناسی ٭ و مدار ہمہ کار مخلوقات موجب اندیشہ ہست
مثلاً مومن و کافر ہر دو در وجود واحد اند باندیشہ کفر و کافر گویند و باعتبار اندیشہ ایمان مومن
خوانند و شقی از سبب اندیشہ شقاوت و سعید از جہت اندیشہ سعادت و اگر نہ وجود ہمہ واحد
ست پس این رباعی خوانند **رباعی** اے برادر تو ہمین اندیشہ ٭ مابقی تو استخوان و ریشہ ٭
ور گل ست اندیشہ تو گلشنی ٭ ور بود خارے تو ہیمہ گلخنی ٭ وہم فرمودند سالک را باید
اِنْ لَّيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى ٭ وَاِنَّا لَا نُضِيْعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا ٭ النصیب العین
دانستہ سعی بلیغ و جد و جہد تمام در طاعت و ریاضت موجب امر و نواہی شرع انور بکار
مَنْ كَانَ فِيْ هٰذِهٖٓ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا نجات

Marfat.com

یافته به معرفت ایزدی سرفراز شود بعده فرمودند **قطعه** نشکند دستی که خم در گردن یاری
نشد * کور به چشمی که لذت گیر دیدارے نشد * کار من آخر شد و آخر زمن کارے نشد *
مشت خاک من غبار کوچه یارے نشد * هر بهار آخر شد و هر گل بفرقے جا گرفت * غنچه
باغ دل با زیب دستاری نشد * و هم فرموده توقع و تکیه غیر حق سبحانه تعالی خوار و زبون
ساز و سالک را باید که سوای جناب حق عز و جل تکیه گاه خود نه بیند و نه بداند **بیت** آنکه
متکی اند رد کے شوند * احتیاج خود به پیش کے برند * و هم فرمودند که همه اشیا از عرش تا
فرش تابع حکم الهی ست **بیت** پرستار امرش همه چیز و کس * بنی آدم و مرغ و مور و مگس
شخصے بعد از وصال حضرت صاحبزاده میان گل محمد مرحوم و مغفور عرض کرد و گفت
بیت اولیا را هست قدرت از اله * تیر جسته باز گردانند ز راه * در جواب او فرمودند
بیت اگر در دهد یک صلاے کرم * عزازیل گوید نصیبے برم * **بیت** و گر بر کشد تیغ تهدید
حکم * بمانند کروبیان صم و بکم * و هم فرمودند **بیت** هر چه نصیب است بتو میرسد * ور نه ستوی
بستم میرود * پس درین باب حکایت آوردند که در وقت پادشاهے خراسان یک نفر
خراسانی درین موضع رسید با وے شترے با پالان کهنه بود پالان نو ساربان این جاے
به جبر و تعدی گرفت و هنرم هم برے زد و آنرا بر شتر نهاده و آن پالان کهنه خود را
نزدش گذاشته رفت بعد از چند ایام آنرا بنا بر ساختگی پالان دیگر هم جدا کرد اتفاقاً چند
مهرهای زرین ازان بدستش افتاد و خوش دل و شادمان گشته به حوائج خود صرف نمود حضرت
قبله فرمودند که علامات قیامت ست که امراض غریبه در عالم پیدا شود که حکما و اطبا زمان از
سبب این که در کتب سلف یافته نگاهی در استعمال آنها در آمده باشند از تشخیص و علاج
آنها عاجز و حیران مانند چنانچه پیشتر ازین بعضے مردمان را خون همچون فصد از چشم
جاری شد بعضے را از دندان پس این و آنکه به مرض اول گرفتار گشتی بعضے ازان شفا
یافتی و اکثر جان به جان آفرین سپردندی و آنکه به مرض اخیر مبتلا گردیدے هرگز خلاصی و شفا
نیافتی پس متعجب شده به طرف مولوی قادر بخش رحمة الله نوشته شد که از حکیم احسن الله
معتمد از حکیمان بهاولخان کلان مرحوم بود او به این مرض تحقیق نموده ارسال دارد
پس از نوشته مولوی مرحوم هویدا گشت که از استماع این معنی حکیم مذکور متحیر گردید ابراز
آورده که این مرض از تشخیص علاج ما متجاوز ست که گاهے در معالجه احدی از حکیمان نیامده

است ونه در کدام کتاب طب نوشته دیدم و دیگر از اہل حکام کارہا عجوبه صادر مے گردد
وخلق الله دران امور حیران ومتعجب مانده که گاہے نه دیده باشند نه شنیده پس فرمودند این چنیز
ہم نوشته اند اگر پسر با پدر خوشدل شده تکلم نماید آن زمہار کبادی نمایند وہم فرمودند که
مدار صحبت ہر جفت معکوس گردد چنانچه درین زمان ست این راہم از علامات قیامت
شمرده چنانچه حدیث شریف وارد ست کُلُّ زَوْجٍ عَلٰى خِلَافٍ اِلَّا الْعَكْسُ پیشتر معنی این
کما حقه مفہوم مے شد اکنون از سبب تامل این زمان ہویدا گشته یعنی ہر جفت چنانکه
ولد و والد وشاگرد واوستاد ومرید ومرشد وزن ومرد درمیان خود دشمنی دارند مگر بعکس
یعنی در زمان سابق مبنی صحبت اولی در پیروی اعلیٰ بود چنانچه پسر وشاگرد ومرید وزن متابعت
پدر واوستاد ومرشد ومرد کردی اکنون بنای آن برعکس وخلاف شده است وہم فرمودند
که نزول قیامت بر اشرار الناس عقد ست که قیامت وقتی قایم شود که برروی زمین از
کسے اسم الله شنیده نه شود ودر بیت الله بت ہا بنہند وزنان از قبیله است بجلہ ہا
وجامه ہا وزیور ہا پیراسته شده در پیش بتان پای کوبی نمایند بعد ازان فرشتگان بامر
الہی بیت الله را از زمین برداشته باسمان برند پس نزول قیامت عنقریب شود بعده
فرمودند در نظر اولیا الله ہر ساعتی قیامت قائم ست پس بخوانند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ
لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهٗ یعنی فی الحال ہالک ست زیرانکه
ہالک نگفته است تا بر ہلاکت مستقبل دلالت کردی وہم فرمودند او سبحانه وتعالیٰ کار ہر کس موجب
اعتقاد برآرنده است چنانچه در کوہستان که وطن ماست مثلا ہر کس عارضه ذات الجنب لاحق
شود ادویه گرم چنانچه قند سیاه وغیره در شیر انداخته جوشداده مینوشند بامر الہی خون از
بینی اش جاری میشود وشفا مییابد پس به حکیمان که حاضر مجلس بودند خطاب نمودند که ہا چنین
در کتب حکمت نوشته باشند گفتند معاذ الله این ادویه موجب را ایشان زہر قاتل ست
بعده فرمودند شنیده شد که در ملک ریگستان روہی یعنی مارواڑ از برائے دفع ہر مرض داغ
مینمایند او تعالیٰ بسبب عقیده انہا دران امر شفا داشته است پس این قدسی فرمودند
اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِيْ بِيْ وہم فرمودند ہر کس که بر خالق حقیقی توکل دارد موجب
اعتقادان روزی از غیب ناگہان رساند که او سبحانه تعالیٰ رزاق مطلق وکفیل وضامن
روزی ہر بنده است پس این آیت فرمودند وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ

Marfat.com

رِزْقُهَا مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰہِ فَھُوَ حَسْبُہٗ وشل این در کتابی این ہیچ نوشتہ
دیدہ کہ حضرت باباصاحب شیخ فریدالملۃ والدین رضی اللہ عنہ در اول وقت قبل از
بیعت کہ طلب پیر میفرمودند برائی ملاقات درویشی کہ بر سر کوہ بلند مکان خو د کردہ بود
کنج گزین و منقطع شدہ بود رفت بعد از حکایات کہ فیمابین کردند فرمود کہ درینجا سبب روزی
شما چیست و بچہ وجہ میرسد آن درویش ہم برآمد فرمود کہ این سنگ را بردار و بر دیگرے
بزن حضرت فرمودہ او بجا آورد و او را زد و بشکست اتفاقاً از میان سنگ کرمے با برگ
گیاہ سبز کہ در دہان داشت برآمد پس گفت درین جا خدایتعالی این را روزی مے رساند
و مرا نیز رساند و نیز مانند این از دیگرے کہ بچشمان خود معائینہ نمودہ بود شنیدہ شد کہ روزے
تابہ سنگین برائی پختن نان بخانہ آوردم اتفاقاً وقت پختن نان جائے بقدر درہم آتش
موثر نشدہ و نان ہما نجا محض خام بماندی بعد از مرور ایام آن شکستہ شد از ان موضع
کرمے زندہ با برگ گیاہ تلہ سبز کہ در دہن داشت برآمد گفتم سبحان اللہ چہ قادر و خالق مطلق ست
کہ آنرا درین از شر آتش سوزندہ نگاہداشت بقدرت کاملہ خود تا آنکہ او را زندہ داشت
و روزے پیش فرستاد و ہم فرمود ہر اہلکار درین زمان کہ می آید از سابق بدتر باشد
و بر حاکم اول سبب رحمت و خوشنودی خلق میگردد چنانچہ مثل مشہورست رَحِمَ اللّٰہُ عَلَی
النَّبَّاشِ الْاَوَّلِ و ہم فرمودند اَلْحَیَاءُ مِنَ الْاِیْمَانِ وَمِنْ عَلَامَاتِ الْقِیَامَۃِ
رَفْعُ الْحَیَاءِ مِنَ النِّسَاءِ یعنے حیا از ایمان ست و از نشانہ قیامت ست مرفوع
شدن حیا از زنان و فرمودہ است کہ مرد باید کہ بر چہار چیز غالب باشد زن و اسپ
و نفس و کفش زن را در زیر سیاست و نفس را بر قلت طعام شراب و طاعت و
ریاضت زبون دارد و اسپ را در زیر سواری و اگر نہ سرکشی نماید و کفش را در زیر پا تا آنکہ
پائے نہدش نرم باشد و نیز فرمودہ است سالک را باید کہ در اعمال صالحہ مداومت
نماید کہ اعمال صالحہ مانند بر ربیع ست چنانچہ ہر اشجار را کہ مردگان باشد سرسبز تازہ کند
ہمچنان اعمال صالحہ مرد عابد را زندہ دل نمایند و از اعمال صالحہ یعنی بد احتراز ساز د کہ
آنہا مثل بر دخزان خریف ست چنانچہ اشجار را با دخزان اگرچہ تر و تازہ باشند ہمچو مردگان
بے برگ شوند پس از انہا احتراز و دوری واجب آمدہ است تا بدان مردگان مردگے
خاطر پیدا شود چونکہ گفتہ شد اِنَّ لِلْقُرْاٰنِ ظَاھِرًا وَّبَاطِنًا از فرمود حضرت معنی بیشتر

بود اگشت اجتنبوا برد الخریف فانہ یعمل بابدانکم کما یعمل باشجارکم و تنمو برد الربیع فانہ یعمل بابدانکم کما یعمل باشجارکم چونکہ بہاول خان ثانی رحمۃ اللہ بر مسند سلطنت بجاے پدر بنشست ہشت ہزار مبلغ بخدمت حضرت من فرستاد حضرت من آنرا بساکین و یتیمان و بیوہ زنان و زمرہ عالمان و سادات موجب نصیب خود در یک دو روز تقسیم فرمود بعضے کسان از حب دنیا دون در پے شکایت بایکدیگر شدند بوجہے این ذکر در حضور حضرت من او فتاد پس بہ ملک سہلی لنگاہ خطاب فرمودند کہ اگر آہنگرست آنرا حقتعالے شناس دادہ است کہ این آہن قابلیت سلاح دارد و ازین آہن فلان چیزے ساختہ شود و ہمچنان نجار را علم و شناس ہیزم باشد دہقان را شناس زمین کہ درین فلان زراعت کاشتہ شود و فلان زمین کابل این زراعت ست وقس علی الباقی اہل حرفہ دنز و ما و دکان آدمیان ست احوال ہرکس از علم و شناخت من خارج نیست اگر ما خواہیم کہ خود مانند آن مجذوبان کہ در مجالس بول میکنند سازم بتوانم و اگر نیک آدکسی ازین فقیر پنہان نیست خبریت معلوم شد کہ سگ را در بدن سگی دیگر پسند و خوش نے آید پس در خاطر این بے ہیچ مفہوم گشت کہ در کلام شیخ دلالت ست بر معنے حدیث شریف الدنیا جیفۃ و طالبہا کلاب چنانچہ گفتہ اند **بیت** نیست کلام سرسری نکتہ رمز عاشقان و شرح و بیان وحدت ست و قول مقال احمدی و نیز فرمودہ است ہرگاہ بوقت طوفان پسر بہتر نوح علی نبینا علیہ السلام غرق شد در جناب حق تعالی عرض کرد کہ ای بار خدایا تو وعدہ فرمودی کہ اہل ترا غرق نخواہم گرد مع ہذا پسر من غرق شد و تعالی فرمود انہ لیس من اہلک انہ عمل غیر صالح یعنی از اہل تو نبود از انکہ صاحب عمل صالح نبود ازین سبب سید علی ہمدانی درین باب فرمودہ **رباعی** سید لولاک را دیدم بخواب گفتم اے کان حیا راہ صفا رہ سیدان شیعہ اولا د تواند گفت لا واللہ لا و اللہ لا ہم فرمودہ است حق تعالے بر بندہ خود تکلیف بحسب طاقت آن نہادہ است آیت لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا و فرمودند کہ اولیا اللہ عیال حق اند چنانچہ وارد ست الاولیاء عیال اللہ و مولینا روم بموجب ترجمہ این حدیث فرمودہ **بیت** اولیا را طفال حق اندای پسر در حضور و غایب از ایشان پرحذر پس فرمودند خدمت اہل و عیال خود بر صاحب آن واجب بود از خود سعی من عیال آن عیال ے نماید

پس سعی وی برای مہمات خود بیفائدہ ہست پس سالک را باید کہ ہمگی امور خود را بحق سبحانہ تعالےٰ مفوض وسپرد نمودہ درعبادت حقتعالیٰ تمامی اوقات مصروف سازد آیت اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ وہم فرمودند آخر مرتبہ ہر ولی تسلیم ورضا ست واین بیت فرمودند بیت کشتگان خنجر تسلیم را ۰ ہر زمان از غیب جان دیگر ست ۰ پس میان محمد مرسل رحمۃ اللہ کہ یکے از عشاق حضرت من بود عرض کرد ہر حاجتمند کہ نزد ایشان بیاید حاجت وی بہ چگونہ سرانجامی پیوندد فرمودند چونکہ حق جل وعلا مے داند کہ این بندہ بہ جناب عرض نمے کند خود بخود حاجت او برآرد چنانچہ آیت کریمہ فَاتَّخِذْهُ وَكِيْلًا بر این معنے صحیح دلالت می کند وہم فرمودند ہر قول وفعل کہ از کاملان صادر شود عین شریعت باشند اگرچہ از فہم عوام الناس نمے آید واین بیت فرمودند بیت ہر کہ گیرد علتی علت شود ۰ کفر گیرد کاملے ملت شود ۰ چنانچہ خلیفہ صاحب محمد باران رضی اللہ عنہ روزی بہ این بیچ حکایت فرمودند کہ چون در ابتداء صحبت حضور انور مشرف گردیدم بعضے امور کہ از حضور انور دام برکاتہ صادر میشد در بادی الرائی خلاف شرعی مے نمودند ولیکن در نفس الامر عین شریعت مے بودند چنانچہ یکمرتبہ برکات حضرت بہ سمت زیارت حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالےٰ عنہما اتفاق من افتاد روزی بر سر چاہ اتفاق نزول شد فقیران جسارت ساختہ زراعت آن چاہ چنانچہ خربوزہ ومنگ وغیرہ بالمشافہ حضرت خوردن گرفتند باحدے کس منع نفرمودند [illegible] معنی نمے متعجب وحیران ماندم وہنگامے کہ صاحب آن چاہ وزراعت آمدہ شرف اقدام بوسی حاصل کرد گفت امروز زہے سعادت غلام کہ ذات مبارک بر سر این چاہ تشریف آوردہ اند وزراعت دست کاشت غلام ہم بکار درویشان آمدہ وبرپا کردن این چاہ وکاشتن زراعت موجب سعادت ابدی غلام متصور گشت وباقی مزروعات کہ ماندہ بود ہم بخوشدلی حوالہ ایشان کرد پس معلوم شد کہ خوردن درویشان ومانع نشدن حضرت بخلاف شریعت نبود از انکہ بہ نص شریف مثبت ست کہ خوردن مال صدیق بغیر اذن او جائز ست ونیز مے فرمودند کہ بر تسبیح زیتون خواندن مستحب ست وبر تسبیح سنگین منع ست از انکہ دل را سخت گرداند وتسبیح بر ساعد پیچیدن ودر گلو انداختن موجب مدبری ست وہم سر جامہ را سرنگون دوختن از اسباب ادبار ست کہ از انہا احتراز باید کرد شخصے بہ جناب حضرت من بعد از وصال حضرت صاحبزادہ

ال محمد رضی الله عنه عرض کرد بیت اولیا راهست قدرت از اله ٭ تیر جسته باز گرداند زراه ٭ چرا برائی شفا و ترقی حیات او از جناب شافی مطلق طلب نه فرمودند ازانکه دعاء مقبول را ایزد تعالے قبول فرماید و رد رے کند چنانچه مولوی قدس سره فرموده است نظم آن دعای شیخ نے چون هر دعاست ٭ فانی ست و سخن او وست خداست ٭ چون خدا از خود سوال و کد کند ٭ پس دعائی خویش را چون رد کند ٭ پس حضرت من در جوابش فرمود این امر درویش را سزاوار نباشد دعای خواستن از بنده است قبول و عدم قبول او در مشیت او ست و مالک ملک او ست هرچه خواهد کند کسی را امکان دم زدن بجناب او تعالی شانه نیست بود این ابیات بر زبان مبارک راندند نظم مالک الملک ست ملک ور او بیه ٭ ما و من را جمله پیش او بنهید ٭ او ست سلطان هرچه خواهد مے کند ٭ عالمے را در دمے ویران کند ٭ طرفة العین جهان برهم زند ٭ کس نمے آید که آنجا دم زند درین کلام اشارت ست هر که صاحب تسلیم ست بر مرضی حقتعالی گردن نهاده است او را بر خلاف رضای او سبحانه قدم نهادن محض کفر ست چنانچه سابق گذشته است چنانچه حضرت فضیل رضی الله تعالی عنه مدت سی سال هرگز نخندیده است چون پسر او که نوجوان و صالح بود وفات یافت خندان شد مردمان حواشی نشین متعجب شده از سبب آن عرض کردند فرمود چونکه بر مشیت او تعالی راضی شدم و او تعالے قدم مرا بر رضای خود مستحکم داشته است از ان خنده آمده است و هم فرموده است که سالک را باید که هر وقت در عجز و نیستی متحقق باشد که حصول مطلب اعلی و مقصد اقصی درین متصور است بیت تو مباش اصلا کمال این ست و بس ٭ تو ز خود گم شو وصال اینست و بس ٭ و هم فرمودند سالک را باید که خود را هست نداند که این نزد محققان از اکبر الکبائر است وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهٖ ذَنْبٌ چنانچه مولینا روم قدس سره فرمودند بیت آئینه هستی چه باشد نیستی ٭ نیستی بگزین گر ابله نیستی ٭ و نیز میفرمودند هر کس موجب نصیب ازلی خود در عالم ظهور کرده است چنانچه حدیث نبوی اَلسَّعِيْدُ سَعِيْدٌ فِيْ بَطْنِ اُمِّهٖ وَ الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِيْ بَطْنِ اُمِّهٖ وارد ست پس فرمودند آن سرور کائنات علیه و آله التحیة و الصلوٰة روزے بوقت طفولیت در کوچه میرفت راهبی بمجرد دیدن آن حضرت را سجده کرد مردم از سبب سجده کردن پرسیدند گفت تمامی ملایک و اشجار و احجار این طفل را سجده بجا می آرند چونکه

Marfat.com

حق تعالی ویرا این چنین بزرگی عطا فرمود پس ناچار او را سجده کردم و میان محمد یار منشی که در حضور انور نشسته بود گفت ابوجہل که اسم او ابو الحکم در زمان جاہلیت بود شتران اعرابی را بزور و تعدی غصبیده بود و موجب مصلحت و مشورت در جناب رسالت مآب علیہ و علی آلہ افضل التحیات و اکمل الصلوٰۃ که ہنوز طفل بودند برای مخلصی شتران خود وساطت طلب کرد آنحضرت علیہ السلام فرمود که وی باین جانب عداوت میدارد چگونه بگفته من خلاصی شتران تو خواهد ساخت پس آن اعرابی الحاج تمام نمود بعد و ناچار گشته بجانب آن رفتند ابوجہل بمجرد دیدن آنسرور علیہ السلام باہر دو پا برخاست دست بسته آنجناب معلی عرض کرد که درین جاہ بتوجه تشریف آورده اند فرمودند که بنا بر استخلاص شتران این اعرابی آمده ام گفت تا شتران ویرا اخلاص کردند بعد از مراجعت سید المرسلین علیہ الصلوٰۃ والسلام حاضران را از موجب اعزاز و تسلیم متعجب شده سئلت نمودند با آنکه پیغمبر ترا باین طفل عداوت بود چه وجہ است که امروز چندین تعظیم کردی و منقاد و مطیع امرش شدی گفت چون که نزد من آمده است دو شیر بر ہر دو دوش او دہان کشاده مرا بیمی نمودند از ایشان مرا ہیبت چنان مستولی گشت که اگر مقدار یک سر موے در عزت و فرمانبرداری ان قصور کردمی گردن من شکسته کردندی بعده فرمودند روزی حضرت بایزید بسطامی قدس اللہ سرہ السامی در صحرا میرفت چون بموضع قریه خرقان رسید متجسس و متوقف گشت و از آن وجه پرسیدندش گفت از اینجا شخصی پیدا خواہد شد که نام او ابوالحسن خرقانی باشد بعد از وفات من به چندین سال در سر تربت من آمده مستفید خواہد شد چنانچه مولوی معنوی گفته و فرمودند که میان احمد ملقب به دوده والہ ما در حضرت قبلہ عالم را رضی اللہ تعالی عنہ میان دیگر زنان دید و بطرف ایشان نگریستن گرفت زنان گفتندش ای درویش چرا بروے زنان بیگانه می بینی این امر بحال درویشان غیر مناسب نرست گفت بدیدن شما ہیچ مطلبے نیست و لیکن در شکم این دختر شعلہ نور الہی ہست که بر عرش معلی پرتو آن نور می تابد و تمام عالم بنور او منور گردد بسوے آن می بینم حاجی خان کاتب که از مریدان راسخ الاعتقاد حضرت من بود عرض نمود که این غلام را از حافظ ناصر الدین که از خلفاے و عشاق حضرت قبلہ عالم بودند باستماع پیوسته که روزی ملائے صاحبه والدہ حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالی عنہما را برای پرسش دوا و معالجه آن در بر خود گرفته بسمت کدام زن که معالج طفلان بود میرفت

متجسس

میرفت میان محمد ماه علیہ الرحمۃ در اثنار راہ بہ مائیصاحبہ ملاقی گشت گفت ای مائیصاحبہ
مرا بہ زیارت این طفل مشرف کن چونکہ بزیارت مشرف شدہ باعث تحمیل آن پرسید
مائیصاحبہ وجہ آنرا پیشش ہویدا کرد گفت ایں را بخانہ خود باز بر کہ این طفل اہل شرق و
مغرب را معالجہ خواہد ساخت بہ علاج کس این را حاجت نیست پس حضرت من فرمود کہ میان محمد
متوطن ہانسی بود گاہ گاہ برائی زیارت حضرت قبلہ عالم رضی اللہ عنہ در آن ملک مے آمدند اتفاقاً شبے
در شہر فرید گذاروند پیش ایشان رئیس بلدہ مذکور آمد و برائے پرسیدن ترکیب کیمیا با دی
بسیار تکلیف رسانید گفت علی الصباح آنچہ بتو رسانم خلقت عبرت پذیر خواہد شد گفت ما شاء اللہ
کان و مالم یشا لم یکن و مانند معمول بغیر پریشانی و اضطراب بہ خواب رفت مگر فقیران دیگر را
کہ ہمراہ وی بودند خوف تمام لاحق گشت و قرار نہ گرفتند چون نیم شب گذشت از غیرت
الٰہی میان ایشان مخاصمہ قتال بوقوع آمد حتی کہ بعضے کشتہ شدند و بعضے مجروح چون
حضرت قبلہ عالم رضی اللہ عنہ آواز تفنگہا ایشان بشب شنیدہ بودند بامدادان آدم
خود را بنابر خبر دریافت نمودن روانہ نمودند در اثنار راہ بمیان موصوف ملاقی گشت
واو را گفت کجا میروی وے حقیقت باز نمود گفت ہمراہ ما مراجعت کن من پیش
حضرت ماجرائی ایشان خوب طور بیان خواہم کرد چونکہ بجناب حضرت قبلہ عالم رضی اللہ
تعالی عنہ آمد گفت غریب نواز آن سگان بایکدیگر منازعت نمودند ہمون شور و شغب
بود بعدہ حضرت من فرمود آنروز معاملہ ریاست ایشان کم شد پس محمد یار مذکور گفت
کہ قاضی نور احمد در باب عملیات بحد کمال دسترس داشت شخصے پیش وے آمد و عرض
کرد کہ نزد من کیمیا ہست باید کہ بہ وقت فراغت آنرا از من آموختن خواہند نمود ہمون وقت
بہ جانب صحرا روان گردیدند آخر در سایہ درخت کنار نشست آوردند او را گفت کہ بر این درخت
صعود کردہ بجنبان تا ثمرہ خود فرو ریزد ہمچنان کرد و آنچہ از برگہا و میوہا ازان درخت فرو افتاد
ہمہ زر خالص بود پس حضرت من فرمودند ایں ہمگی رہزن طریق حقتعالے اند کہ بغیر جستجوے
حقتعالے کوشش نتوان کرد چنانچہ مردے محمود نام صاحب درد کہ در قریہ نوشہرہ سکونت داشت
خوش گفتہ است **ہندی** سبھے گلان ہہڈکے ڈہونڈہ محمود ہ مہین وال نون ؛ یعنی
از تمامی کارہا دامن طلب کوتہ نمودہ ہرچہ تمامتر در جستجوی حقتعالے سعی توان نمود زیرا کہ کل
شئی ہالک الا وجہہ چنانچہ مولوی جامی قدس سرہ السامی فرمودہ است **رباعی** اے خواجہ

واگر مال و فرزندست ۰ پیداست عمر بقایش چندست ۰ چیزے کہ بمردگی جدا خواہی شد از وی
آن بہ کہ بہ زندگی جدا باشی از وی ۰ رو دل بہ کسی دہ کہ دراطوار وجود ۰ بو دست ہمیشہ با تو خواہد
بود ۰ چون بہادل خان ثانی مرحوم مسجدی بر موضع مسجد سابقہ کہ آنرا میان برخوردار حاکی
مرحوم ساختہ بود بنا بر تقریب حضرت من بنیاد کنانید حضرت من برائی آدائی صلوۃ دران
مسجد متصدع گشت بعد از مرور دو سہ روز فرمود آن لذت نماز کہ در مسجد سابقہ پیدا شدے
درین مسجد نمی آید این امر بجا بظہور پیوستہ بعضے کسان گفت بجا ست کہ درین
عمارت نقود از وجہ حرام صرف گردیدہ است بخلاف مسجد سابقہ کہ بروی مبالغ از وجہ
حلال مصروف شدہ بودند پس حضرت من فرمودند ہمچنین ست بلکہ براین مبالغ از وجہ کسب
خود مصروف اند ازانجا کہ او سبحانہ تعالی بجانب ما ہرچہ حرام ست نمی فرستد زیراکہ اگر اصل توکل ملکے
ویران مبالغ باشد او تعالی بسمت متوکل چیزے از وجہ حرام نرساند و در تکلیف عمارت مسجد در
طبع مبارک ملول خاطر شدہ فرمودند این چنین عمارتہا در شہرہا بباشد داین قریہ ست ولشکر با
عمارت را قریبا خرابی بینمایند مگر خیریت آنچہ خرچ بشود بانی را خیریت ست پس فرمودند اگر
اہل دنیا را لوجہ للہ صرف کند باوجود آنکہ اورا بادے علاقہ جبی بودہ باشد از علو ہمتی او ست
بخلاف درویش کہ اورا از وجود دنیا بارگران بر خاطر باشد و در ایثار آن فرحناک
وخور پذیر گردد بلکہ نزد وے ہمچون دور کردن نجاست از جامہ پلید مقررست بعدہ این بیت
فرمودند **بیت** تواضع زگردن فرازان نکوست ۰ گدا اگر تواضع کند خوئی اوست ۰ مراد از
تواضع ایثار دنیا در راہ حقتعالے دانستہ اند و از گردن فرازان دنیا داران و از گدا درویش
سائل از باب ایزد تعالے از گدا در گدا بادشاہ ہست و نامش گدا ست مراد داشتہ اند
یعنی اگر دنیاداران دنیا را در راہ حق سبحانہ و تعالے صرف کنند نیکوست بخلاف درویش
از انکہ اورا قطع از ماسوائے او تعالے حاصل ست خاصہ از دنیا کہ نزد او جیفہ مقررست
از خود دور کردن آنرا خود عادت اوست و ہرگاہ کہ درد وگران خورد وکلان را تمام
روز در تاب آفتاب وگرمی ہوا در کار مشغول شدہ و در آمد رفت سرعت ایشان را مشاہدہ
نمودند میفرمودند کہ این ہمہ قوت از سبب قوت حلال ست کہ او تعالی شانہ قوت وجہ حلال را تمام
برکت وقوت دادہ ست چنانچہ حضرت سلطان ابراہیم ادہم البلخی رضی اللہ تعالی عنہ مردے را
در ریاضت و عبادت زیادہ از خود دید و از عدم قبولیت آن متعجب گشت از خدائے تعالی خبر کردہ شد کہ این امر

لقمہ حرام قوت بینائی عبادت آن نامقبول ست کقوله تعالی اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ
الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهٗ از کلم طیب اعمال حسنه واز عمل صالح که رافع وعامل
آنها بجناب ایزد تقدس ست لقمه از وجه حلال مراد داشته اند باید که اورا از طعام خود که سیرم
فروشی ست سیداده باشی پس حضرت اورا از خوردن طعام سابقه منع کرد امتثال امر ایزد تعالی دل
کرد پس از برکت حلال وایام معدوده از واصلان آلهی گشت پس فرمودند شیخ مشاطه
مرید ست یعنی چنانچه مشاطه عروس را آراسته سزاوار صحبت شوئی خود سازد و مانند این
شیخ ظاهر وباطن مرید را بشریعت پیراسته مستحق صحبت محبوب حقیقی گرداند پس فرمودند
چنانچه پادشاهان دهلی باوجود حشمت وشوکت سلطنت دو مطبخ میداشتند یکی ظاهر که در
طعامهای هر قسم می پختند ودیگر مخفی که در وی نان وسبزه که مردان از کفش وکلاه دوزی
وزنان ایشان از کتابت کلام الله بدست می آوردند پخته کرده طعمه خود
می کردند از برکت حلال خواری ریاضت وعبادت ایشان مقبول وتمامی از و
اصلان حق گشته بودند روزی پیش شاهجهان سائلی آمد چیزی طلب کرد شاه بر سفره
نشسته بود اورا یکی نان بروی سبزه نهاده از پیش خود برداشته حواله او کرد چون سائل
آنرا گرفته بیرون شد یکی را از امرا بوجهی اطلاع گشت اورا عوض آن نان وسبزه
چند هزار مبالغ نقد داد وآن نان خود گرفت وهم فرمود اگر بر دروازه ایشان کسی
سوال کردی اهل پرده ایشان هر چند از حروف مفردات نوشته حواله او بنمودندی بگیران
آن مقدار روپیه ها اورا داده خرید میکردندی وکلام الله که ایشان بدست خود نوشته وقف
خانقاههای مشایخ چست کرده اند تا هنوز موجود اند وفرمودند از جهت مبارک ایشان ست
باوجود غلبه انگریز اولاد آنها خوش معاش وباعزت میگذارند وهم فرمودند آدمی را هیچ
دشمن صعب تر از نفس اماره نیست از آنکه هر خصم بمتابعت وتلافی منقاد ومطیع
گردد بخلاف این دشمن که در متابعت وپیروی قوی تر گردد واورا سرنگون در
عصیان بیندازد وآدمی را چیزی از حیات خود عزیز تر نباشد چون علوگیرد حیات خود
در پیروی آن برباد دهد چنانچه قاتل ساون مل ناظم ملتان نفس اورا بران آورد
که دل از حیات خود برکنده مرتکب آن امر گردید ودیگر وجه آنکه دشمن از غیر آن وقتی
ملاحظه باشد دون وقت دیگر واز نفس هر وقت بلکه تا دم حیات لحاظ وخوف باید داشت

وہر آن در جنت آدمی موجودست و این کلام حضرت من بر معنی این حدیث
مبارک اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک دلالت می کند پس فرمودند از ان
رہزن کسی نجات یافتہ است کہ بر خلاف آن کمر ہر وقت بستہ باشد بیت نفس را
سرکوب دایم خوار دار ہتا توانی دو رش از مردار دار ہ روزی حضرت من پیش علماء
حواشی نشینان گفت کہ در رویا خود را دیدم کہ در زیر ہر دو پای من مصحف حمید قرآن مجید
ست بروی استادہ ام تعبیر این خواب چہ باشد ہمگنان در تعبیر این خواب فرماندند
پس مولوی محمد سوکری علیہ الرحمۃ کہ عالم متبحر و متدین بود طلب نمودند و پیش آن
اظہار فرمودند مولوی صاحب خدمت بجا آورده گفت بشارت باد زیراکہ مصحف شریف
عین شریعت ست ہر دو قدم ذات مبارک بر جادۂ شریعت در جمیع ازمنہ مستحکم اند و
بودہ باشند پس این تعبیر نادر در فکر و دانش ہر کس پسند آمد حضرت من فرمودہ است
از اولاد اہل اللہ بہر طور کہ بودہ باشد ادب کردن لازم و واجب ست و وقت ملاقات
آداب و رسوم تعظیم آن نگاہ باید داشت زیراکہ مجا بارا باز اجداد دہی بجناب آلہی تمام
مرعی باشد و ایشان پس پشت اولاد خویش معین و ممد بودہ باشند و مقررست چون یکے ار
ازیشان بنابر ملاقات کسی میاید آن مقبول از سینہ مرقد خود برآمدہ مشاہدہ مینماید کہ این
کس بہ چہ طور تعظیم ولد من بجای آرد چنانچہ یکے از سجادہ نشینان حضرت بابا صاحب
گنجشکر رضی اللہ عنہ باشکوہ و شوکت تمام از قریہ گذر افتاد و دران قریہ یکے از اہل
معنی سکونت داشت و او صاحب یک صد و چہل سال عمر بود باستماع این خبر استقبالش
فرمود بر سر راہ وے متمکن گشت چون او آمد بآن حشمت و شکوہ ازانجا گذر نمود
درویش وجہے التفات نہ ساخت پس آن فقیر پاے مرکب آنرا بوسیدہ باز مراجعت نمود
حاضران در ملامتش افتادند گفت ہمگی سجادہ نشینان چشت اہل بہشت کہ اصلاب این بودند
انتظار این امر بیبرند کہ این شخص چہ طور عزت بجا آرد و چونکہ من بیچارہ را بآن رسائیت نمود
ناچار شدہ این چنین خدمتے بجا آوردم چون درمیان صاحبزادہ مہاوری دام برکاتہم بوجہے
نزاع واقع شد فرمودند کہ این فقیر را از قاضی صاحب و حافظ صاحب رضی اللہ تعالی عنہما
آموختگی شدہ باوجود این کہ از خیر اندیشان از اولاد حضرت عالم رضی اللہ تعالی عنہ بودند
از ملوثیت رعایت عباذ باللہ و مصدن و پاک چون درمیان ایشان ہنگام منازعت

آمدند صاحبزادگان ساکن بهار شریف به قاضی صاحب بدعا می فرمود و ساکنان
گهیر حافظ صاحب را بدعائے شر یاد مے فرمودند چنانچه درمیان خانواده اُچه متبرکه
خصومت واقع شد هردو فریق بجناب قاضی صاحب رضی الله عنه رجوع به عدالت شریعت
عزم نمودند چون یکی از ایشان بموجب شرع کاذب گشت ازان موضع نقلکرده برخانقاه
متوقف گشته هر روز بوقت تلاوت و ختم قرآن مجید بدعا بحق ایشان مسئلت میکردندے
ازان جهت از درمیان آمدن صاحبزادگان خود و دیگر خانوادها تنگ کرده شد و هم فرمودند
برای زن نه پیغمبری و نه قضا در معاملات و نه بیعت و نه سجاده نشینی ثابت شده است
باوجود این که میان حاجی شیخ احمد مرد صالح و مستحق سجادگی بود پادشاهی خراسانی طمع
دنیا دون کرده زنے را بر مسند سجادگی حضرت بهاؤ الدین زکریا رضی الله تعالی عنه مقرر
و مسلط نمود ازان روز باز در حکم بادشاه مذکور خلل هویدا شد ازآن که بعضے از مردمان
آن حضرت را مشاهده کرده که از مرقد پاک تا صدر بیرون آمده می فرمودند که این سگان را
بزنید و برانید و زنان بر مسند سجادگی اوشان به حکم او نشسته بودند وقتیکه بنابر تقریب زیارت
حضرت قبله عالم قدس سره از سبب در حین آمدن و رفتن در ملتان اتفاق قیام میشد بمجرد
استماع زود آدم را پیش من فرستادندے گفتی که ما یان مذهب شیعه میداریم در شب هنگام خواب
زود چراغ روشن شده پس کشته می بینیم تعبیر این خواب باین جانب هویدا و روشن
نمایند دو سه مرتبه بعذر و حیله دفع کردم ولیکن ایشان اکتفا نکرده باز فرستادند پس ناچار شده
گفتم این چراغ روشن ایمان شماست و مردن آن که دیده شود علامت سلامت آنست
ازانکه بزبان خود از انحراف مذهب اهل سنت و جماعت و برگزیدن مذهب شیعه معترف
شده اید و نیز میفرمودند که یکے خراسانی در خدمت حضرت من مشرف گردیده مشغول بیاد حق تعالی
گشت و اگر زوی کسی پرسیدی که مرید کیستی همواره در جواب می گفت که من مرید نصرت
هوتم روزی گفتمش با آنکه بیعت تو به حضرت قبله عالم و عالمیان است چرا این جواب میدهی
که من مرید نصرت هوتم گفت من داروغه شتران تیمور شاه بودم چون از شامت اعمال
خود نصرت مذکور در زیر غضب الهی آمد و یرا ملبه [illegible] پادشاه [illegible] ما خود کنانیده [illegible]
مکان شتران و بلده کابل محبوس فرمود خیمه [illegible] خیمه اهل پرده ان منصوب
کردند هر روز ملازمان شاهی آمده پرده از و [illegible] کرده [illegible] گرده

میکرد بعد مرور چند ایام از بیوفائی دنیا نصیحت ماخود اندیشیدم کهنه مشغولی بامور دنیا
واہل آن شرار خزان عبث آنچه در خانه خود داشتیم بر عیال و اطفال و فقرو مساکین
قسمت نموده از ہمه پدر رود کرده برائی طلب خدائیتعالے باین طرف ازان روانه گشتیم کہ بحضرت
کدام درویش مشرف شده بیاد حق سبحانه و تعالی بوساطت آن بقیه عمر نموده آید
اکنون بنیک اختر م این جا رہبری ساخته تا به مقصود خود پیوستم پس فرمودند تا آنکه زنده
ماند بکار خود مشغول بوده بر آستان مبارک حضرتم جان بجان بخش تسلیم کرد فرمودند
اگر فی المثل کسی را زنده در گور کنند ودران جا مقدار دوازده سال موجب اعمال خویش
از ہر قسم انواع عقوبت را مشاہده نمایند پس ویرا بدنیا باز گردانید بغیر ہدایت ایزدی
از فرمانبرداری نفس اماره باز نه ایستد چنانچه نصرت مذکور بعد از چند سال انواع عقوبت
را معاینه ساخته از انجا مخلصی یافته درملک دیرجات که سابقا آنجا ریاست داشت
از بادشاه سرفراز شده باز مراجعت کرد زیاده از سابق با عمال ناپسندیده مشغول
گشت و در مواخذه آمده وہمانجا بمرد بیت تو مشو مغرور از حلم خدا دیر گیرد سخت گیرد مرترا
روزی اسلام خان از جانب بہاولخان پیش حضرت من حکایت نقلمیکرد و میگوید چونکه ایشان
شیخ کامل و مکمل میداریم وہر کار وعملے کنیم مزاغم نیست فرمودند مرا نسبت تمامی پیران و مشائخ
آن سرور کائنات خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات باباران سفیر مودند کس
مانند آن کسی ہستم که در موضعی در آید واہل آنرا از دشمنان بیم کند آنکس که اورا صادق
نگاہداشت و خبر او معتمد گشته بگوشه پاگریز شد از سر دشمن ایمن گشت و آنکه ویرا کاذب پنداشت
بر گفته او کاربند نشد از دست خصم خراب و ذلیل گشت وَمَا عَلَيْنَا اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِيْن یعنی
نیست بر ما الا رسانیدن احکام شرع ہویدا از امر و نواہی ہر که بصدق دل قبول کرد و
بر آن عمل نمود از شر نفس و شیطان و از خزی دنیا و عذاب عقبی نجات یافته ہر قدر که
در قبولیت و انقیاد آن تفاوت ورزیده است آنقدر در دست نفس و شیطان اسیر دو عذاب
دو جہان مبتلا گشته پس چه جاے دیگر کس ہست ہر کس را موجب متابعت شریعت بہره مندے
حاصل خواہد شد وبدون آن حصول سعادت دارین از محالات است چون سالے ملخ درملک
سنگہر آمده بدامن کوه بیضه ہا نہاده رفت بعد از ایام معدوده از انہا بچه ہا بیرون
آمده مزروعات و گیاہہا را خوردن آغاز کرد مزارعان تضرع و زاری

Marfat.com

بجناب حضرت من بسیار کردند ازانکه سابقاً گیاه و مزروعات مردمان را تمام تلف
کرده رفته بود حضرت من فرمود یک اثار غوزه سر من حصه حضرت قبله عالم رضی اللہ عنہ
متعین نمایند امید که از برکت شیخ من این حادثه دفع بشود به مزروعات ازان آسیب سد
حاضران تسلیم کردند و غائبان هرکه نزد حضرت من آمده نذر مذکور بر خود مقرر کرده میرفت اگرچه
در زراعت کسی می آمد بامر آلهی نقصان نے نمود بعد ازین بدر رفت و هیچ جه سوای خوردن
گیاه مزروعات را ازان ضرر نرسید و آنکس که خود را مستغنی ساخت کار مزروعات و را تمام
کرد روزے شیخ من ادام اللہ برکاته از احوال زراعتها استفسار فرمودند گفتند اللہ تعالی از
برکت دعای ذات مبارک و نذر حضرت قبله عالم رضی اللہ تعالی عنه در ملک سنگھڑ از مزروعات
آن کسی که هرکه بصدق دل نذر مذکور مقرر نموده بود در حفظ خود مامون داشته مگر در بلادها
اطراف آفت مذکور زراعت پنبه و منگ را تلف کرده کسی از میان مجلس گفت امیدست که از احدی
در ایفا نذر معین مذکور بوجهی قصور نخواهد شد حضرت شیخ من فرمود که اگر کسے را در ادائی
آن قصور کرد ایشان را (یعنی قبله عالم را ۱۲) طاقت مجادله گرفتن هست این مردمان چیز خود را بگذارند چنانچه
سابق ازین مردی تاجر خراسانی که پانزده هزار تنکے و طلا رزین در اثنا راه گم کرده
پیش من آمده دعا طلبی نموده بر دو مبلغ پانصد روپیه طلا را نذر حضرت قبله عالم رضی اللہ تعالے
متعهد کرده رفته بود بعد از سال تمامی مال خود بدستش او فتاد از وادن نذر معین مذکور
معرض شده به وطن خود مراجعت کرد در اثنا راه دزدان تمامی آن مال و متاع را تاراج
کرده او را هم به قتل رسانیدند و چنانچه مردمان کلالان سکنه ملتان که ده هزار روپیه ایشان
گم شده بود نزد من آمده طالب دعا گشته پنجصد روپیه نذر حضرت من مقرر کرده بودند بعد از
وجود شرط ایفا تمام مشروط نه کردند پس در عرصه عنقریب آثام و نشان ایشان نماند همان
مال و متاع نصیب دیگر کسان گشت حضرت شیخ من فرموده است که التجا و تکیه به حضرت
حق سبحانه تعالی باید کرد نه بغیر او زیرا که او تعالی شانه قدیم ست و تکیه و التجا قدیم را دفا و بقا
باشد هرکه بروی اعتماد کلی نهاده است او را گاهی از دست خود ندهد و درین اثنا یکی از حاضران
گفت تکیه و التجا بجد ایتعالی ملاحظه از حال با بخاصان او باید کرد چنانچه ابراهیم خلیل اللہ صلی اللہ علی
نبینا و علیه السلام در وقت انداختن آن در نار حضرت جبرائیل علیه السلام آمده گفت اگر ترا کدام
حاجت باشد بگو حضرت فرمود بتو حاجتے ندارم و با آنکه دارم با و گفتن حاجت نیست که بغیر گفتن من خود

میداند ازین سبب حق سبحانه وتعالی را بروی رحمت آمد وفرمود یا نار کونی بردا وسلاما
علی ابراهیم چنانچه هندو در کوهسار صرهٔ مبالغ در کمر داشت واز طرفی بخانه خود میرفت
اتفاقاً دزدان او را درگرفتند واز راه گردانیده بصحرا روی آورده بایکدیگر گفتند که این هندو
بموضع ناپدید خواهیم گشت که هرگز اثرش نماند واز قصاص باز خواهیم رست چون هندو سخن
ایشان را بگوش بجناب حق تعالی به خاطر ملتجی شد والحاح تمام کرد فی الجمله بر سر آبی رسیدند
یکی از دزدان از غلبه تشنگی شمشیر خود بر شکم نهاده آب همچون جانوران خوردن گرفت ناگاه
آلهی شمشیر از نیام بر آمده واز شکم او درگذشت وهمگی روده‌ها بیرون بر آمدند آن هندو دانست
که حق تعالی دعا این عاجز بدرجه اجابت فرموده است اکنون جوانمردی باید نمود یکی خنجر بدست
آورده دزد دیگر را بزد چون دزد بمرد شمشیر آن کشته بدست آورده بخانه بسلامت رسید
وتکیه بغیر او تعالی حادث است وحادث وباقی با یکدیگر متناقض اند پس تکیه را نشاید وهر که تکیه
معتمد وملتجی بوی گشت خذلان ونقصان یافته است چنانچه قصهٔ حضرت یوسف علی نبینا علیه السلام
مشهور است چونکه تکیه بغیر او تعالی کرده بود از غیرت این هفت سال دیگر حق سبحانه وتعالی
او را در زندان خانه مقید داشت ومقرر است که خاصان را فی الفور مواخذه بفرماید چنانچه
حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه السلام از جهت فروختن عبد بغیر مادرش داغ فراق یوسف
علی نبینا علیه السلام بر دل وی نهادند همچنان اهل نسبتی را چنانچه سگی ماده در رهگذر اهل
نسبت که از خانه بجانب وی آمد بچه‌ها میداشت وخلق را آسیب میرسانید حکم کرد
تا در آن وقت که از بچه‌ها پهلو تهی گشته بنا بر گشت کول میرود آنها را برداشته از انجا دور
انداختند هرگاه که وی در آمده دران موضع بچه‌ها را ندید مضطرب گشته بهر جانب فغان کنان
گردید از انجا که او تعالی شانه عادل وغیور مطلق است در همان ساعت پسرک آن درویش را
از نظر مردمان گم گردانید ازین معنی درویش بسیار اضطراب وپریشانی بهم رسید بجناب
حق تعالی بنا بر دریافت آن پسرک به تضرع وزاری بسیار متوجه گردید پس از جناب الهی عتابش رسید
که چرا بر سگ کمینه در مفارقت بچه‌های وی ترحم نکردی تا باین زحمت گرفتار گشتی پس نادم
گشته بچه‌ها را ازدش رسانید وهمان وقت پسر او یافته شد پس این کلام شیخ من معنی این حدیث
مبارک ارحموا ترحموا دلالت میکند ونیز هرگاه که مصاحبان وامیران را شفقت
مراعات بر اهل دنیا اعتنا دباشد اکثر خرابی ایشان از ان اهل دنیا بظهور می آید چنانچه بهاء و نجات

کلان را نقل میکنند که وقت شب بر سر بهرام بیرو سوهر چا چر که ہر د و امیر بہوا خواہ وی بودند
واتش افروختی و ایشان خواب مینمودند آخر الامر ایشان از سبب اعتماد غیر حق جل و علا از
وی خرابی بخوبی دیدند که مدت مزید محبوس ماندند بعده کشته شدند و در جائی مدفون گشتند که گور ایشان کسی
را معلوم نیست و بعد آن نصیر کور کہچ که اعلی و اعظم امیران صاحب وقت محمد خان بود او را ہم تغییر
مینمود که آن ہم شربت پیشینیان از دست خان موصوف نوش کرد و قبرش ہم غیر معلوم
ہم ہم فرمودند که ہنگام شب در در پرده بر مکان بلند در وظیفه نشسته بودم شخصی در زیر
آن استاده دیدم از نام و نشان وی پرسیدم گفت که غلام شما ام پنداشتم که بہا و لخان
خورد است پس بجهت اعزاز آن استاده گشتم و در زیر آن موضع رفته پیش وی آمدم و گفتم
که آمدن شما بخیر است گفت که در گلو جامه انداخته استاده ام که محمد یعقوب را فرزندیت دعاء
فرمائید که حق تعالی جل شانه او را پسر ارزانی فرمائید و خان مذکور ہمواره میگفت که ہنگام مردن
پدرم محمد صادق خان مرحوم در خانه ام زیاده از مبلغ بست روپیه موجود نبود و نشستن خود بر مسند
عیش و عشرت و کامرانی قائم مقام پدر خود بخدائی تعالی و حمایت محمد یعقوب منسوب کردی چونکه
نا مبرده را بر مجاباد شفقت خان موصوف اعتماد کلی بود عاقبت الامر چند ایام به مصیبت زندان
گرفتار شده در موضع غیر معلوم مدفون گردید آورده اند که در موضعی که اول مرتبه او را دفن کردند
چون از انجا بوقت شب بجسب گفته خان موصوف خارج کرده پیشش آوردند بدشنام
لقب نمک حرام سرفرازش نمود و حکم کرد که در موضع مذکور باز دفن کردند و دیگر حکایات مانند
این دفتر مودند که بہا و لخان کلان میگفت آنکه گوید که اہل دنیا در عیش و عشرت زندگانی مینمایند
دروغگو است زیرا که ہر وقت خائف و ترسان باشند از ہر کس چه در خوردن و آشامیدن
و خفتن و غیرہا بعده فرمودند که این امر بجا است که در بعضی اوقات از خاصان خود ظهور
بیوفائی مے بینند چنانچه دارا از خاصان خود کشته شد و فرمودند که بہا و لخان کلان
مرحوم در بعضی معامله جاگیرات حضرت صاحبزادگان مہاو ریان بندش نمود و قاضی صاحب
و حافظ صاحب رضی الله تعالی عنهما باین فقیر گفتند که شما نزد خان مذکور رفته سر انجامی
معاملت صاحبزادگان خواہند نمود و کار به تلافی و نرمی خواہند کرد این فقیر گفت که تلافی
و تمندان از من ہرگز نخواہد شد حالا شما خواہید رفت آخر الامر بعد از گفتگو اتفاق روانگی
فقیر مقرر گشت چونکه خان موصوف از نوشته کاردا ران خواه از نوشته واقعه نگاران ہم

Marfat.com

مطلع شد بسمت ہرکاردار پروانہ بنابر خدمت گذاری صادر شد بعد از طے مراحل چون
بر ہزارہ والہ اتفاق منزل او فتاد کار دران جا در خدمتگاری حتی الامکان سعی بلیغ نمود
علی الصباح از انجا سواری نمودیم ہمان روز خان مذکور از دلاور سواری کرد بنابر ملاقات
فقیر در احمد پور وارگشت چون نزد فقیر آمدہ بغلگیری کرد تپش حرارت بدنی آن باوجود ثیاب
وجامہ جانبین بمن محسوس شد وچہرہ او ہم مبدل و بر لبہا و دندان گرد انگیختہ مینمود
چون بمکان مراجعت نمود از مولوی غوث بخش کہ محرم راز او بود پرسیدم کہ
ہیئت خانصاحب بپیوستہ بدین نمط میباشد یا امروز گفت دی روز کہ خبر آمدن ذات
مبارک در احمد پور رسیدہ بعد از عشا از انجا سوار گردیدہ برائی شرف زیارت
ذات عالی روانہ شدہ ہست چون پرچاد مرانہ رسید یکدفعہ کاغذ متضمن روانگی افواج
شاہی از خراسان باین طرف از قاصد در رسید وخانصاحب خاصہ نشستہ بود ہمان کاغذ
مطالعہ ساختہ بعدہ این گونہ تغیر مزاج وہیبت باو لاحق گشتہ بعدہ فرمودند اگر اہل دنیا
را در ظاہر عیش وعشرت وکامرانی میباشد چون غم والم مانند کوہ بر ایشان طاری شود
تمامی لذات را فراموش نمایند وآن عیش وعشرت وجاودانی بی زوال ست کہ مرد درویش
راست پس بار دیگر کہ برای ملاقات این فقیر آمد بعد از مکالمہ ومحاکات حکایت عسرت لنگر حضرت
قاضی صاحب رحمۃ اللہ درمیان آورد و گفت کہ دعا خیر بکنید کہ عسرت لنگر ایشان دفع
گردد درجوابش این بیت گفتم بیت جہان بر آب ست مستی وشورہ ولیکن چہ بیند
در آئینہ کورہ چون این بیت را از من استماع کرد برخاست وروان شد پس مولوی
غوث بخش را گفت مرا از مزاج جلالیت استراج این درویش بسیار ترس وہیبت آمدہ است
آنچہ مدعا ومقصد او ست باو رسانند کہ بخوبی از ینجا روانہ گردد پس بحصول تمامی مدعا
بر خانقاہ مبارک سیدیم روزی خانصاحب بہاولخان دام اقبالہ بر خانقاہ مبارک حضرت من
قدسنا اللہ جلشانہ بسرہ الاقدس ملاقات نمود وبحصول دولت اقدام بوسی مشرف گشت اورا مرقد
پاک حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالی عنہ بہمراہی شیخ دبر دبہ بہ طلب دعوات وافیات برائے
برآمد حاجات صوری ومعنوی وعطار دستار سرفراز ساختند چونکہ نزد صاحبزادگان کہ
در حجرہ حضرت صاحبزادہ کلان میان نور احمد جیو رضی اللہ تعالی عنہ نشستہ بودند آمدہ
شرف اقدام بوسی محصل کردہ بنابر تعزیت حضرت صاحبزادہ میان غلام نبی مرحوم ادا

نموده پشت حضرت من رسی و بجانب صاحبزادگان کرد فرمود چونکه مهاران از جهت
عداوت میان عبد الصمد را شهید نمودند با آنکه لشکر مهاو لخان کلان که یکی از مریدان
حضرت من بود بر عرصه دو سه میل در مبارک پور نشسته بود از انها چیزی نشد فی الاصل
تصرف حضرت قبله عالم رض بود ولیکن در اسباب ظاهر زمره علما کمر همت بسته آن بکاران
را باوجود این که مقدار دوازده هزار بودند مخاصمه و مقاتله نموده از ملک خود بدر کردند
والا در دل آن خبثیان این بود که هیچ صاحبزاده را از خورد و کلان نخواهیم گذاشت
و درین حکایت رمزے بصاحبزادگان بود که سابق ازین در کار بار علما قصوری نموده
بودند بعده روئی مبارک خود را بجانب خان موصوف کرده فرمودند ترا از امری در خاطر
من قبولیت ست از سبب آن هر کار ناشایسته که از تو صادر گردد بر داشت آن
نموده آیند آینده هم امیدواری ست که آن قبولیت هرگز نخواهد رفت و آن این ست که
چون پدر تو صادق محمد خان مرحوم نصیبر کوریج امیر خود را با آنکه حضرت قاضی صاحب میان
محمد عاقل جیو بر قرآن شریف مهر خود کرده از ملک ایران اورا آورانیده بودند
بودند خان مذکور را از کشتن آن ممانعت فرموده بودند پس قاضی صاحب همدران
شهر احمد پور نشسته بودند که او را کشته ساختند و تو که شجاعان محمد مقبول و نور محمد را سابق
از آمدن من کشتی شاید که بعد از رسیدن آنجا اگر ترا ممانعت کردمے و از تو این فعل صادر
شدی اگر آنقدر صبر و حوصله که حضرت قاضی صاحب کرده بود از من بوجود آمدی
فبها والا پس نقصان بجانب من راجع گردیدی چنانکه سابق ازین درین باب بیان نموده کار
نالایق بزور که از خان مذکور صادر شده بود و حوصله کردن حضرت قاضی صاحب حکایتی فرموده
بودند بزرگی با یکی از اهل دل علاقه مریدی داشت اتفاقاً او را دشمن ضعیف نمود بر طرف ساخت
و وی را به کشت پس آن مملکت بروے مسلم شد واز گفته کسان غرض گویان بآن درویش برائے
کوچیدن و بدر رفتن از ان ملک حکم صادر گشت پس آن درویش معه وابستگان بجانبی
روان گردید پس به تقدیر الٰہی کسی گفتش که این درویش محل امانت و پیر و مرشد آن بزرگ
امید که بے نفائس واسعه که نزد او امانت داشته باشد آنها هم بر داشته میرود و این امر شایان
نیست پس حکم کرد تا فوج از لشکر آن در اثنای راه بایشان پیوسته تاخت و تاراج آنها اشتغال
نمودند پس آن درویش از سواری فرود آمده نشست همیشه سکوت و صبر پیش گرفته دختر

فقیر سہ چہار سالہ کہ درپیش او استادہ بود چون شخصے از گوش آن گوشوارہ بزور کندید آن دختر ک نعرہ بے اختیار صادر گشت پس آن درویش بساط صبر را درہم نوردیدہ انگشت سبابہ نصیب کرد پس بمجرد نصب نمودن آن آن سواران غائب وہ آن بادشاہی نماند و آن درویش از مرتبہ سابقہ ازین سبب ساقط شد بعد از چندین مدت آن رتبہ بازگشت پس فرمودند کسی درویش نیست کہ با ایشان دوستی کردہ باشد و ازینہا دست بخوردہ باشد حضرت من فرمودہ است ہر کہ قضا اختیار کند او را قضا آمد کہ این امر دین و ایمان تمام نقصان میدارد پس حکایت فرمودند کہ سابق از آمدن فقیر درین شہر میان محمود نامی عالم بود کہ خلق اللہ نزد او برائے حل مقدمات شرعیہ می آمدند روزے شخصے او را در خواب آمدہ از قضا منع فرمود و مہر خود شکستہ ـــــ از قضا توبہ نمود و حضرت قبلہ من قدس سرہ میفرمودند کہ در موسم زمستان بسیار امراض پیدا شود چون زکام و نزلہ و صفرا و غیرہ از ان سبب او را ام الامراض گویند و نیز فرمودند کہ در زمستان جامہ پنبہ دار برائے دفع سرما بسیار خوبست چنانچہ الخالق و نیم تنے و لحاف و بعد از ان جامہ پشمینہ وغیرہ نیز فرمودند کہ در زمستان آتش بسیار عزیز است و اینحدیث شریف بر زبان درافشان راندند اَلنَّارُ فِي الشِّتَاءِ خَيْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ و نیز میفرمودند کہ حق تعالے از قدرت کاملہ خود لیل و نہار پیدا کردہ است اگر علی الدوام شب بودے مخلوقات عاجز شدی و اگر ہمیشہ روز بودی نیز مخلوقات درماندہ شدی در روز مخلوقات بکار مشغول شوند چون شب در آید آسودہ شوند وَمِنْ رَّحْمَتِهٖ جَعَلَ لَكُمُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوْا فِيْهِ وَلِتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِهٖ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ و حضرت قبلہ من قدس سرہ از میان محمد یار باغبان پرسید کہ حال پسر میان تقی محمد رحمۃ اللہ تعالی چہ طور ہست نماز روزہ ادا میکند یا نہ میان مذکور عرض نمود کہ غریب نواز من سلامت او نماز و روزہ را ترک نمودہ در کار معاش مشغول ست و نیز بر دختر تنبند گرفتار و مبتلاست بعد از استماع این سخن فرمودند سبحان اللہ چہ قدرت کاملہ حق ست کہ از کافران پیغمبر پیدا میشوند و از پیغمبران کافر این بیت بر زبان مبارک راندند بیت پسر نوح ع با بدان بنشست ؛؛ خاندان نبوتش گم شد و نیز فرمودند کہ قصص انبیاء کہ حق تعالی در قرآن مجید فرمودہ است چنانچہ قصہ قوم لوط علے نبینا علیہ السلام والصلوۃ کہ بعضی مردم رذالہ با

Marfat.com

کرد کان بد فعلی نمودند جمیع قوم را حق سبحانہ ہلاک نمود آل لوط علیہ السلام را امان داد و قصہ نوح علیہ السلام کہ نہصد و پنجاہ سال قوم خود را دعوت نمودی و ہر روز قوم او را سنگسار ساختندی و جبرائیل علیہ السلام از زیر سنگہا بیرون آوردندے چون دید کہ قوم من دعوت قبول نمے نماید بد دعا فرمودند حق عزوجل طوفان نازل و ہمہ قوم را غرق کرد و ہمچنین صالح و ہود علیہم السلام قوم خود را نیز منع نمودند از ارتکاب مناہی چون قوم ایشان از مناہی باز نماندند حق جل و علا کافران ہلاک نمود مگر مومنان را در امان محفوظ داشت بسبب ہود گر مومنان خطی کشیدہ سرد بشد باد چون آنجا رسیدہ تا امت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم از ایشان مناہی و ارتکاب معاصی دور باشند و امتثال باسبب اوامر نمودہ و در متابعت نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ظاہراً و باطناً کوشش نمایند تا محبوب بارگاہ حق عزوجل باشند چنانچہ قرآن مجید حق سبحانہ میفرماید قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ یعنی بگو ای حبیب اگر امت را اگر ہستید شما کہ دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا در اخلاق و آداب عبادات و عادات تا دوست دارد شما را اللہ تعالیٰ و نیز فرمودند کہ بر اشیائی دنیا و ارباب اعتماد نباید کرد کہ حادث ست بقا و قرار ندارد چنانچہ کزلی چاہ بی پای باشد و بر زمین قرار نگیرد و نیز میفرمودند کہ اگر دنیا دار نیاید بر پشم و بر سر انگشت باشد چنانچہ شیخ سعدی علیہ الرحمۃ در کتاب خود حدیث آوردہ است اِذَا رَاَيْتَ الْاَمِيْرَ بِبَابِ الْفَقِيْرِ فَنِعْمَ الْاَمِيْرُ وَاِذَا رَاَيْتَ الْفَقِيْرَ بِبَابِ الْاَمِيْرِ فَبِئْسَ الْفَقِيْرُ

و نیز میفرمودند کہ خیر محمد خان کہ جاگی حضرت قبلہ عالم بہادر رلی جاگیر دادہ بود برائے خرچ کردن ایشان بعدہ بہادر خان کلان آن جاگیر بند کرد حضرت قبلہ عالم رحمۃ اللہ علیہ اصلاً در حین حیات بہای جاگیر ندہتند بسبب بند شدن جاگیر مذکور بیان فرمودند کہ مولوی سکندر و دیگر علما برائے مقدمہ شریعت نزد بہادر خان کلان رفتند خان موصوف دیر نمود برائے انفصال مقدمہ بہ طرف حضرت قبلہ عالم رحمۃ اللہ تعالیٰ عرضی نوشت کہ مضمون عرضی آن بود کہ یکے عالم بسوے من روانہ فرمایند کہ با علما گفتگو نماید و حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ باز جواب نوشتند کہ نزد این جانب این چنین عالم نیست کہ با علما گفتگو نماید شما را امتثال شریعت واجب

ست چنانچہ علماء شرع فرمایند برآن عمل نمایند کہ شما از اکبر شاہ کلان نیستید کہ اکبر شاہ بحکم علماء شریعت را امتثال نمودہ بود و ما از منصور ہم بزرگتر نیستم کہ او را نیز امر شریعت را امتثال نمودہ بردار آمدہ و از امر شریعت اعراض نہ فرمایند چون این جواب باز رسید خان مذکور جاگیر مذکور را بند نمود و ایشان در کشایش جاگیر مذکور ہرگز پروائے نداشتند و نیز ے فرمودند کہ بعد از وصال قبلہ عالم رضی اللہ تعالے عنہ صاحبزادگان و حضرت حافظ صاحب محمد جمال ملتانی و حضرت قاضی صاحب محمد عاقل رحمۃ اللہ علیہما این فقیر را برائے کشایش جاگیر مذکور روانہ نمود چون بہ خان موصوف ملاقات نمودم خان موصوف فرمود کہ ما نیز بہ حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالے عنہ ارادت داریم ما در جواب او گفتیم کہ از شما امارات و علامات ارادت نہ بینیم مثل او را نمودیم کہ جائیکہ آتش افروختہ شود دود برخیزد اگر شما را ارادت بہ حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالی عنہ بودی علامات آن ظاہر شدی بعدہ خان مذکور جاگیر مذکور را خلاص نمود و نیز حضرت قبلہ من میفرمودند کہ چون اہل دنیا را مصیبتی پیش آید پیش پیر و فقیر بہ تضرع و زاری می آید و الا منی آیند از سبب غرور دنیا از رسول کریم صلے اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم جدا و بیزار شوند بلکہ در باطن دعوی الوہیت دارند و ہیچ کس را مثل خود نداننند و نیز میفرمودند کہ معجزہ رسول خدمت صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم کہ ہیچکس از اہل دنیا دعوی الوہیت ظاہر نخواہد نمود و نیز فرمودند کہ اہل دنیا چشم سفید و بی وفا باشند و مناسب این حکایت فرمودند کہ پدر میان محمد یار منشی ملازم شو خان بود و خان مذکور او را تعبیر بابا پسر نمودی و چون او را برائے کسی معاملہ بیرون فرستادی چون آن معاملہ سرانجام نمودہ باز آمدی خان مذکور ہفت روز شادی کردی کہ پسر من بخیرت باز گردیدہ است در خانہ ہمچنین الطاف و مہربانی نمودے بعد از چند مدت شنیدم کہ خان مذکور پدر میان محمد یار منشی را بروار اک خفہ دمانیدہ ہلاک ساخت و مے فرمودند کہ مولنا روم قدس سرہ اہل دنیا را بہ خوب وجہ یاد نمودہ مثنوی اہل دنیا چون سگے دیوانہ اند ؛ دور شو زیشان کہ بس بیگانہ اند ؛ اہل دنیا چہ مہین و چہ کہین ؛ لعنت اللہ علیہم اجمعین ؛ چیست دنیا سر بسر بیسر شدن ؛ در ویے آن کو لحن چون خر شدن ؛ یعنے دنیا داران مثل خر کہ گلخن را بر پشت برداشتہ میرود و ہم چنین اہل دنیا و ویے طلب دنیا کہ مثل

سرگین گلخن ست وا ما سرگردان وحیران باشند وقناعت ننمایند ودنیا را جمع سازند عاقبت الامر دنیا را گذاشته تهیدست بیرون روند وحضرت قبله من قدس سره میفرمودند که چیزے که کسی را در ازل قسمت شده است میرسد واگر قسمت نبود نصیب نشود چنانچه سلطان سکندر که آبحیات او را قسمت نبود وهرچند سعی نمود وخضر علے نبینا علیه السلام را رهبر نمود خضر علیه السلام نیز سعی بلیغ نمودند در نوشانیدن آب حیات لاکن هیچ سود نکرد زیراکه حکم الهی بود که سلطان سکندر آب حیات نخورد همچنان خشک لب باز گرد واین بیت را شاهد آورند بیت تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل ✤ که خضر از آب حیوان باز مے آرد سکندر را ✤ مراد از تهیدستان قسمت آن کسانی اند که در اعیان ثابته در حق ایشان کفر نوشته بود که کافر خواهند شد واز توحید ایمان و توحید علمی خالی ومحروم مانند واز دیدن واز صحبت ورزیدن انبیاء واولیاء خدا ایشان را هیچ فایده وسود نخواهد شد بلکه با انبیاء واولیاء خدا ایشان عداوت نمایند چنانچه ابوجهل با رسول کریم صلے الله علیه وآله وسلم عداوت نمود ونمرود مردود با ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام عداوت کرد فرعون بے عون با حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام عداوت ظهور آورد عاقبت الامر آن کسانے که در دنیا با انبیاء واولیاء عداوت نمایند خراب وهلاک شوند ودر آخرت نیز حسرت وغم خورند که چرا با انبیاء واولیاء دوستی نکردیم تا دوستی ایشان مارا از عذاب دوزخ نجات ومخلصی دادی ونیز میفرمودند که نوکری وملازمت نمودن با اهل دنیا بدست وداخل شدن ومعامله اهل دنیا ازان بدترست چنانچه کسی که حاکم شود از جانب اهل دنیا بر مخلوقات چون بر مخلوقات حکم کند باستخاطر اهل دنیا نماید ورعایت امر الله ورسول خدا صلے الله تعالی علیه وآله وسلم را فراموش کرده بر خلق الله ظلم وتعدی کند ومال خلق الله را به جبر وظلم بگیرد وپیش اهل دنیا برد تا دنیادار بروخوش شود وگوید که این کس خیراندیش من ست وبسیار قابل چون او بر خلق خدا ستم بسیار نمود همون اهل دنیا را حقتعالی برو مسلط فرماید که آزار رساننده خراب ومسمار سازد واین حدیث را شاهد آورند مَنْ اَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ ونیز فرمودند نوکری حقتعالے باید کرد یعنی عبادت حق سبحانه از همه امر بهترست زیراکه کسی بسوے جناب حق عزوجل میل کند وبرفتار میرود وبسوے او حق جل وعلا به طرف او دوان آید این حدیث قدسی بر زبان مبارک راندند مَنْ اَتَانِیْ یَمْشِیْ اَتَیْتُهٗ هَرْوَلَةً یعنی حق عزوجل

مے فرماید اگر کسی پیر بسوی من برفتار می آیم بسوی او دوان روی حضرت قبلۂ من قدس سرہ می فرمودند کہ غیبت از سرقت بدست زیراکہ در سرقت سارق چیزے دزدے میخورد و در غیبت ہیچ فایدہ نیست بلکہ اعمال غیبت کنندہ خاکستر شوند چنانچہ حق تعالے در قرآن مجید از غیبت کردن منع فرمودہ کہ از غیبت کردن اعمال شما خاکستر گردد قولہ تعالی وَلَا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَّاْکُلَ لَحْمَ اَخِیْهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوْهُ یعنی باید کہ غیبت نہ کند بعضے از شما بعضی دیگرا و غیبت آنست کہ بغائبانہ سخن گوید کہ اگر بالمواجہہ باو گویند آن را سخت تر مثل آتش خشم کند پس تمثیل میفرمودند برائے زشتی غیبت برین وجہ کہ آیا دوست میدارد یکی از شما آنرا کہ بخورد گوشت برادر خود را در حالتیکہ مردہ بود آن برادر بلکہ نفس شما از ان تن فربہ نماید پس کراہیت دارید و آنرا نخورید پس چنانچہ اکل گوشت مردہ ناکارہ باشید باید کہ بغیبت ناکارہ باشید **قطعہ** آنکس کہ بسوی غیبت افراختہ ہست ٭ او از تن مردگان غذا ساختہ است ٭ و آنکس کہ بعیب خلق پرداختہ است ٭ ز انست کہ عیب خویش نشناختہ است ٭ و نیز فرمودند کار فقرا آنست کہ ہمہ کس را نیکو گفتن و دعا کردن ست و میفرمودند کہ ہر کارے کہ حق تعالی کند در و نفع خلق اکثر باشد از نقصان کہ فعل او عبث نباشد و حق سبحانہ و تعالی بر خلق رفیق شفیق و ارحم الراحمین ست و نیز فرمودند کہ قسم قرآن مجید نباید کرد کہ این کار نامردان ست و ابلہان کنند و حضرت قبلۂ من قدس سرہ مے فرمودند کہ آدمی انبیا و اولیا اند و دیگر چہارپایان بلکہ از ایشان بدتر و این آیت خواندند اُولٰٓئِکَ کَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ و نیز فرمودند خرچ کردن بر درویش آسان ست کہ او را محبت دنیا نباشد بلکہ دنیا داران را خرچ کردن دنیا بسیار مشکل ست کہ محبت دارند و اگر کسی با دنیا محبت دارد و با وجود محبت دنیا را در راہ خدا و رسول صلی اللہ تعالی علیہ وسلم صرف کند بسیار صاحب ہمت ست آنگاہ این لفظ بر زبان مبارک راندند بیت تواضع زگردن فرازان نکوست ٭ گدا گر تواضع کند خوی اوست یعنی خرچ کردن در راہ خدا و فروتنی نمودن و تواضع با خلق خدا بر درویش صعب نیست کہ این خصلت در وجبلی ست چنانچہ در حدیث شریف ست اَلسَّعِیْدُ سَعِیْدٌ وَالشَّقِیُّ شَقِیٌّ فِیْ بَطْنِ اُمِّهٖ و حضرت قبلۂ من میفرمودند کہ حق تعالی بر درویش متوکل چیز حرام

Marfat.com

را نفرستد در قرآن مجیدست وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا وَّيَرْزُقْهُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَّتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ
اَمْرِهٖ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا چنانچه شیخ عطار فرمودہ است بیت
بر توکل گر بود فیروزیت ✿ حق دهد مانند مرغان روزیت ✿ چنانچه در قرآن مجید مذکور
ست که حضرت ذکریا علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام نزد بی بی مریم رفت و نزدیک او
طعام بود و گفت که طعام تو از کجا آمده است بی بی فرمود که حق سبحانه وتعالی فرستاده است
قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ونیز میفرمودند
که عشق الله عجب نعمت ست هر کرا نصیب شده وست از هر دو عالم بر افشاند چنانچه
مولوی روم میفرماید رباعی عاشقان از شادمانی وغم اوست ✿ مزدہ کار واجرت خلعت هم اوست
عشق آن شعله ست کو چون بر فروخت ✿ هر که جز معشوق باقی جمله سوخت ✿ ونیز میفرمودند
هندی بہیٹھ کہیڑ اندی تول وہائی بینوں ستہرا لگھے واہہانا ✿ روزے حضرت
قبله من قدس سره صاحبزاده خیر محمد را دعا کردند که حق تعالی شمارا علم با عمل نصیب گرداند که بغیر
عمل علم هیچ فایده ندارد چنانچه در قرآن مجید آمده مَثَلُ الَّذِيْنَ حُمِّلُوا التَّوْرٰىةَ
ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوْهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا ودر حدیث آمده که مَنْ
يَعْمَلُ بِمَا عَلِمَ فَهُوَ عَالِمٌ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِمَا عَلِمَ فَهُوَ جَاهِلٌ وشیخ سعدی
رحمة الله تعالی خوش گفت بیت علم هر چند بیشتر خوانی ✿ چون عمل در تو نیست نادانی ✿
نه محقق بود نه دانشمند ✿ چارپائی بر و کتابے چند ✿ روزے سخن در عروسی افتاده بود
فرمودند کسیکه عزم کار خیر کند شادان وخندان بود چون نکاح کند بعد از چند روز
حیران ومضطرب شود شخصے در حضور نشسته بود حال او بسیار خوار بود خواجه بسوی او
نظر شفقت کرده فرمودند که این شخص را دو مادیان خوار وپریشان کرده است یعنی
دو زن در نکاح خود کرده است ازین سبب خوار ست چنانچه شیخ سعدی رحمة الله تعالی
فرموده است رباعی غم فرزند ونان وجامه وقوت ✿ بازت آرد ز سیر در ملکوت
شب چو عقد نماز بر بندم ✿ چه خورد بامداد فرزندم ✿ سالک مجرد بودن غنیمت بهتر است
عیال داری که این کار تزویج مشکل ست چنانچه علی رضی الله تعالی عنه فرموده است بقول حدیث
اَلنِّكَاحُ سُرُوْرُ شَهْرٍ وَغُمُوْمُ دَهْرٍ وَكَسْرُ ظَهْرٍ وَلُزُوْمُ مَهْرٍ ونیز حضرت قبله من

فرموده ست چون ما از بعد از زیارت حضرت مولینا صاحب قدس سره العزیز از طرف دہلی مراجعت کردیم چون در شہر بہلنبہ داخل شدیم درانجا عزہ ماہ رمضان شریف ظاہر شد وموسم تابستان بود وپیر مردے از انجا ہمراہ ما روانہ شد وروزہ واشتن رمضان شروع کردہ ہمہ روز با این جانب منزل قطع کردمے ووقت افطار او رانیم نانی دادی وبر وقناعت کردے ونیز حضرت قبلہ من فرمودہ ہست کہ میان فتح محمد بہٹہ کہ از مریدان حضرت میان صاحب نارو والہ قدس سرہ بیبود ہمہ روز در موسم تابستان کلبہ رانی کردی وروزہ ماہ مبارک رمضان داشتی این بہدایت وفضل حق تعالی حاصل میشود وبرہرکہ حق سبحانہ فضل کند از وکار نیک حاصل شود وبرہرکہ قہر او نازل شود از فعل بد پیدا میشود چنانچہ یکی از پیر بہائیان ما بود واز وہرکہ پرسیدے کہ تو مرید کیستی او جواب دادی کہ من مرید نصرت خان ہوت ہستم او را گفتند کہ تو مرید حضرت قبلہ عالم رحمۃ اللہ تعالے میبودی ومرید نصرت خان بچہ طور شدی جواب دادی کہ چون نصرت خان را قید کردہ در خراسان آوردند داور اوالہخانہ او را حوالہ سپاہیان کردند وہال او سپاہیان تمام بیعزتی وبیحرمتی نمودند ما دار وغہ اشتران بودیم از بالاخانہ این معاملہ دیدیم از کار دنیا ونوکری توبہ نصوح کردیم پس سبب ہدایت من این نصرت خان ست ازین سبب خود را مرید نصرت خان میگوئیم وچون نوکری را ترک کردیم وژندہ پوشیدیم واز خراسان سفر کردہ در خدمت حضرت قبلہ عالم قدس سرہ رسیدم نعمت بیعت حاصل کردم الحمد للہ علے ذلک ونیز میفرمودند کہ یکے از پادشاہان ہندوستان در لاہور آمد از مردم پرسید کہ این جا کسی درویش ہست کہ با او ملاقات کنیم مردم جواب دادند کہ درویش ہست ولی در جنگل میماند ودر شہر نے آید بادشاہ در جنگل رفت ویک بالا خانہ عمارت کرد وبر و نشست ومردمان را گفت کہ جستجو کردہ بیارید مردمان درویش را بیافتند وو بہد نشاندند وبا رسن او را بطرف سقف بالاخانہ بکشیدند وبادشاہ او را ملاقات نمود گفت خدا بچہ طور یافتی چنانچہ مرا نو یافت ونیز میفرمودند کہ دو کس از ابدال بر ہوا طیران کردہ نزد روضہ مطہرہ حضرت غوث الثقلین قدس سرہ العزیز رسیدند یکی از ایشان گفت کہ من از روضہ شریف او را ب کنم جانب دیگر طیران کرد ورفت ودیگر بر بالائی روضہ مطہرہ گذر کردن شروع نمود وچون او بالائی روضہ شریف گذر نمود از سبب بی ادبی کردن در صحن مبارک بیفتاد ونیز میفرمودند کہ یکے از ابدال یکروزبر

Marfat.com

جزیره دریای عظیم گذر کرد همان وقت باران بر آن باریدن گرفت درویش را بران تصور
افتاد که اگر باران بر جائے خشک باریدے خوش بودی بمجرد این خیال کردن از هوا در زار
بغداد شریف بیفتاد و سہ روز در بازار افتاده ماند بعد از سہ روز یک شخص صاحب نسبت
بیامد و دید و بشناخت که این ابدال ست از وے پرسید که درین جا بچہ تقصیر افتاده جواب
داد که روزی بر جزیره سمندر گذر کردم باران نازل شد من در خیال کردم که اگر بر جای
خشک باریدی بهتر بودی باین خیال کردن درین جا افتادم واکنون در پای من رسن کرده
بکش تا تقصیر من عفو شود او چون رسن در هر دو پائی او کرد از غیب آواز آمد که تقصیر
او عفو کردیم و ابدال از زمین بر خاسته بر هوا پرید و نیز خواجه من قدس سره میفرمودند
که حضرت فضیل بن عیاض در اوائل رهزنی کردے یک روز در کاروان یکی قاری بود و
این آیت میخواندند اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لِذِکْرِ
اللّٰہِ و آن خواندن درو تاثیر کرد از رهزنی توبه کرد و در خدمت شیخ عبد الواحد بیعت کرد
یکی کاملان و مکملان شد به فضل حق تعالی و نیز خواجه من میفرمودند که حق تعالی هر گناهی که از
از بندگان خود بیند عفو کند و اگر بنده گناه در کسی بیند هما نوقت او را خراب و عذاب کند
و حق سبحانه و تعالی به فضل خود ستاری کند و به بخشد حضرت قبلہ من قدس سره العزیز میفرمودند
که هجرت از کفار در زمان سابقه سنت میبوده باشد و درین زمان هجرت کردن از کفار فرض ست
که از ملک کفار بیرون شود و آنجا که اسلام بود همان جا بنشیند زیرا که در ملک کفار نقصان
دین و دنیا پیدا شد بسبب ترک نماز و روزه و عبادت که مردمان سیاه و سخت دل
میشوند نقصان دین مے شود و نقصان دنیا آنکه بسبب بی برکتی آن
همه چیز کم میشود و مناسب این حکایت فرمودند که در احسان پور بودیم
و تخم خیارین طلب کردیم و دنیا قسم هندو نزد من نشسته بود او را گفتم
که تخم خیارین طلب کردم همین جا پیدا نے شود هندو جواب گفت
کو چون حکم کفار شده است همه چیز کم ست و نیز این
حکایت فرمودند که نزدیک شهر لیه یک هندو بر چاه زراعت
به وقت اسلام مے کاشتے و حاصل بسیا برداشتے چون
حکم کفار رسید آن هندو هر چند که زراعت می کاشت آن حال

Marfat.com

نے برداشت وہروقت حیران مے ماند یک روز این اندیشہ نزد درویشے برد کہ سبب نا پیدا شدن این زراعت موجب حکومت کفارست وہرآن وقت کہ اسلام وبانگ ونماز روزہ مے بود از زراعت بسیار حاصل مے شد ہمان وقت یک عالم را بر چاہ بنشا ند واورا گفت کہ بانگ نماز بگو ونماز بخوان وہرکس کہ ترا منع کند من اورا جواب کنم ومحافظت شما باشم چون عالم بانگ نماز اغاز کرد ہر زراعت کہ آن میکرد حاصل آن بسیار برداشت چنانچہ بوقت اسلام برداشتی وحضرت خواجہ قدس سرہ میفرمودند کہ اسلام مثل نورست وکفر مثل ظلمت ونیز میفرمودند کہ در خصلت ناشاکری جبلی ست واگر بندہ شاکرو صابر باشد نعمت واجراو زیادہ شود چنانچہ حق تعالی می فرماید لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ وَاِنَّ اللّٰہَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ و حضرت قبلہ من سے فرمودند کہ کیمیاگری کردن فریب باخلق خدا کردن ست زیراکہ اگرمس را نقرہ یا ذہب یعنی زر کنند یا سیماب وارزیز را فضہ یا فضہ را ذہب کنند بعد از صد سال بر اصل خودمی آیند ولیکن کنندہ این فعل را خدایتعالی مسلوب الایمان میکند ودر عذاب اندازد ودرسقر میکند نعوذ باللہ من ہذہ الحرفۃ ومیفرمودند کہ ہرکس بجائی خود در کسب خوش باشد ودر مذہب خود خوش باشد واین آیت خواندند کُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَیْہِمْ فَرِحُوْنَ روزی از حضرت قبلہ من قدس سرہ شخصی سوال کرد کہ سماع حلال ست یا حرام در جوابش این بیت فرمودند بیت

مردہ نفس زندہ دلا نزا رواست ❊ ہرکہ جزاین ست مرا ورا خطاست ❊ مناسب این حکایت فرمودند کہ یکروز از خسر خود شنیدم کہ پیش مابیان کرد کہ چون لشکر نادر شاہ قلعہ را فتح میکرد یکشب نادر شاہ گفت کہ علی الصباح برین قلعہ حملہ خواہیم کرد چون صبح صادق ومید لشکریانرا گرد وپیش لشکر سماع وسرود عراقی آغاز کرد بہ طرف قلعہ میشدند وہمہ لشکریان بہ شنیدن آواز مست شدند واز طرف اندرون قلعہ کہ تیر وتفنگ ودیگر چیز کورت لشکر اوفتاوے بعضی سپاہیانرا دست بیفتادی وبعضے را پائی وہمہ لشکر از بریدہ شدن اعضاء خبر نداشتندی از سبب ذوق شنیدن سماع چون قلعہ فتح شد منادی کردند کہ ہمہ کس سرود نکند چون قوالان از سرود کردن خاموش شدند آن لشکریان کہ زخمی بود بیفتادند ونیز فرمودند کہ خسرما نیز بیان نمود کہ یک قلعہ بود سخت وفتح نشدے

نادر شاه حکم کرد که بر قلعه حمله کنند بعضے سپاهیان تیر و تفنگ نداشتند پیش لشکر روانه شدند و چون نزدیک قلعه رسیدند به دروازه میخهاے و سیخهاے دراز بودند و آن سپاهیان که سلاح نداشتند پشت هاے خود برهنه کرده بر سیخهاے زدند بعد از ان فیلان دروازه را شکسته کردند و قلعه را فتح کردند من از کسے پرسیدم که این سپاهیان که جان خود را فدا کرده بودند چه موجب دارند جواب داد که ایشان را جاگیر بخش کرده است اکنون که ایشان مرده اند اولاد ایشان که باقی ماندند آن جاگیر ایشان خورند تا دم حیات بعد از ان فرمودند که این هم خسر من مے گفت که روزی درویشی بر اسپ سوار شده در لشکر نادر شاه منادی میکرد و میگفت که اے سگان بگریزید یک سپاهی ازو پرسید که ای درویش چه میگوئی درویش جواب داد که امشب در خواب دیده ایم که دستار از سر نادر شاه کشیده اند موجب او آنست که یک کار دار او بر یک پیر مرد مصلا در نهاده است و آن پیر مرد دختر خود را در بازار فروختن برده است و یک خریدار آمد و دست خود را سینه دختر نهاده میگفت که مرا پسند آمده است پدر دختر چون این سخن بشنید چشم پر آب کرد و گفت اے خداوند ترا هم پسند آمده بعد از سه روز یکی از اقربا درین شب نادر شاه را بکشت و بعد از کشته شدن نادر شاه در لشکر شور او فتاد و دیگر یگر را کشتن گرفتند پس انگاه این دو بیت بر زبان مبارک راندند رباعی به یک گردش چرخ نیلوفری ٭ نه نادر بجا ماند نے نادری ٭ شبانگه سر قتل و تاراج داشت ٭ سحر گه نه تن نه سر تاج داشت ٭ و حضرت قبله من میفرمودند نعمت که بیت یاد کردن خفتها سے ست دیگر کار همه عبث ست و این بیت بر زبان مبارک راندند قطعه چه خوش ملکی ست درویشی و درویشان حقانی ٭ که ایشان را نظر ناید دو صد ملک سلیمانی پس از سی سال این معنے محقق شد به خاقانی ٭ که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی و نیز حضرت خواجه من قدس سره مے فرمودند که مورچه یا مور در یک سال یکدانه گندم بخورد و همه روز و شب از سبب حرص سرگردان باشد و آرام نگیرد سالک را باید که قانع و شاکر باشد و همچون مور حریص نباشد چنانچه شیخ عطار قدس سره العزیز مے فرماید بیت تا بکے چون مور باشی دانه کش ٭ گر تو مردے قانعه را

مردانہ کش" وحضرت قبلہ من فرمود کہ ہمہ کس حرام و حلال و گناہ و صواب میدانند لیکن ہر کرا حق تعالے ہدائت کند از حرام واز کار گناہ دور باشد وعیاذاً باللہ اگر کسے را ہدائت نباشد از حرام و کار گناہ دور نشود بلکہ مصر بر غیر مشروع باشد وبغیر ہدائت حق تعالے مرد کامل نشود ونیز ے فرمودند کہ ہر چیز را قیمت وقدر علیحدہ حق تعالے کردہ است چنانچہ یک شمشیر بہ قیمت پنجروپیہ فروختہ مے شود ویک شمشیر بہ قیمت ہزار روپیہ فروختہ میشود بعد ازان فرمودند کہ لعل ہم سنگ ست وقیمت او بسیار ست ودیگر سنگ بقدر پشیزے ارزد وہمچنین در زمرہ آدمیان تفاوت ست وبرزبان مبارک راندند کہ چنانچہ میان محمدیار پسر ظریف خوجہ بسیار خوب آدمی ست کہ خویشان دغریبان از وبہرہ مند اند وبعد ازان حکائت فرمودند کہ روزے درحضور قبلہ عالم صاحب نشستہ بودم کہ یک شخص درامدہ درحضور قبلہ عالم خبر کرد کہ مودی شما ائہ مل مردہ است وقبلہ عالم قدس اللہ سرہ برزبان مبارک راندند کہ کدام کس مثل آئہ مل خواہد شد ونیز فرمودند کہ بعد از مردن ائہ مل حضرت قبلہ عالم قدس سرہ را خبر کردند کہ میرن شاہ از ائہ مل بیست وہفت روپیہ قرض گرفتہ بود حضرت قبلہ عالم قدس سرہ قرض میرن شاہ از خود بعد از مردن او ادا کردہ اند ونیز ائہ مل مودی حضرت قبلہ من بوقت ذکر کردن این قصہ مذکور نیز و حضرت قبلہ من قدس سرہ العزیز حاضر بود عرض کرد غریب پرور شما نیز این معاملہ کرویدبعد از مردن علے محمد چچہ کہ از مریدان پاک اعتقاد شما بود بیست روپیہ حوالہ من کردید وگفتید کہ بروا این مبلغ بہ قرضداران میان علی محمد مرحوم دہ بعدہ مبلغ مذکورہ را بقرضداران میان علے محمد دادم بعد ازان قبلہ من برزبان مبارک راندند کہ کسے مثل ائہ مل خواہد شد درین اثنا میان صدیق ملان کہ از مریدان حضرت من بود عرض کرد کہ اے حضرت غریب نواز ملخ بسیار آمدہ است زراعت مے خورد وجواب گفتند کہ ملخ جنود ست من جنود اللہ بر حکم او میرود ومناسب این حکائت فرمودند کہ یک سال درکوہ ڈرک کہ وطن ما یانست ودرانجا مردم زراعت کاشتند موشہا پیدا شدند وہمہ زراعت را خوردند ویکسال دراج بسیار شدند وتخم گندم کہ میکاشتند چیدہ خوردند تمامہ وبعد ازان فرمودند کہ رحمت حق تعالے لانہائت ست ونیز رحمتہاے او بے نہائت از رحمت او ناامیدی نبائد شود واین آئت را بخواندند وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ

إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ وبعد ازان فرمودند که نمرود
مردود دعوی خدای کرده میگفت که من بخدا تعالی جنگ میکنم و تیرے که بطرف
آسمان بزدے بحکم خدا بخون آلوده شده باز آمدی و گفتی که من خدا را کشته ام نعوذ بالله
من ذلک و حق سبحانه پشه را حکم کرد تا نمرود و اهل بیت و لشکر او را در دو ساعت و بعضے
گویند در یکساعت خراب و مسمار کرد و بعد ازان این بیت فرمودند بیت سوی او خصمے
که تیر انداخته پشه کارش کفایت ساخته و البضا چو برداری از رهگذر دو دراه خورد
پشه مغز نمرود دراه و بعد ازان فرمودند که نجاشی لشکر را فرستاد و حکم کرد که کعبة الله را
زادها الله شرفاً و تعظیماً خراب کنند نعوذ بالله من ذلک حق تعالی به قدرت کامله خود ابابیل را
فرستاد و حکم کرد تا تمام لشکر او را خراب کردند یکی از لشکر باقی مانده بود که پیش
بادشاه برفت و حقیقت قصه تمام بیان نمود و بادشاه گفت چه طور مرغ بودند آن مرد کور
بسوی آسمان نظر کرد و گفت این چنین مرغان بودند که جنگ کردند و همه لشکر را هلاک
نمودند همان ساعت یک ابابیل که در منقار خود یک سنگ مقدار نخود یا زیاده داشت
بر آن مرد بینداخت او پیش پادشاه بمرد پس این بیت خواندند بیت چو در لشکر دشمن
آری رحیل به مرغان کشی فیل اصحاب فیل و بعد ازان حضرت قبله من قدس سره فرمودند که
بخت نصر دعوی خدائی میکرد و قصه او این چنین بود که یکے مجنونه بود و کسی با وی بدفعلی کرد
و بعد از نه ماه ازان مجنونه طفل تولد شد و مجنونه بمرد و بعده بخت نصر با بچه سگ شیر خوردن
گرفت چون جوان شد گوساله مردم میچرانید بعده حق تعالی پیغمبر را که دران وقت بود
خبر کرد که من بخت نصر را بادشاهی تمام مے دهم و او دعوی خدای با من بکند و مردمان بی گناه
بکشد و شما از و خط نویسانید بدست خود بنهید بعده آن پیغمبر پیش نصر بخت برفت
و گفت چون ترا حق تعالی پادشاهی همه ملک دهد مرا از کشتن امان دهی و چون از
چون از پیغمبر خدا این خبر شنید بخت نصر بخندید و تبسم کرده گفت که او را دیگرے موجود
نشود تا بادشاهی مرا دهد انگاه دستاویز نوشته به پیغمبر خدا داد و بعد از چند روز بخت نصر
بادشاه تمامی ملک شد و دعوی خدائی کرد و خلق تمام را بغیر گناه کشتن گرفت چون نوبت به پیغمبر
مذکور رسید همان دستاویز خود بخت نصر را داد و گفت من شمارا امان دادم بعد ازان وحی بران پیغمبر نازل
شد و خبر کرد که حق تعالی میفرماید که نصر بے بصر را بگو که ترا فلان شب هلاک خواهیم کرد چون

Marfat.com

خبر پیغمبر علی نبینا و علیه السلام باو کرد نصرانی بصریک قلعه مستحکم آراسته کرد چون آن
شب معین در رسید بخت نصر تمام لشکر بر دروازه نشاند وگفت که هرکه بعد از نیم
شب این جا بیاید اورا بکشید وخود در اندرون قلعه داخل شد چون نیم شب گذشت
در دل او خیال افتاد که من لشکر را به بینم خفته اند یا بیدار چون نزدیک قلعه مذکور
آمد صورت او مبدل گشت سپاهیان اورا گرفتند هرچند که گفت مرا مکشید که من بخت نصرم
چندانکه حیله کرد نگذاشتند واورا بکشتند بعده فرمودند شداد بن عاد دعوی خدائی کرد
بقدر سه صد سال بهشت را آراسته کنانید وچون اورا خیال آمد که بهشت را به
بینم بعه اہل بیت وتمام لشکر برائی دیدن بهشت رفتند چون شداد یک قدم اندرون
دروازه بهشت خود نهاد ویک قدم بیرون بود همان وقت حکم باری تعالی در رسید
جان او از قالب بیرون رفت وبمرد وہمہ لشکر واہل وہمراہی بوی کردند بعد ازان
فرمودند که وجه مردن او این بود که شداد را گفتند که یک پسر امی ست ونزد او انگشتری ست
و نمید بد شداد با بیداو انگشتری ازان پسر غضب کرد پسر گریستن گرفت واز مردمان
می پرسید که آن خدا کجاست که دعائی من قبول کند گفتند آنخدا هرجا موجود ست
پسر در سجده کرد وزاری کرد وگفت خداوندا این انگشتری مرا بسیار عزیز بود
که شداد از من غضبیده برده این را سزاے بده حق تعالی دعاے پسر قبول نمود و
شداد را بمعه جمیع اہلخانه ولشکر خراب ومسمار کرد ونیز حضرت قبله من قدس سره
میفرمودند که چون فرعون بے عون بادشاه مصر گشت ودعوی خدائی کرد منجمان اورا
گفتند که یک پسر از اولاد بنی اسرائیل پیدا شود در فلان سال وترا بکشد و
خراب خواهد کرد چون فرعون این خبر بشنید تدبیر عقلے کرد در همان سال از اولاد
بنی اسرائیل بکشت به گمان اینکه شاید همین پسر باشد چون حق تعالے خواست
که حضرت موسی صلواة الله علی نبینا وعلیه السلام را پیدا کند در نیم شب خاطر مادر موسی
افتاد که نزد شوہر خود روم وبه طرف او آمد که نام او عمران بود واز چوکیداران
پلنگ فرعون بود نزد بالین فرعون که او خفته بود استاده بود وآن مادر
حضرت موسی بیامد با شوہر خود نزدیکے نمود وصحبت کرد باز همان وقت بود که در خانه
خود آمد که هیچکس را خبر نشد چون حضرت موسی ع متولد گشت ودر خانه فرعون پرورش

Marfat.com

یافت یکروز حضرت موسی ع یک قبطی را بکشت و به طرف مدین بگریخت و در خانه شعیب علے نبینا علیہ السلام نہ سال شبانی کرد و شعیب علے نبینا علیہ السلام یک دختر خود به حضرت موسی علے نبینا علیہ السلام با عقد نکاح کرده داد چون موسی علے نبینا علیہ السلام از خانه حضرت شعیب ع رخصت گرفت با اہل خود با وادی یمن رسید اہل خود را در انجا بگذاشت و برائے طلب آتش رفت دید که بر درخت آتش ست چون نزدیک درخت رسید از درخت آواز آمد اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ حق تعالی اورا در انجا نبوت عطا فرمود و برادر اورا که ہارون بود ہر دو را بر فرعون فرستاد و دعوت ایمان کردند فرعون قبول نه کرد حق تعالی فرعون و لشکر اورا در دریائے نیل غرق گردانید و بعده فرمودند اَلتَّقْدِیْرُ یَضْحَكُ عَلَی التَّدْبِیْرِ روزی حضرت قبله من قدس سره فرمودند یک شخص از افغان نزد من آمد و اظہار ساخت که من دوازده ہزار روپیه گم شده است و عار نمائید که باز یابم اورا گفتم که اگر پانصد روپیه نذر حضرت قبله عالم دہی انشا الله تعالے یافته خواہد شد افغان مذکور نذر معین کرد و گفت چون خواہم یافت ادا خواہیم ساخت ناگاه مال او یافته شد نذر معین قبله عالم ادا نه کرد و بسوئے وطن روانه شد اورا دزدان بکشتند دہمان قدر بردند و نیز میفرمودند که باہیں قوم ست در ملتان مال کثیر ایشان گم شد نذر معین کردند اگر مال ما حاصل شود پانصد روپیه نذر قبله عالم مہاروی قدس سره ادا خواہیم کرد چون مال خود یافتند نذر ادا نکردند باز مال ایشان تمام خراب شد مناسب این حکایت فرمودند که یکے محمد معروف نام مردی کامل از مریدان حضرت بہاؤ الدین زکریا رضی الله تعالی عنه در وطن ما که کوه ورک ست اورا عادت بود که ہمه روز وقت شام گوسفندان دوشیده یک سبو از شیر پر کرده در خدمت مخدوم صاحب بردے در ملتان باز ہما نوقت در خانه خود آمدے و حضرت قبله من قدس سره العزیز فرمودند که میان حسن علی ٹب واله جد میان حسن علی دو مرید احمد عمر می فرماید ہندی گذرے پیر فقیر حسن بہل خواست نه کہین و لائے ؛ و نیز این بیت فرمودند بیت کار ہا بر خواہش خود ساختن کارے خداست ؛ بنده باشی و تمنا کردی توای نادان چراست ؛ بعده فرمودند که این بیت تصنیف کرده قاضی صاحب میلسلین واله است و حضرت من قدس سره میفرمودند که در ملتان منعلمی بودم در خدمت

Marfat.com

یک عالم علم تحصیل کرده بود بعده در خدمت یکی بزرگ ارادت آورد و بعد از ارادت
او را در خانه خود آرام نیامدے یکروز ازان متعلم اوستاذ پرسید که ترا چرا در خانه خود آرام
نیاید گفت مرا شیخ تلقین اسم الله فرموده ازان سبب در خانه آرام نیامد اوستاذ
گفت من ترا هزار جا اسم الله تعلیم کرده ام شاگرد جواب داد تلقین کردن اسم الله
ایشان تاثیر دیگر دارد اوستاذ گفت من همراه تو در خدمت ایشان می روم
اوستاذ همراه شاگرد آن در خدمت آن بزرگ رفت چون ایشانرا دید در درون تاثیر کرد
همه اسباب ترک کرده با مولے مشغول گشت درین اثنار حکایت فرمودند که در سیر الاولیاء
فارسی نوشته دیدم که درویشی بود صاحب ولایت و مریدان بسیار داشت چون
وقت نزع او قریب رسید مریدان پیش او عرض کردند که غریب نواز مردن حق ست
کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفس چشنده مرگ ست وار دست کسی مقرر فرمایند که بعد از وصال شما بر مصلے
شما بنشیند سه بار عرض کردند سیوم بار شیخ جواب فرمود که بر مصلے من دشادگبر خواهد
نشست مریدان متحیر ماندند چون شیخ جان بحق تسلیم کرد سیوم روز مریدان قل خوانی
کردند و مریدان در فکر نشسته بودند که را بر مصلے شیخ بنشانیم در شهر شور و غوغا افتاد
از مسجد بیرون آمدند که دشادگبری آید و پس او کافران شمشیرها کشیده می آیند
چون در مسجد آمد کلمه شریف خواند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ و بر منبر نشست
چنانچه طریق شیخ بود واز قرآن شریف و حدیث مبارک و اجماع امت وعظ شروع کرد
در اثنار وعظ بر سه شخص نظر کرد بمجرد نظر کردن هر سه را مرتبه قطبی نصیب گشت
و هر سه زیارت گاه هر کس شدند چون بزیارت ایشان میروند مراد خود یابند و حضرت
قبلهٔ من قدس سره میفرمودند که هر شئے را در موسم قدر بسیار باشد چنانچه آب را در
تابستان قدر بسیار باشد و اگر یکوقت و یا دو وقت طعام موجود نباشد آدمی صبر کند
و اگر آب موجود نشود همان وقت جان بلب رسد از تشنگی صبر نتوان کرد باوجود
آنکه باب احتیاج بسیار ست حق تعالی او را ارزان کرده است اگر به قیمت بودے غربا از
تشنگی بمردندی و چنانچه آتش را در زمستان قدر بسیار باشد که مساکین بغیر آتش در زمستان
نتوانند گزارد و این حدیث بخواندند اَلنَّارُ فِي الشِّتَاءِ خَيْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ
و نیز فرمودند که یکسال ملخ آمده بود و ما سرفراز خان را گفتیم که ملخ را از من پیغام رسان

که ازین ملک بدر شود و اگر نه ترا عتاب خواهیم کرد سرفراز خان ملخ
را پیغام داد که حضرت پیر من فرموده که ازینجا بدر شود وگرنه ترا قید خواهم کرد چون
ملخ این پیغام شنید بمجرد شنیدن از ملک سنگهر بیرون بطرف دیگر روانه شد
و باز در یکسال دیگر در ملک سنگهر آمد و زراعت خلق تلف کردن گرفت خلق الحاح بسیار
در خدمت حضرت قبله من قدس سره کردند فرمودند که آثار پخته از سر من مقرر
کنند برای نذر حضرت قبله عالم مهاروی قدس سره حق تعالی امان خواهد داد چون نذر
معین کردند ملخ زراعت خلق را هیچ زیانی نرساند و آنها که نذر معین نکردند زراعت
ایشان را ملخ تلف کرد و بخورد و حضرت قبله من قدس سره را دستور بود که اگر کسی را
مشکلی می آمد او را فرمودندی که گاؤ نذر معین حضرت قبله عالم قدس سره بکنید
و اگر گاؤ موجود نباشد پنج یا شش روپیه برای گاؤ بدهید تا از جای دیگر گاؤ خریده
بروضه مطهره ذبح کنند و هر مشکلی که بود حل شود چنانچه یکروز در خدمت حضرت قبله من
قدسنا الله بسره الاقدس دختر مولوی علی محمد سوکڑی آمده گریه و زاری بسیار کرده
عرض نمود که پدر مرا وقت آخر است و رمق باقی است دعا فرمائید که حق تعالی او را
صحت و حیات بخشد دعا کردند فرمودند که یک گاؤ نذر حضرت قبله عالم خواهی داد که حق تعالی
مولوی محمد علی سوکڑی را شفا خواهد داد چون مولوی مذکور بامر الهی شفا یافت
از انجا که ذات شریف را با طایفه علما دوستی تمام بود نذر معین از خود ادا
کردند و مولوی مذکور اقرار کرد که حیات من آن روز از پای تا ناف رفته بود
بعد از ان حضرت قبله من به طالبان را فرمود که چون میان حاجی خان کاتب
مریض شد برای معالجه او حکیم و میان واصل آمده در معالجه او شاغل شدند
بعد از چند روز پیش ما آمدند و اظهار نمودند که حاجی خان را وقت نزع رسیده کسی را برای مطلب
او بفرستند که اکنون طبعش دوا پذیر نیست بعده حق تعالی حاجی خان شفا بخشید که هنوز زنده است
و آن حکیمان بمردند چنانچه شیخ سعدی رحمة الله تعالی میفرماید بیت طبیب اندر ان شب بمردند
بمرد ٭ چهل سال بگذشت زنده است گرد ٭ روزے شخصے به حضرت قبله من عرض کرد
که غریب نواز چنان مے گوید که اولیاء الله حق تعالی را بچشم خود مے بینند شما
هم مے بینید فرمودند الحال من می بینم روزے شخصے بخدمت حضرت قبله من عرض

Marfat.com

کرد غریب نواز سلامت چون نبی صاحب فرموده است که مَنْ رَاٰنِی فَقَدْ رَاَالْحَقَّ
حال چه طور باشد باین چارهٔ زیارت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام چگونه کنیم فرمودند شما مارا
به بینید لختی سخن در مخالفت جنس با جنس او فنا و فرمودند که در مخزن اسرار حکایت
آرده است که شبانی بود که در رمه گوسفندان او دو گرگ آمدندے و گوسفندان هلاک
کردندے یکروز شبان پیش پدر رفت وگفت دو گرگ مے آیند و گوسفندان را هلاک
سیکنے یک بصورت گرگ است دوم گرگ صورت گوسفند دارد اگر دست بهم کدام را
بکشم پدر گفت آنرا بکش که صورت گوسفند دارد بدین وجه که او سخت دشمن است کہ
صورت گوسفند دارد و صاحبزاده غلام فرید نیز حضرت قبله عالم قدس سره حاضر بودند این بیت
بخواندند بیت اے بسا ابلیس آدم روکہ ہست ✤ پس بہر دستی نباید داد دست ✤
و حضرت قبله من قدس سره فرمودند که آدمی کم موجود شوند که اکثر صورت آدمی دارند
و خصال آدمیت دارند آدمیت عبارت از خوب خصال حمیده افعال است بیت مرتد
نشوی قلندری کار تو نیست ✤ کافر نشوی عشق خریدار تو نیست ✤ و خوب خصال حمیده و
افعال بغیر متابعت رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم حاصل نشود و متابعت عبارت
از دو چیز است آنچه خدا و رسول او امر کرده اند بباید کرد و آنچه منع فرموده اند نباید کرد
لختی سخن در تاثیر صحبت او فنا و حضرت قبله من فرمودند که در خلافت امیرالمومنین
عمر بن الخطاب رضی الله تعالے عنه یکے بادشاه را که کافر بود اسیر کرده آوردند عمر
رضی الله تعالی عنه اورا فرمود که اسلام اختیار کن گفت اسلام اختیار نخواهم کرد هر
چند امیرالمومنین عمر رضی الله تعالی عنه سعی نمودند او هرگز اسلام قبول نکرد بعده امیر
المومنین عمر رضی الله تعالی عنه فرمود که این را بصحبت فلان صحابی ببرید چون آن
بادشاه در صحبت آن صحابی چند روز بماند باز در خدمت حضرت امیرالمومنین رضی الله تعالے عنه
آمد و اسلام قبول کرد به برکت صحبت آن اصحابی اورا نعمت ایمان حاصل شد
بعده بفرمودند که دو بزرگان نیت سفر کردند چون از خانه بیرون شدند یکے دیگر را
گفت که تو پیش برو از پس مرو گفت چرا پیش روم گفت از براے آنکه تو شیخ جنید
قدس سره العزیز را دیدهٔ و حضرت قبله من قدس سره بفرمودند که هرچند سالک را محبت
دنیا باشد بخدا نرسد و بعدهٔ فرمودند که حق تعالی موجودات را آفرید وگفت

Marfat.com

شما خدائے تو ام ہمہ موجودات گفت تو خدائی ہستی مگر کہ دنیا گفت آنا آنا
اَنْتَ اَنْتَ بہ حق تعالی مقابل شد و حضرت قبلہ من میفرمودند کہ سہ چیز بر زنان
جایز نیست یکی نبوت دوم مشیخت سوم قضا زیرا کہ ناقص العقل اند و ناقص الدین این
حدیث بر زبان مبارک راندند هُنَّ نَاقِصَاتُ الْعَقْلِ وَالدِّیْنِ و بعد ازان حضرت
من قدس سرہ میفرمودند کہ ما در ملتان شریف داخل شدیم و یک خادمہ نزد من آمد و اظہار کرد
کہ مرا مستوری از اولاد بہاء الدین زکریا رضی اللہ تعالی عنہ در خدمت شما فرستادہ
برائی تعبیر خواب مستور میگوید کہ بہ مذہب شیعہ شدہ ام و در خوابے بینم کہ چراغ روشن
میشود و بعدہ کشتہ شد تعبیر این خواب چیست فرمودند کہ من دو بارہ عذر کردم و تعبیر
خواب نگفتم سیوم بار خادمہ آمد باز تعبیر خواب از من پرسید من او را گفتم کہ مستور را بگو
کہ تو بر زبان خود اقرار میکنی کہ من شیعہ شدہ ام تعبیر این خواب این ست کہ چراغ ایمان
و ایمان از تو مسلوب شدہ از سبب شیعہ شدن نعوذ باللہ من ذلک حدیث اَلْاُمُوْرُ
مُعْتَبَرَۃٌ بِالْخَوَاتِیْمِ (معتبرست بخاتمہ خود) و نیز میفرمودند کہ در دست مبارک قبلہ عالم قدسنا اللہ بسرہ الاقدس
عجب تاثیر بود ہر کہ دست ایشان گرفتے او ر تاثیر شدی بعد ازان فرمودند کہ گویند یکروز
والدہ حضرت قبلہ عالم مہاروی قدس سرہ در گذر ہا نشستہ چہار زنان ہمرفت پیش ایشان
میان احمد صاحب قدس سرہ دوودی والہ آمد سوی ایشان نظر کرد زنان دیگر گفتند
ای فقیر چہ می بینی میان احمد گفت کہ بسوی این دختر مے بینم کہ از شکم این نور
بر عرش معلے میرود بعد ازان فرمودند کہ قبلہ عالم قدس سرہ از صحبت دنیا داران
بسیار نفرت بودے مناسب این حکایت فرمودند کہ یکسال من در سفر در صحبت قبلہ
عالم بودم و چون داخل بہاولپور شدند در نیم شب بہاولخان کلان نزدیک میان محمد بخش
آمد تنہا بنشست و میان مذکور را گفت کہ شنیدہ ایم کہ امشب حضرت قبلہ عالم مجلس خواہند
کرد مرا خبر کنی کہ داخل مجلس شوم این بگفت و باز رفت میان محمد بخش بحضور قبلہ عالم
آمد و خود مع الخیر بر چارپائی قدم مبارک دراز کردہ بودند میان محمد بخش عرض نمود
کہ غریب نواز اکنون بہاولخان بطرف ما آمدہ گفتہ است کہ چون مجلس سماع شود
مرا ضرور بالضرور اطلاع خواہی کرد حضرت قبلہ عالم میان محمد بخش را گفتند تو کودکانی
از من حکایت این حال بشنو کہ چون بلاشاہ قدس سرہ در ملک حاجی ہانس آمدند و

واو از مریدان حضرت بلاد شاہ بود عرضداشت کرد که امشب مجلس کنید و
درویشان کافیهائی بگویند من هم داخل مجلس شوم حضرت بلادشاہ مجلس کرد حاجی
مذکور ہم داخل مجلس شد درویشان که صاحب ذوق وشوق بودند در رقص وحالت
ووجد ے آمدند چون روز شد حاجی مالس نقالان را طلب نمود وگفت که نقل
کمنید چنانچه درشب درویشان را حالت شده است بعده بلاه شاہ را اطلاع وخبر کردند
که بر حالت شما حاجی مذکور نقل گردانیده است بلا شاہ بسیار رنجش نمودند
چنانچه تمام مردان که ملحق حاجی مالس بود خراب وخوار شدند وحضرت قبله عالم فرمودند
رحمة الله تعالی علیه که امشب کسی شخص را از فقراء مولود شریف نگوید کسی شے گفت می الفت
نکردند ہرچند که در انجا بودند در حدبها ولپور سماع نکردند و در خدمت حضرت صاحبزاده
غلام فرید از پدر خود صاحبزاده نور احمد رحمة الله تعالی علیه نقل کردند که حضرت قبله عالم
قدس سره میفرمودند که میان عبد الخالق وبلا شاہ را رحمة الله تعالی علیهما عقده اوفتاده
است که مسئله وحدت وجود از ایشان بظهور میاید اگر در خدمت مولینا صاحب
قدس ے رفتند این عقده ایشان حل بیشدے ونیز صاحبزاده نقل فرمود که میان
الیاس خسر صاحبزاده نور احمد جیو در خدمت محمد فاضل بار واله رفت ایشان در میان
الیاس توجه دوسه کردند بعده میان محمد فاضل رحمة الله تعالی علیه فرمودند که توجه در تو
تاثیر نمیکند گویا تو دست در دامن بلاشاہ زدی وحضرت قبله من قدس سره میفرمودند
که فراغت وراحت وعیش در ملک درویش ست وہر که دنیادار ست تمام شب وروز
در اندیشه دنیا خوار ست وعیش در ملک درویش بلکه از کونین مستغنی ست وآزاد ست
واین بیت خواندند **بیت** گدایان از پادشاہی نفور ❊ بامید او در گدائی صبور ❊
ومیان محمد یار سندھی نیز ہمانوقت این بیت خواندند **بیت** مقام سلطنت درویش دارد ❊
زصد سلطان فراغت بیش دارد ❊ ونیز مولوی ہمانوقت این بیت خواند **بیت**
فراوان خزینه فراوان غم ست ❊ کم اندوه آنرا که دنیا کم ست ❊ ودیگرے این بیت
خواندند **بیت** نگهبانی ملک ودولت بلاست ❊ گدا پادشاہ ہست نامش گدا است ❊ **لحتی سخن**
در کمالیت انسان اوفتاد وحضرت قبله من فرمودند که حق تعالے انسان را خلیفه
خود گردانیده ہست واین عبادت را برزبان مبارک فرمودند که انسان ہر که رو

Marfat.com

از دیدن او گردد و صورت او گیرد بہر شکل کہ خواہد ظہور کند مناسب این حکایت فرمودند
کہ در ملک ہندوستان قومی ست مشہور کہ آنرا بہروپیہ خوانند یک روز بہروپیہ خود را
بصورت وزیر پادشاہ کردہ در حرم خانہ وزیر آمد و باحرم وزیر طعام بخورد و باز
رفت بعدہ وزیر در خانہ خود آمد و طعام طلب کرد حرم وزیر گفت کہ شما طعام پیش
ازین با من بخوردہ وزیر ازین سخن متعجب شد و از خانہ بیرون آمد و تفحص نمود
کہ بہروپیہ بیامد کہ شکل من کردہ با حرم خانہ من طعام خوردہ است وزیر پیش
بادشاہ این عرض نمود کہ مرا اجازت دہ کہ او را بکشم چون او را خبر شد از انجا بگریخت
و گم شد بعد از چند مدت بہروپیہ مذکور بشکل آن وزیر شد و پیر آن وزیر میران صاحب
سید بہیکہ بود ہمان شکل نمودہ با زبادرویشان در ملک وزیر آمد چون وزیر را
خبر شد کہ پیر من آمدہ است برائے استقبال ایشان رفت و نذر پیش نہاد قبول
نکرد وزیر تمام الحاح کردہ عرض نمود کہ چہ تقصیر ست در من کہ نذر من قبول نفرمایند
جواب داد کہ تو فلان بہروپیہ را از ملک بیرون کردہ اگر تقصیر او عفو کنی من نذر
تو قبول خواہم کرد وزیر گفت تقصیر او عفو کردم از برائے شما چون وزیر عفو کرد بہروپیہ
گفت من ہمان بہروپی ام بعدہ وزیر گفت چون در صورت پیر من آمدی تقصیر
تو عفو کردہ ایم اگر صاحب عفو نبودی. بعدہ در مدح پیر میر سید بہیکہ مبالغہ کردہ
فرمودند کہ یک روز نزد حجرہ میر سید مذکور آواز زن بیگانہ آمد میر سید بہیکہ فرمودند
کہ عمر من بہ یک صد و چہل سال رسیدہ است تا الحال از شر نفس و شیطان از خدا تعالے
امان میخواہم و درویشانرا طلب کردہ فرمودند کہ اے سالکان حق کوزہائے خود
بشکنید و مصلاہائے خود را ببندازید کہ زن بیگانہ درین آمدہ و از صحبت زنان دور
باشید کہ ایشان رہزن راہ حق اند ہر کہ در صحبت زنان افتاد از وصول حق
دور او فتاد اَعُوْذُ بِاللّٰہِ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ مِنْ شَیَاطِیْنِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ
و مراد از شیاطین انس زنان اند کہ مردم را در گناہ اندازد چنانچہ بلعم باعور در
قرآن شریف مذکور ست بلعم باعور مکر و فریب زن بخورد و خراب شد قولہ تعالے
وما مثلہ کمثل الکلب (مانند او مانند سگ است) نعوذ باللہ من ذالک الفعل بعد از ان فرمودند کہ
یک زنکہ بود چہار شوہر کردہ ہر چہار شوہر نکشت و رفت ایزد تعالے از شر زنان و شر

نفس در امان خود نگاہ دارد کہ نفس و شیطان ہر دو دشمن غالب سخت اند کہ مردم را در چاہ ضلالت و فسق و فجور سرنگون کردہ بیندازد **بیت** نفس شیطان مے برند از راہ ترا * تا بیندازند اندر چاہ ترا * نفس شیطان زد کریا راہ من * رحمتت باید شفاعت خواہ من * و نیز میفرمودند کہ نفس از ہمہ دشمنان سخت دشمن زیرا کہ بہر دشمن کہ تلطف کنی فرمانبردار شود و بخلاف نفس کہ ہر چند با او تلطف کنی زیادہ دشمن گردد چنانچہ سعدی گوید **بیت** مراد ہر کہ برآری مطیع امر شود * خلاف نفس کہ فرمان دہد چو یافت مراد * **نظم** عنان باز پیچان نفس از حرام * بمردی ز رستم گذشتند سام * تو خود را چو کودک ادب کن بہ چوب * مگرز گران مغز دشمن مکوب * و مولینا روم قدس سرہ فرمودہ است **مثنوی**

اے شہان کشتیم ما خصم برون * ماند خصمے زو بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و ہوش نیست * شیر باطن سخرہ خرگوش نیست
خصم بیرون قصد جان ما کند * نفس قصد بردن ایمان کند

و شیخ عطار قدس سرہ فرمودہ است **مثنوی**

تا توانی بر میا ور کام نفس * تا نیفتی اے پسر در دام نفس
زیر پائے آور رہائے نفس را * کم بدہ دہ بہرہ ہائے نفس را
مرد تا ننہد بہ فرق نفس پائے * راہ کجا یابد بدرگاہ خدائے
نفس با ترک ہوا مسکین شود * گوشمال نفس نادان این بود
در ریاضت نفس را دہ گوشمال * تا نیندازد ترا اندر ضلال
چون شتر مرغ و شمار این نفس را * نے کشد بار و نہ پرد در ہوا
چون بضاعت خواہش سستی کند * لیک اندر معصیت چستی کند
تا کہ سازی زام اندر طاعتش * نیست در ماندش بجز جوع عطشر
کار نفس بد ہمہ شور و شر ست * جنگ با نفس جہاد اکبر ست
ہر کہ او را نفس توسن رام شد * از خردمندان نیکو نام شد
چونکہ نفس خود ہوا اکشتہ * و آنکہ او اہل سعادت گشتہ

حدیث اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک * و دیگر رجعنا من الجہاد الاصغر الی الجہاد الاکبر دع نفسک وتعال * و حضرت قبلہ من میفرمودند کہ در کتب صوفیہ کرام نوشتہ است کہ فلان صوفی چنان زہد کردہ و فلان صوفی چندان زہد کردہ ہمہ را ختعالے توفیق دادہ بود کہ قدرت جملہ اعمال حسنہ بر توفیق ایزد منان ست اگر توفیق ندہد از بندہ ہیچ عمل نیک در وجود نیاید **بیت** اگر از حق توفیق خیرے رسد * کے از بندہ خیرے بغیرے رسد * حق تعالے در قرآن مجید میفرماید وما توفیقی الا باللہ یعنی بگو اے محمد کہ بر اعمال حسنہ توفیق من از حق تعالے

ست و نیز فرمودند که حق تعالے جمیع انبیا را ولایت و نبوت بلا کسب داده است و بعد
ازان فرمودند پیغمبر عیسےٰ علی نبینا و علیه السلام از شکم مادر خود بیرون آمد و گفت که
من توریت را یاد دارم و حق تعالے مرا امر کرده است نماز بگذار و زکوٰة بده و فرمانبردار
والدهٔ خود باش و حضرت قبلهٔ من قدس سره میفرمودند که من و میان غلام حیدر برائے
زیارت حضرت قبلهٔ عالم قدس سره از وطن خود روانه شدیم در مقامے میان غلام حیدر
مذکور را گفتم که برو از شهر آرد گرفته بیار تا نان بپزانیم میان مذکور رفت و نهیدیست
باز آمد و گفت اینجا آرد خوب نیست من امروز طعام نخواهم خورد تا نفس من گشنه نشود
بدین واسطه آرد خرید نکردم و فرمودند من در بازار رفتم و آرد خرید کرده و نان دو پخته
کرده پیش غلام حیدر آوردیم و گفتیم که این نان بگیر و بخور میان مذکور گفت امروز
نخورم که امروز نفس را بکشم بعده یک نان بخوردم و نان دیگر شخصے را که در راه بما ملاقی شد
او را دادیم و روانه شدیم چون وقت نزدیک پیشین آمد غلام حیدر مرحوم باز پس ماند دیدم
که آهسته آهسته قدم مے آید من گفتم کہ اے میان غلام حیدر قدم تیز کن و اگر نه ترا باین هیزم که
در دست دارم بزنم و اسباب سفر نزد میان مذکور داشتم و من بر چاهے برائے وضو کردن رفتم
چون باز آمدم دیدم که غلام حیدر مرحوم گره پشتاره کشاده مصری تناول میکرد من بطریق خوش
طبعی گفتم که تو نفس خود را میکشتی که مصری را میخوری بعده وقت شام در شهرے رسیدیم شب
همانجا کردیم و چیزے نخوردیم چون وقت صبح شد شخصے نان فطیر آورده داد غلام حیدر مرحوم
گفت که روز گذشته و شب هم این دو وقت طعام نخوردیم درمانده شدیم و سرا خود
یافتیم اکنون که طعام نخوریم زنده نمانیم و در راه رفتن مانده شویم الحال اگرچه طعام فطیر است میخورم
روزے مولوی علی محمد جراح در حضرت قبلهٔ من عرض کرد که غریب نواز قصاب ڈیره اسمعیلخان
مرا داده اند و رو تنبند من کرده اند و من ازین امر قصاب بسیار خوف میکنم حضرت قبلهٔ من
قدس سره این مصراع از بیت قصیدهٔ غوثیه که تصنیف حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره
است بر زبان مبارک راندند **شعر** مُرِیْدِیْ لَا تَخَفْ اَللّٰهُ رَبِّیْ ؎ بعد ازین فرمودند
که در راه وے یکی قاضی بود صاحب بسیار علم و زاهد و متقی و خدا ترس و حق پرست بود
پیش او بقالے آمد و گفت اے نائب رسول الله تو قضا میکنی گاوے داشتم و او را شیر خورده است
انصاف من از شیر بستان قاضی صاحب بشنیدن این تبسم کردند و گفتند که شیر و بیشه است من

بہ چہ طور عدالت کنم درین گفتگو بودند کہ شخصے ناگاہ پیش قاضی صاحب بیامد و سجدہ کرد و رفت
بقال راضی شد بعد ازان فرمودند کہ در زمان سابقہ قاضی صاحب نسبت میبودند و اگر
قاضی رشوت میخورد نعوذ باللہ منہا حال و چنان ست کہ اگر شخصے را تپ نوبت آید در گوش او
باید گفت اے تپ ازین شخص دور شو و اگر نہ ترا در گور قاضی رشوت خوار خواہم داشت
تپ بمجرد شنیدن این سخن دور شود و نیز فرمودند قاضی صاحب محمد عاقل کہ خلیفہ حضرت
قبلہ عالم رحمۃ اللہ تعالے بود مقدمہ قضا موجب انفصال حق کردند روزے دو مخدوم
از اوچ شریف برائے انفصالی مقدمہ آمدند ایشان بموجب حق انفصال کردند یکی مخدوم
خاطر رنجہ شد اوچ کوچید و در بلوٹ مقام ساخت ہر روز علے الصباح قاضی صاحب را بد دعا
میکرد و قضا کردن اگرچہ جائز ست لیکن در و خاطر مردم رنجہ شود و ترک او اولی و احسن ست
کہ در حدیث آمدہ قُلُوْبُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَرْشُ اللّٰہِ تعالی بیت خاطر کس را مرنجان
اے پسر ورنہ خوردی زخم بر جان و جگر ہ ایضاً دل بدست آور کہ حج اکبر ست ہ
و ز ہزاران کعبہ یکدل بہتر ست ہ و نیز میفرمودند کہ قاضی احمد علی و میان عبدالرزاق
شکستہ کنانیدہ در چاہ انداختیم و ہم فرمودند کہ جد بزرگوار او ستاذیم میان حسن علی رحمۃ اللہ
تعالی عنہما قاضی بود آورا زیارت خضر علیہ السلام شد از قضا رتوبہ کرد و صاحب نسبت شد و نیز
فرمودند کہ یکے ہندو با من آشنائی داشت ہر روز آمدے و بوقت رفتن گفتے کہ آشنائی مردان خدا
بکار آید و چون مرگ او نزدیک سید مسلمان شد بمرد و بعدہ اورا در خواب دیدیم کہ کمر بستہ
از جانب مغرب مے آید من اورا گفتم کہ اے دین محمدؐ از کجا می آئی گفت زیارت رسول خدا
کردہ باز آمدیم و نیز فرمودند کہ ما در خوابے بینیم کہ ہر دو قدم من بر قرآن مجید ست
چون از خواب بیدار شدیم مولوی محمد عابد سوکڑی رحمۃ اللہ تعالے را طلب کردیم و تعبیر خواب
از وے پرسیدیم مولوی صاحب گفت شما ہر چیز را بہتر میدانید لیکن تعبیر خواب خاطر من
این چنین ست کہ خدائے تعالے شمارا متابعت رسول خدا علیہ اکمل الصلوۃ و افضل التحیات ظاہر و
باطن کمال نصیب کردہ است کہ یک سر تفاوت نیست اللہم ارزقنا متابعۃ النبی صلے اللہ علیہ وسلم ومتابعۃ
الشیخ رحمۃ اللہ تعالے بفضلک یا ارحم الراحمین و حضرت قبلہ من قدس سرہ میفرمودند کہ در زمان
سابق سالکان را استعداد بسیار بود کہ ہمیشہ صائم الدہر میبودند و اکنون سالک را باید کہ طعام
خورد و روز و شب در مجاہدہ باشد تا با درجہ مشاہدہ حاصل شود و روزہ ندارد و دائما کہ در روز

خشکی شود بعده سودا پیدا شود واز نماز و روزه رمضان شریف واز جمیع احکام شریعت باز ماند که عقل مسلوب شود واز سبب خشکی دماغ و مناسب این حکایت فرمودند که درویشی بود خدایا و روزه دائم شروع کرد بغیر اجازت ما بعد از چند روز او را سودا پیدا شد واد ویه از حکیمان کنانیدم به نشد بعدهٔ او را در بند کردیم هیچ سود نکرد واز نماز و روزه رمضان مبارک واز جمیع احکام شریعت باز ماند درین زمان استعداد کم ست بموجب همت کار باید کرد بعد ازان فرمودند که حضرت گنجشکر رضی الله تعالی عنه در آخر عمر فرمودندی که اگر قلت طعام بسیار نه کردمے خوب و بهتر بودے که از سبب قلت طعام مرا ضعف رسیده است که در عبادت قوت استادن نمانده است حضرت قبله من مے فرمودند که اگر شخصے سید نباشد و گوید که من سیدم مسلمانان را ادب کردن واجب بلیت ادب تاجے ست از لطف الٰهی و بنه بر سر برو هر جا که خواهی و مناسب این حکایت فرمودند یکی سید بود مشهور و دیگر سید که می آمد واو را میگفت تو سید نیستی بزرگے دیگر که حضور نبی صاحب بود صلے الله علیه وسلم همرهی آن سید دیگر کرد و گفت که تو سید نیستی بعده او را زیارت نبی صاحب صلے الله تعالی علیه وسلم موقوف شد آن بزرگ حیران شد و پریشان و مضطرب ماند و بسیار گریه زاری میکرد بعده او را زیارت رسول خدا صلے الله علیه وسلم حاصل شد رسول کریم بزرگ را فرمودند اگرچه او سید نبود ترا ادب کردن واجب بود که نام من بر سر خود نهاده بود و حضرت قبله من قدس سره میفرمودند که در حدیث وارد ست الحق مُرٌّ یعنی کلمه حق گفتن تلخ است کسے را نباید گفتن مگر کسے را که معتقد باشد او را هم کنایتهٔ باید گفت نه صراحةً و نه امر باید کرد واگر امر کردن ابا میکند گناهگار شود و کنایت ابلغ ست از صریح از فقیران یکروز شخصے در خدمت حضرت قبله من عالمیان قدس سره عرض نمود که از سبب فاقه بسیار فقیران میروند و حضرت فرمودند اگر فقیران میروند مرا غم نباشد بعده فرمودند که پیران ما فرمودند درویش را شب فاقه نعمت ست و بسیار غنیمت باشد کما لَیْلَةُ الْفَاقَةِ لِلْفَقِیرِ لَیْلَةُ الْمِعْرَاجِ شکر باید کرد لختی سخن در وفاداری اهل الله و بیوفائی دنیا داران و فنا حضرت قبله من قدس سره فرمودند که دوستی اهل الله در هر دو جهان بکار آید و دوستی دنیا داران اختیار نیست بعده مناسب این حکایت فرمودند که در لیه بزرگے بود محمد نام از قوم آهنگران پسران او چهار بودند بعد از وصال او به حسن خان جکانی یک پسر او آشنائی بگرفت و معتبر او شد روزے حسن خان مذکور بزرگزاده را بکشت و او را در ناله که نزدیک لیه بود بینداخت و نیز فرمودند که بها ولخان کوچک

درگردن خود داسن انداخته عرض کرد که دعا فرمایند که حقتعالی محمد یعقوب را پسری دهد بعده باو
چنان معامله کرد که قرا و هم معلوم نیست و نیز میفرمودند که بنده از بنده عیب یا تقصیر بیند او را خراب
کند حقتعالی از تقصیرات و گناهان بنده خود بیند از توبه نمودن به بخشد چنانچه کفر اکبر الکبائر ست اگر کافر
یکبار گوید لا اله الا الله محمد رسول الله همه گناهان او صغیره و کبیره حقتعالی به برکت کلمه شریف بیامرزد
شیخ سعدی رحمة الله تعالی گوید **بیت** بحمد الله آن کس مسلمان شد ٭ اگرچه گدا بود سلطان شد
و نیز میفرمودند که دور بودن از صحبت دنیا داران سلامتی ست در قرب ایشان هلاکت جان ست
و این مصراع نیز میفرمودند ٭ قرب سلطان آتش سوزان بود ٭ و هم فرمودند **هندی** جنین حاکم آوی ستدا
وساہ نگرین تلدا ۔ و حضرت قبله من قدس سره العزیز میفرمودند **هندی** ستی جی نه چڑهی جی جی چڑهی
مول نہ موڑے ۔ یعنی در راه خدا مردانه باید تا دم گور در فرمان خدا و رسول خدا محکم باید بود و از
نفس و شیطان دور باید بود که دشمن اند شرار که بخوبی می آیند و حضرت قبله من قدس سره العزیز
میفرمودند که بزرگی بود کامل او را خبر کردند که یکی از مریدان شما در فساد و فنا د و ارتکاب مناهی نموده
چون از بزرگی برای زیارت آمد شیخ او را گفت هرچه کنی در حجره ما یان کن که درویش را صفت ستاری
و پرده پوشی باشد و حاضران مجلس را گفت فاتحه بخوانید که در ما تقصیر ست که این یار ما در فساد
افتاده است و هم فرمودند عالمی مدرس بود چون سبق شاگرد او ناغه کردی او را گفتی که از ما چه تقصیر
واقع ست که سبق ما ناغه کردی **بیت** آخر کم از آنکه گاه گاهے ٭ آئی بما کنی نگاهے ٭ و نیز
میفرمودند که شخصی در حوالی بیتهه رهبو دیر گاؤ خود ظلم کرد گاؤ بزبان فصیح گفت که حق تعالی مرا برای
ظلم نیافریده است بلکه برای عبادت خود موجود کرده است چون آن شخص این سخن از گاؤ خود
شنید از مال و اسباب ترک کرده راه هدایت پیش گرفت و نیز فرمودند هر کسے که گاوان و
اسپان و دیگر حیوانات دارد باید که در دادن آب و کاه کاهلی نکند که روز قیامت پرسیده شود
از خدمت ایشان این حدیث را شاهد آوردند كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهٖ یعنی
هر یک از شما نگهبان ست بر عیال و مواشی خود از خدمت آب کاه پرسیده شود و نیز فرمودند
که یکے حاکم بود در اوچ مبارک شخصے را قدرے مبلغ داده بخدمت حضرت بابا صاحب قدس سره
روانه کرد آن شخص چون نزدیک بابا صاحب رسید مبلغ نذر واله را قسمت کرد نصف نزد خود
نهاد و نصف دیگر پیش بابا صاحب برد بابا صاحب او را دید تبسم کرده فرمود که خوب قسمت برادر که وی آن
شخص شرمنده شد و باقی مبلغ آورده پیش بابا صاحب نهاد و توبه کرده مرید شد و مجاهده پیش گرفت چون عقیده او

Marfat.com

صاف دیدند حضرت بابا صاحب او را خلافت داده روانه بسوے سیستان کردند الحمد لله علی ذلک
و حضرت قبله من میفرمودند که خانقاه حضرت اورنگ آبادی قدس سره زاده در بودند هر دو در نوبسنگار
نشسته بودند هر حاجتمند که مے آمد او را هر حاجت که بودے نوشته بدادے و نیز فرمودند که مهر مبارک
حضرت اورنگا آبادی دو عدد بود بر یکے مهر این سجع مبارک بود (ذکر مولیٰ ز همه اولیٰ) و بر دیگر
دیگر مهر مبارک این سجع بود (ای نظام در رعایت دلها بکوش دین را بدنیا مفروش) چنانچه محبوب
الٰهی قدس سره میفرماید که مراد در واقعه این بیت داد بیت میکوش که راحتے بجانی برسد
یا دست شکسته بنالی برسد ٭ دیگرے خوش گفته بیت دل بدست آور که حج اکبر ست
وز هزاران کعبه یکدل بهتر ست ٭ و حضرت قبله من قدس سره میفرمودند که مریدان حضرت قبله عالم
قدس سره العزیز را عجب ترک دنیا بود و از صحبت دنیاداران تمام نفرت داشتندی مناسب این حکایت فرمودند
که یکی از مریدان حضرت قبله عالم قدس سره در حوالی احمدپور میبود عالم بدرس و عیال دار و گذران او بعسر بود روزے
حضرت قبله عالم قدس سره در خانه او تشریف آوردند و او را فرمودند که ترا دهها و لنگان روزینه معین کنانیم عالم
جواب داد که اے قبله عالم من از حق تعالیٰ روزینه با معین کنانید زیرا که فقیر را بر دروازه توانگر رفتن ذلت
است چنانچه در حدیث وارد ست اِذَا رَاَیْتَ الْاَمِیْرَ بِبَابِ الْفَقِیْرِ فَنِعْمَ الْاَمِیْرُ
وَاِذَا رَاَیْتَ الْفَقِیْرَ بِبَابِ الْاَمِیْرِ فَبِئْسَ الْفَقِیْرُ اللّٰهم ارزقنا غنا القلب آخره و حضرت
قبله عالم و عالمیان میفرمودند که دنیاداران گرسنه اند سیر نشوند و مناسب این حکایت فرمودند که تیمور سلطان غدیری
از خزانه پر یافت چهل روز آن خزانه را بر گاوان و اشتران مے آوردند کسے گفتش اکنون خزانه بسیار یافته تیمور
سلطان جوابش داد و گفت که این خزانه کم ست این سخن دلالت بر حرص کند نه بر قناعت چنانچه
شیخ سعدی رحمة الله تعالیٰ گفته است بیت گدا را کند یکدرم سیم سیر ٭ فریدون به ملک عجم نیم سیر ٭
بیت گفت چشم تنگ دنیادار را ٭ یا قناعت پر کند یا خاک گور ٭ و حضرت قبله ام قدس سره میفرمودند
که سیر آخر شده که گفته است الله بس و ماسوی الله هوس بعده این بیت خواندند بیت هر یک
ز کف زمانه دریا شغفی ٭ ولیشان زده کف که حسبنا الله کفی ـ الحمد لله رب العالمین تحنی تحز
در خدمت مسجد او فنا و حضرت من قدس سره فرمود که شخصے مضطر و پریشان و تمام غریب بود و هر روز
در مسجد سبوها پر کرده منادی دادے بعد از چند مدت حق تعالیٰ روزی او فراخ کرد چنانچه بعنا مالک و املاک شد
و نیز فرمودند که شخصے در ده دیگر پیر بود و زن او هم پیر بود و زن او هر روز دو سبو در مسجد پر کرده نهادے
بر این نیت که حق تعالیٰ او را اولاد دهد بعد از چند مدت او را دو پسر داد یک را نام عیسےٰ و دوم را موسیٰ

بود و نیز فرمودند که زنے هندو هر روز در مسجد علی الصباح جاروب کردے برین نیت که
پروردگار دختر مرا شفا دهد که دختر او را پای شل بود بعد از چند ایام خدای تعالی دختر او را
شفا داد و صاحب اولاد شد و نیز حضرت قبلهٔ من قدس سره میفرمودند که مدار جمله اعمال بر نیت
نیک ست و مناسب این حکایت فرمودند که هندوی بود از یکی مسلمان قرض خود طلب کرد
مسلمان منکر شد و گفت بر تقویم من بدست خود خط بکش مسلمان بدست خود خط بر تقویم بکشید این معامله
بود بوقت ظهر که جناب در مسجد سفید که در شهر تونسه مقدسه بود بخدمت میان صاحب ایستاده ایم میان
حسن علی قرآن را میخواندیم و این معامله دیدیم چون وقت شام رسیده آن شخص کو یک پسر
داشت پسر او را گاوی شاخ زد و شکم او دریده شد بمرد و نیز قبلهٔ من میفرمودند که یک هندو
نه روپیه مسلمانی یا فتنی داشت هژده روپیه به فریب دروغ بگرفت بعد از چند روز
نه گاوان آن هندو دزدان بردند گویند هر یک گاؤ بقیمت بیست روپیه خواهد بود در بها
رفت و هندو اقرار کرد که شامت آن نه روپیه است که بدغا بازی گرفته ام و هم قبلهٔ من
قدس سره میفرمودند که هندیان همه بهشتی بودندے اگر ایشان از فریب کفر نبودے و افغانان همه بهشتی بودندے
اگر ایشان از حسد نبودے و روزے بعضے مردمان در مغرب گفتگو کردند شخصے در حضور آمد گفت که مردمان گفتگوئے
نالایق میکنند خود فرمودند که بیفایده سر میخورند که بغیر ذکر خدا و رسول همه سر دردیست چنانچه در
قرآن شریف قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ چنانچه قصه حضرت ابوسعید
که چون آیت مذکور میخواند او را جذب پیدا میشد و او ستاد او را گفت که از آن کلمه بیرون آمدم
با این کلمات که مشغولی کند و مراد از آن کلمه الله است و مراد ازین کلمات علم تفسیر حدیث و دیگر علوم ظاهر
است و نیز فرمودند هندی موڑ نه سگهان موڑ لکھیا لوح قلم دا نیز این بیت فرمودند بیت
دارم خطا ما کردی چو جرمی + بلی کریمی و آمرزگاری ـ و حضرت قبلهٔ من قدس سره میفرمودند که دنیا
داران در ماه رمضان شریف روزه ندارند گویند که ما را خشکی میشود و نیز میفرمودند که این سخن از گمراهی
نفس و شیطان ست و اگر نه دنیا داران را همه چیز موجود میشود اگر تابستان را زمستان کنند و زمستان را تابستان
کنند این چنین قدرت دارند بعده میان عثمان فقیر در خدمت عرض کرد که غریب نواز بنده هر او وقت
که از حد ... اول تا اینجای تونسه شریف رسیدیم هیچ کس را ندیدیم که روزه ماه مبارک رمضان را روزه و تراویح
گذارده باشد بجز اینجا که از برکت شما درویشان روزه میدارند و تراویح میگذارند حضرت
قبلهٔ من قدس سره در جواب فرمودند که چون مسلمانان اعمال حسنه را ترک کرده اند حق تعالی بر ایشان

کافر ترا مسلط کردہ است و نیز عثمان مذکور عرضداشت کرد کہ غریب نواز من چون بندہ در کشتی سوار شدہ بود در کشتی صد یا زیادہ مردمان بودند هیچکس روزہ دارندہ ندیدم مگر یک طالب العلم روزہ دار بود و نیز در احمد پور بسیار مردمان روزہ میدارند و محتسب امر معروف و نہی منکر میکنند فرزندنا کہ در انجا برکت اسلام ست و حضرت قبلہ من قدس میفرمودند اَلصَّوْمُ سَیْفُ النَّفْسِ یعنی روزہ داشتن تیغ بتیرست کہ نفس را میباشد و ہم حضرت قبلہ من قدس سرہ میفرمودند کہ درین زمان مردمان در گوشت و پوست یکدیگرا افتادہ اند و یکدیگر را میباشند و از صحبت این چنین مردمان گوشہ باید گرفت کہ در صحبت ایشان فساد میشود نہ صلاح و نیز فرمودند کہ قطاع الطریق آنکسانند کہ بخدا رسیدن نمیدہند و با ہوا و ہوس و شہوت ترا بیندازد و مبتلا کنند و راہ دین ترا قطع میکنند چنانچہ در حدیث آمدہ است اِذَا اَحَبَّ اللّٰہُ عَبْدًا اَبْصَرَ بِعُیُوْبِ النَّفْسِ حدیث دیگر اِیَّاکُمْ وَصُحْبَۃَ الْاَغْنِیَاءِ حدیث دیگر فِرُّوْا مِنْھُمْ کَمَا تَفِرُّوْنَ مِنَ الْاَسَدِ و حضرت قبلہ من قدس سرہ فرمودند کہ بدبخت آن آدمی ست کہ خود را از ہمہ نیکبخت داند و بہتر آنست کہ خود را از ہمہ بد و گناہگار شمارد و مناسب این حکایت فرمودند کہ در زمانہ حضرت بایزید بسطامی رحمۃ اللہ تعالیٰ بندش باران شد و مردمان برائے استسقاء در صحرا رفتند و نماز بخواندند و باران نبارید مردمان گفتند کہ از شامت مردم بد باران نبارید حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمۃ اللہ تعالیٰ گفت کہ بدترین مردمان من ہستم ازینجا میروم خلق در پائے ایشان افتادند و گفتند کہ بغیر شما ما چگونہ باشیم و نیز میفرمودند کہ ہر کہ خود را از ہمہ کس کم داند او محبوب و مقبول حقتعالیٰ باشد **بیت** خود ستائی پیشہ شیطان بود ❊ ہر کہ خود را کم زند مرد آن بود ❊

لحنتی سخن دران او فتاد کہ نصیب ہر کس در ازل شدہ است و حضرت قبلہ من قدس سرہ العزیز میفرمودند کہ عورتی نزد من آمد و گفت کہ من سیوم روز خواہم مرد مرا مویز منقی بدہید کہ وقت مردن خواہم خورد و بعدہ حال او پرسیدم ہمچنان شد کہ آن زن گفتہ بود و ہم فرمودند کہ میان ابراہیم برادر پیر روز محمد کہانی بطرف من آمدہ و بوقت رفتن باز بازگردم بر آمد و رخصت میکرد من او را گفتم کہ اے ابراہیم امروز چیست ترا کہ باز باز رخصت میکنی گفت ندانم کہ بار دیگر نصیب شود یا نہ ہمچنان شد کہ او در خانہ خود رفت و بمرد و نیز فرمودند کہ پدر کہ ابراہیم ست آنچنان بود و لیسر او کہ نور محمد ست رہزنی میکند و مال مردم میخورد و ہم فرمودند کہ دیگر شخصے از قوم بزدار بود کہ پیش من آمد و گفت کہ من امروز خواہم مرد طارد عیہ کہ وقت مردن باید خواند تلقین کنید من

او را کلمهٔ شهادت تلقین کردم هم از روز بمرد که گفت و در خانهٔ خود دو قریه مندرانی که نزد کوه
است رسیده بود که جان تسلیم بحق نمود بعده این آیت را بر زبان مبارک راندند که ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ لحنی سخن در دنیا او فتاد حضرت قبلهٔ من قدس سره فرمودند دنیا سخت
دشمن است از او دور باید بود و نیز فرمودند که هیچ مفلس دعوای خدائی نکرده است هر که دعوے
خدائی کرد از غرور دنیا کرده است چنانچه غرور شداد و بخت نصر و دیگر فرعون این همه بغرور دنیا
دعوی خدائی کردند حق تعالی ایشان را خراب کرد چنانچه در قرآن شریف مذکور است و نیز فرمودند
معجزهٔ نبی صاحب صلی الله علیه وسلم که بعد از وصال ایشان هیچکس دعوی خدائی نکند لیکن درین
زمان یعنی دعوی کنند نه علانیه حضرت قبلهٔ من قدس سره فرمودند اگر کسی چیزی سوال کند در مذهب
صوفیه کرام حرام است و صاحبزاده میان خیر محمد حیات العلم والعمل الصالح عرضداشت کرد که غریب
نواز بر اسپ مادیانهٔ من سواری کنید فرمودند که بروی سواری نکنیم زیرا که چیزے که بسوال حاصل شود
نزد من حرام است **لحنی سخن** در نیک و بد مردم افتاد حضرت قبلهٔ من قدس سره العزیز فرمودند
که بعضے مردم مظهر خیر اند از ایشان همه چیز خیر ظاهر میشود و بعضے مظهر شر اند از ایشان همه شر
ظهور مے آید مناسب این حکایت فرمودند که یک سید بود نام او رحیم شاه و مقام او در کوهست
و مظهر خیر بود چون در میان مردم جنگ او فتادی و سید مذکور را خبر شدے در میان آمده صلح کردے
و نیز فرمودند سید مذکور مظهر شر بود که در میان مردم جنگ و جدل پیدا کردے و هر جا که فتنه از شر ظاهر شدے
نه خیر و هم فرمودند چنانچه فتح خان ٹوانه مظهر شر است و این بیت فرمودند **بیت** ناسزائی را
چو بینی بختیار ٭ عاقلان تسلیم کردند اختیار ٭ و فرمودند در مصرع اول لفظ تسلیم محذوف است
یعنی چون ناسزائی را بختیار بینی تسلیم کن زیرا که عاقلان از و تسلیم کردند اختیار **لحنی سخن** در ان او فتاد
که چون کسے در معاملهٔ دنیا رفت از هیچکس ملاحظه نمیکند و حضرت قبلهٔ من قدس سره میفرمودند
شخصے بود منصف در نواحی ڈیره غازی خان مرحوم خویشان را نزد خود طلب کرده گفت که از من
رخصت شوید که فردا علی الصباح نابینا شوم و هیچ کس را نشناسم خویشان باو گفتند که چه سبب جواب داد
که مرا فردا علی الصباح رقم حکومت میدهند چون من حاکم شوم از هیچکس ملاحظه نکنم و هم فرمودند که
در ڈیره مذکور شخصے بود منصف او گفتی که چون دنیا داران را غرور دنیا شود حق تعالی را ازین و
سلبت نمیگذارد نعوذ بالله من ذلک و هم شخص مذکور گفتی که چون شخصے بر خدائی خویش
آید ایشان را چنان مسمار و خراب کنند که از ایشان اثر نماند چنانچه مولینا روم قدس الله سره العزیز میفرماید **بیت**

Marfat.com

نقش بالقاش پنجه بیزند سلطان فریش خود بر سیکنده روزی شخصے در خدمت حضرت قبله من قدس سرہ
آمد و عرضداشت کرد که غریب نواز مرا عیال و اطفال دشنام میدهند و خدمت نمیکنند بلفظ در بار
راندند که تکیه حق بکار آید و تکیه غیر بکار نیاید و اگر کسے تکیه بر اعیال و اطفال کند که مرا خدمت کنند
هیچ فایده نمیدهد و مناسب اینحکایت فرمودند که در کوه درک شخصے بود از قوم جعفر سه پسر داشت و هر یک
پسر را هفت هزار روپیه نقد و دیگر اموال اسباب تمامی قسمت کرده بداد برین امید که خدمت من
کنند بعده اورا دیدیم که تمام خسته و لاغر به لباس کهنه چنانچه پاجامه او رقعه بر رقعه دوخته بود و
یک جامه پشمین که او را در هندی کهنی گویند داشت چون لباس او چنین بود از احوال خوراک او پرسیدم
آنمرد گفت که نان جواری و یک آوند پر از آب پیش نهند نان را باب آمیخته کرده میخورم و بعد ازان
فرمودند که مسوخان مرحوم صاحب ملک سنگهڑ بود وقت مردن از عیال و اطفال خود صد روپیه طلب کرد
ایشان جواب دادند که نزد ما یان چیزی نیست که بدهیم و مسوخان حکمرانی کرده بود بعضے گویند که بر
قبر علی اکبرخان مرحوم ولد مسوخان پنج پا وله نقد بردند آن هم آوردند و خرج نه کردند شیخ سعدی
رحمة الله علیه میفرماید بیت برگ عیشی بگور خویش فرست * کس نیارد ز پس تو پیش فرست - و هم
فرمودند که چون وقت وصال شیخ الشیوخ العالم شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله تعالی عنه
نزدیک سید یک پسر ایشان کلید توشه خانه از لانگری طلب کرد و توشه خانه بکشاد و در توشه خانه
بغیر پنج روپیه هیچ چیز موجود نبود آن پنج روپیه بر تجهیز و تکفین صرف کردند بعد ازان فرمودند آن پسر
که کلید طلب کرده بود اولاد او بعسرت باشد و آن پسر که آن کلید طلب نکرده به فرحت حال باشد
سخن دران او فتاد بهر جا که بدعت و بازی باشد خلق بسیار جمع شود و هر جا که کار نیک باشد خلق کم رود
خواجه ذکره الله بالخیر فرمودند که در کار خیر نفس و شیطان مخالف باشند ازبرائے آن خلق در کار نیک
کم جمع شود چنانچه در زمانه نبی صاحب صلی الله علیه وسلم اصحاب کم بودند و کفار بسیار و در بدعت نفس و شیطان
موافق باشند ازبرائے آن خلق در کار بدعت و بازی بسیار جمع شود چنانچه بر مسیلمه کذاب که کار بدعت ناحق
میکرد باندک مدت چند لکهه مردم جمع شدند و او دعوت نبوت کرده بعده او را حضرت ابابکر صدیق رضی الله
تعالی عنه قتل کنانید و ملک نجد را خراب کردند که ملک نجد مبدا فساد است چنانچه در حدیث وارد است
اَلنَّجْدُ قَرْنٌ مِّنْ قُرُوْنِ الشَّیٰطِیْن ونیز فرمودند مذهب وهابیه هم از نجد پیدا شده است
وهم فرمودند که علمائے خراسان فتوی داده اند هر که مذهب وهابیه اختیار کند کافر شد نعوذ بالله
من ذلک از صحبت ایشان دور باید بود که حدیث ست اَلصُّحْبَةُ تُؤَثِّرُ ونیز فرمودند که

التحقی

Marfat.com

درصحبت نیکان نجات دارین ست و درصحبت بدان خرابی دارین **بیت** صحبت صالح ترا صالح کند
صحبت طالح ترا طالح کند **قطعه** پسر نوح با بدان بنشست ؛ خاندان نبوتش گم شد ؛ سگ اصحاب
کهف روزی چند ؛ پی نیکان گرفت مردم شد — روزی این بنده در خدمت حضرت قبلهٔ
عالم قدس سره عرضداشت کرد که حق تعالی محبت خود نصیب کند فرمودند چنان شود انشاء الله تعالی
من این حدیث خواندم که **اَلْکَرِیْمُ اِذَا وَعَدَ وَفَا** خواجه من این بیت بر زبان مبارک
راندند **بیت** پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی — که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی —
لختی سخن در آن افتاد که خضاب کردن ریش را سود نیست حضرت قبلهٔ من قدس سره العزیز
فرمودند که چون ما در دهلی شریف داخل شدیم بر دروازه یک مسجد این بیت نوشته **هندی** وچ آکھین او کچے
کون ؛ کیہین لاوین ملے کون ؛ اول آخر مرنا — موہنہ کالا کہان کرنا ؛ و روزی حضرت قبلهٔ من قدس
سره مولوی صاحب ارشاد محمد عمر ملتانی کتاب صحیح بخاری بیاورد خواجه من فرمود که فهم حدیث بغیر
مجتهد کردن نیست ما را عمل بر قول مجتهد ست نه بر حدیث **لختی سخن در آن افتاد** که دنیاداران وقت
در نزاع و جدال میباشند حضرت قبلهٔ فرمودند که دنیا مثل جیفه است چنانچه بر مردارسگان و شغالان نزاع
میکنند همچنین طالبان دنیا برای حب دنیا نزاع میکنند و یکدیگر را میکشند عاقبت دنیا را همه گذاشته میروند
در مناسب این حکایت فرمودند که چون وقت وفات سلطان سکندر رحمة الله نزدیک رسید اقارب و وزیران
و امرا را طلب کرده وصیت کرد که دست و پای من از کفن برهنه خواهید داشت و حضرت قبلهٔ من قدس
سره العزیز میفرمودند که در برهنه کردن دست و پای اشارت آنست که سلطان سکندر بادشاه
دنیا بود هیچ چیز از دنیا بخود نبرد دست و پا برهنه برفت چون سلطان سکندر بمرد وصیت او بجا آوردند
ازین جا رسم ست که دست و پای پادشاهان از کفن بیرون کنند و نیز قبلهٔ من قدس سره میفرمودند که نماز و
روزه هر کس تواند کرد اما از شهوات برخاستن و ترک لذات گرفتن کاری دیگر ست و ازین باز
آمدن مشکل ست **رباعی** ترا شهوت و کبر و حرص و حسد ؛ چو خون در رگانند و جان در جسد ؛ رضا و ورع
نیکنامان حر — هوا و هوس رهزنان کیسه بر ؛ روزی در خدمت حضرت قبلهٔ من قدس سره مولوی
محمد احسن پسر مولوی عثمان امان الله دایره دین پناه رحمة الله واله عرضداشت کرد که غریب نواز مسلمانان
بعضے مردمان در حق اصحاب کرام سخنان بد و ناسزا گویند و با ما نیز مخالفت دارند فرمودند که اکنون وقت
سکوت و صبر کردن ست که هر طرف حکم کفر ست کسی دیگر عرضداشت که بد مذهبان را خدا تعالی
غرق کند حضرت من قدس سره فرمودند ایشان را حق تعالی هدایت کند و نیز فرمودند که فاعل حقیقی

Marfat.com

و هر کار خفتعالے ست لیکن ادب آنست که کار نیک را بحقتعالے حواله کنند و کار بد را به نفس و شیطان
نه بحقتعالے ز برای ادب این آیت بخوانند رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا
وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ و مولانا روم قدس سره فرمایند مثنوی

از خدا خواهیم توفیق ادب * بی ادب محروم ماند از لطف رب * بی ادب تنها نه خود را داشت بد *
بلکه آتش در همه آفاق زد * از ادب معصوم و پاک آمد ملک * از ادب پر نور گشته این فلک *

نکتی سخن دران افتاد که هر کس مقام و وطن خود را عزیز دارد و حضرت من بر زبان مبارک راندند
که حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِيْمَانِ و وطن دو است فرعی و اصلی فرعی آنست که آدمی در انجا متولد
شده و اصلی آنست که جمیع خلائق و دنیا را ترک کرده در ذات حق محو گردد **بیت** هر کسی کو دور ماند از
اصل خویش * باز جوید روزگار وصل خویش * و نیز فرمودند اژدها پادشاه باشندگان خشکی اند اگر در آب
افتند بمیرند و همچنین حیوانات آبی که اگر در خشکی افتند هلاک شوند **بیت** اگرچه در خشکی هزاران رنگها
ست * ماهیان را با یبوست جنگهاست * و نیز فرمودند که بادیه نشینان اگر در شهر در آیند حیران شوند و اگر
شهری در بادیه رود حیران ماند دیگر بار این بیت فرمود **بیت** یوسف که به مصر پادشاهی میکرد
میگفت گدا بودن کنعان خوشتر * روزے شخصے از اجمیر شریف آمد در خدمت حضرت قبله من عرضداشت
کرد که غریب نواز بنده در خدمت خواجه معین الدین قدس سره هفت روز حاجت خود را عرض
کردم بعد از هفتم روز مرا فرمودند که حاجت تو در سنگهر شریف بخدمت خواجه محمد سلیمان روشن شود
حاجت من این ست که قرض من دوخته گردد مرا بیعت کنید حضرت قبله من او را بیعت کردند
و سه بار سوره مزمل بعد از نماز عشا مداومت کن حق تعالے قرض شما را ادا کند انشاء الله تعالے
برو طرف خانه خود روزے میان علی محمد سپاهی در خدمت حضرت قبله من آمده او را
فرمودند که از لشکر بزداران بچه طور رستی میان مذکور عرضداشت که غریب نواز چون لشکر بزداران
بر من شمشیرها کشیدند صورت شما حاضر کردم دست مبارک شما ظاهر شد و مرا امان داد
حضرت من در جواب فرمودند که مرید را چنین باید در هر حالت حاضر داند و مدد از و طلبد این بیت
فرمودند **رباعی** ناصیه پیر نه تنها ضیاست * بلکه یکے از صفت کبریاست * هر که بدل
دامن پیران گرفت * گنج بقا از ره ویران گرفت * و حضرت من قدس سره میفرمودند
که هر غم و الم که بر آدمیان نازل شود از شامت اعمال هست که ازو صادر شود و اگرنه حقتعالے ظالم
نیست معاذ الله اگر کسی حق تعالی را ظالم گوید کافر گردد و ظالم آنست که در ملک غیر تصرف کند

Marfat.com

وحقتعالی مالک ہمہ اشیاءست ہرچہ خواہد آن کند و نیز فرمودند لَا تَتَحَرَّكُ ذَرَّةٌ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰه
لحنی سخن دران او قتا دکسے راکہ فرزند فوت شود او را بسیار سخت ست مناسب این
حکایت فرمودند کہ روزی در غزای کفار اصحاب بسیار شہید شدند و میّت یک صحابی
یافتہ نشد رسولخدا صلے اللہ تعالی علیہ وسلم حکم کرد کہ میّتان را شکم چاک کنید و در جگر ایشان نظر
کنید میتی کہ در جگر دو سوراخ باشد او را بیارید صحابہ رضوان اللہ علیہم ہمچنان کردند یک میت را
بہمان صفت یافتند در خدمت رسولخدا صلے اللہ علیہ وسلم آوردند اصحاب عرض کردند
یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم از چہ سبب در جگر این صحابی دو سوراخ ست نبی صاحب علیہ السلام
جواب داد کہ این دو پسر فوت شدہ ہست از غم ایشان در جگر این دو سوراخ شدہ و ہم فرمودند
کہ آزار دو رنجش کژدم کسی را نداند کہ او را گزیدہ باشد و ہم نبی صاحب بعد از فوت شدن پسر
خود کہ نام او حضرت ابراہیم رضی بود از چشم مبارک رسولخدا صلے اللہ تعالی علیہ وسلم اشک جاری
شد و این عبارت عربی بر زبان مبارک راند اَلْعَيْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ فِي فِرَاقِكَ
يَا اِبْرَاهِيْمُ چشم اشک میریزد و دل میسوزد در جدائی تو ای ابراہیم صحابہ عرض کردند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تو ما را
منع کردی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند منع نوحہ کردن کردم نہ گریہ نمودن گریہ ہذا رحمۃ اللہ علی قلب ایشان
و ہم فرمودند ہر یک اصحابی از مصطفا و ولی زیادہ ہست و ہم در حدیث آمدہ ست اَصْحَابِیْ کَالنُّجُوْمِ
بِاَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ اصحاب من مثل ستارگانند بہر کدام اقتدا کنید راہ یابید لحنی سخن دران او قتاد کہ ہر کس کہ مصیبت رسد
صبر کند و جزع و فزع نکند و اگر نکند بر حق تعالے گوید ترا بہ بلائی دیگر مبتلا کنم کہ مصیبت اول از
تو فراموش شود حضرت قبلہ من قدس سرہ بر مناسب این حکایت فرمودند کہ زنے بود بعد از فوت
شدن پسر خود ہر روز جزع و فزع و نوحہ کردے ما او را منع کردیم کہ ہر روز نوحہ و جزع مکن صبر کن
جواب داد کہ یک پسر داشتم کہ حقتعالے از من ستد اکنون چہ جد از چند مدت بہ بلائی عظیم گرفتار
شد و ہر روز نوحہ کردے کہ از مردن پسر ہیچ یاد نماند و ہم فرمودند کہ یک زن چوڈھوان بود کہ پسر او
فوت شد و ہر روز نوحہ کردے و صبر نکردے بعد از چند روز دیگر بمصیبت دیگر گرفتار شد کہ برادر او
فوت شد و نیز فرمودند ہر کہ صبر نکند او را مصیبت بر مصیبت برسد ہر کہ صبر کند از مصیبت نجات یابد
حقتعالی ورا اجر عظیم دہد خود فرماید اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِيْنَ لحنی سخن دران او قتاد کہ در
حق جل و علا ر در انسان کامل حب سر خود نہادہ ہست و حضرت قبلہ من فرمودند کہ در حدیث
قدسی آمدہ ست اَلْاِنْسَانُ سِرِّیْ وَاَنَا سِرُّہٗ و فرمودند لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ

انسان سر حق ست

دیگربار این بیت فرمودند **بیت** گر نبودی ذات حق اندر وجود * آب و
گل را کی ملک کردی سجود * و نیز فرمودند فِی قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ بَرَکَةٌ وَفِی الْحَرَکَةِ بَرَکَةٌ وَفِی
الْخَیْرَاتِ بَرَکَةٌ وَفِی الْحَلَالِ بَرَکَةٌ و هم فرمودند هر که حرام
خورد رزق او تنگ شود و عاجز باشد چنانچه دزدان همیشه خوار باشند و حضرت قبله من قدس الله
سره العزیز از شخصے پرسید چه قدر علم خواندی او جواب داد که طب خواندم حضرت قبله این بیت
خواندند **بیت** طب زنبی جوئی که طب النبی * سازوت از جمله علل اجنبی * **تحتی** سخن دران
اوفتاد که بسیار درویش اند که لباس محفوظ اند حضرت قبله من لفظ مبارک راندند که هر کسیکه
لباس جوگی وغیره دارد انکار نباید کرد که بسیار صاحب معنے اند که خود را از خلق پوشیده
دارند بلکه هر کس را خدمت و تعظیم باید کرد که در حدیث ست مَنْ خَدَمَ خُدِمَ و حضرت
قبله من میفرمودند که از علامات قیامت ست که پسر با پدر در جنگ و نزاع باشد چنانکه پسر فرمان
پدر نباشد ایشان را مبارکبادی کنند که شما را خلاف نیست پس این بیت خواندند **بیت** خبر از
همه جنگ ست و جدل با مادر * پدر را همه بدخواه پسرے بینم * حضرت قبله من قدس سره میفرمودند
هر که شکر حقتعالی کند نعمت بروز زیاده گردد چنانچه خود فرموده است وَلَئِنْ شَکَرْتُمْ
لَأَزِیْدَنَّکُمْ و اگر ناشکری کند مال و اسباب او تمام خراب شود مناسب این حکایت
فرمودند که در کوه در کس سادات بودند و بسیار مال و اسباب داشتند و زکوة ندادندی یکبار
دزدان آمده ایشان را شهید کرده مال و اسباب ایشان تاراج کرده بردند چنانچه بهصد راس خر بردند و
دیگر گاوان بسیار بردند چنانچه یک دزد و صد و بیست گاو حصه آمده بود تا به آنجا به قیمت
هشتر ده نوزده روپیه میفروشند و هم فرمودند سیدے پسر را حواله معلمے کرد و گفت که این پسر ما را
قرآن شریف ختم بکنانید و تعلیم کنید چون معلم پسر سید مذکور را کلام الله ختم کنانید او استاد را
یک بز داد تمام لاغر که آن بز در راه بمرد و در خانه او استاد نرسید **تحتی** سخن دران اوفتاد
که اولیا را قدرت هست چیزیکه از حقتعالی خواهند یابند و حضرت قبله من قدس سره مناسب این حکایت
فرمود که سالے بندش باران در کوهستان شد خلق الله پیش صاحبے آمده عرض داشت کردند
که مال ما از سبب گرسنگی و عدم گیاه که باران نبارد میرود ولی خدا جواب داد که مقصود شما باران
ست یا گیاه سبز گفتند مقصود ما گیاه سبز ولی خدا دعا کرد که حق سبحانه قادر ست که بغیر باران
گیاه سبز رویاند چون علی الصباح مردم از خواب بیدار شد دیدند که بر همه دشت و کوه گیاه سبز

Marfat.com

رو ئیدہ از ان وآن ولی را لقب غر فنین نہادند و در زبان افغانی غر کوہ را گویند و نثین گیاہ سبز را گویند ونیز اولاد آن ولی بہمین لقب مشہور ست وہم فرمودند کہ ہرچہ اہل اللہ بامر حق سبحانہ وتعالی کنند عامہ را در فہم نیاید چنانچہ فعل حضر علے نبینا وعلی آلہ وعلیہ الصلوٰۃ والسلام ہرچہ کرد بامر حقتعالی کرد وحضرت موسی علی نبینا وعلیہ السلام باوجود مرتبہ نبوت ازان بیخبر بود چنانچہ مولینا روم قدس سرہ میفرمودند **مثنوی** آن پسر راکش خضر ببرید حلق ۞ سر آنرا در نیابد عامہ خلق ۞ آنکہ از حق یافتہ وحی وخطاب ۞ ہرچہ فرماید بود عین صواب ۞ آنکہ جان بخشد اگر بکشد رواست ۞ نایب است و دست او دست خداست ۞ فہم موسیٰ باہمہ نور و ہنر شد ازان محجوب تو بی پر مپر ۞ بندہ جامع ملفوظ در خدمت حضرت قبلہ عالم خود قاری کتاب مثنوی شریف بود چون قصہ بادشاہ یہود وفریب وزیر وبہ قوم انصاری شروع شد فرمودند کہ نفس سخت دشمنی ست کہ وزیر وفریب نفس خود را ہم خراب کرد وقوم انصاری نیز بفریب او خراب شدند تا الحال خرابی در ایشان باقیست بعدہ این بیت فرمودند **بیت** نفس را سر کوب دایم خوار دار ۞ تا توانی دو دش از مردار دار ۞ بعدہ فرمودند کہ وزیر پادشاہ را گفت کہ دست وگوش مرا ببر بینی مرا بشگاف پادشاہ ہمچنان کرد بعدہ وزیر را در قوم نصاری فرستاد وبفریب نفس وشیطان ہمہ قوم نصاری را خراب ساخت نعوذ باللہ من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا وحضرت قبلہ من قدس سرہ فرمودند کہ وزیر بفریب نفس وشیطان دست وگوش ببرانید و بمرد چنانچہ شخصے دیوان اللہ ساونت مل کہ ناظم ملتان بود تفنگچہ زد وبکشت آنرا ہم بکشتند وہم فرمودند چنانچہ شخصے غلام مصطفے خان ملتانی را شمشیر زد و او را حق تعالی امان داد و شمشیر زنندہ را بکشتند وہم فرمودند حیات خود را ہر کس دوست میدارد ولیکن چون نفس غالب شد بہ فریب او خود را بکشتند چنانچہ میان علی محمد احمدانی کہ عالم بود در شکم خود کارد زد و بمرد ونیز فرمودند بسیار زنان در چاہ ویا در گلوے خود رسن انداختہ بمیرند

نفس شیطان زد کرہ بمیاراہ من	رحمتت باید شفاعت خواہ من	نفس وشیطان میزند راہ ترا
تا بیندازند اندر چاہ ترا	استعیذ اللہ من شیطانہ	قد قدا ہلکناہ من طغیانہ
ای خدائی پاک بے انباز ویار	دستگیر وجرم ما در گذار	یادہ ما را سخنہائے دقیق
کہ ترا رحم آور دانے ای رفیق	ہم دعا از تو اجابت ہم ز تو	ایمنی از تو مہابت ہم ز تو
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن	مصلحی تو ای تو سلطان سخن	کیمیا داری کہ تبدیلش کنی

Marfat.com

گرچہ جوئی خون تو نیلش کنی
آب را ہم خاک را برہم زدی
با ہزار اندیشۂ شادی و غم
پردہ از خویش پیوند و سرشت
وآنچہ ناپیدا است مسند میکند

این چنین مینا گریہا کار تست
زآب و گل نقش تن آدم زدی
باز بعضے را رہائی دادہ
کردہ در چشم او ہر خوب و زشت

این چنین اکسیرہا اسرار تست
نسبتش دادی بجفت و خال و عم
زین غم و شادی شادی دادہ
ہرچہ محبوب تست او رد میکند

لحنی سخن دران افتاد کہ الفاظی حق تعالی ہمیشہ دیگر ہمہ
چیز را فنا است حضرت قبلۂ من قدس سرہ برزبان راندند کہ چندین کسان صاحب علم درجیاے
ما رفتند چنانچہ میان سراے کہ اورا دوم بادشاہ گفتندی ومسو خان مرحوم و دیگر حسن خان
جسکانی وحیات خان جسکانی و دیگر بسیار کس رفتہ آنگاہ این آیت بخواندند کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ
اِلَّا وَجْهَهٗ و ہم فرمودند کہ کار ما بہ بدان نیکی کردن ست چنانچہ در حدیث آمدہ است
کَاَحْسِنْ اِلٰی مَنْ اَسَا **بیت** بدی را بدی سہل باشد جزا اگر مردی اَحْسِنْ اِلٰی مَنْ اَسَا
وحضرت قبلۂ من قدس سرہ را شجع مہر مبارک این بود **سجع** سلیمان سرفراز ز نور
محمد ست و دیگر دعائی کہ حضرت قبلۂ من قدس سرہ بعد از نماز فرض ستہ بار دست بردشتہ
این دعا میخواندند اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لَنَا بِالْخَيْرِ وَاخْتِمْ لَنَا بِالْخَيْرِ وَاجْعَلْ عَوَاقِبَ اُمُوْرِنَا
بِالْخَيْرِ ودست مبارک ہر سہ بار بر روئے مبارک میگردانید لیکن بعد از الحمد و اخلاص دعائے
مذکور میخواندند وحضرت قبلۂ من قدس سرہ فرمودند کہ در شرع اگر عین نباشد شر ست ونیز
فرمودند اَللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ
مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ
ونیز فرمودند کہ حضرت ابراہیم ع تکیہ بر حق تعالی کرد بر و نار باغ شد وحضرت یوسف ع
اعتماد بر غیر کرد چندسال در زندان بماند حضرت سلطان المشایخ فرمودند کہ شیخ الشیوخ العالم
فرید الحق والدین قدس سرہ را مرض حادث شد خواست کہ گامی چند بروند عصا بگرفت روان
شد چند گام برفت عصا را از دست بینداخت چنانچہ اثر غم بر پیشانی مبارک ایشان معائنہ شد
پرسیدند کہ چہ بود کہ عصائے از دست بینداخت فرمودند کہ ما را عتاب کردند کہ تکیہ بر ما کردی
ونیز فرمودند کہ حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ وحضرت قبلۂ من قدس سرہ
میفرمودند کہ خدا رازق مطلق ست کہ سیمرغ را چہل فیل ہر روز روزی دہد در کوہ
قاف چنانچہ شیخ سعدی قدس سرہ گفتہ **بیت** چنان پہن خوان کرم گسترد کہ سیمرغ در قاف

روزی خورد ٭ و مبشر سو دند و گفتند کہ تماشا بینی آدم و نیز فرمودند شخصے ابلیس را دید و گفت کہ
مردمان را خراب کنی ابلیس گفت من مردمانرا خراب نکنم بلکہ مردمان زنان را خوار کنند کہ
بروئی ایشان بوسہ دہند و بسبب خیال بد مردم بگدیگر شوند من کجا باشم بعد ازان این
بیت فرمودند **بیت** اگر نیک بودی ہمہ فعل زن ٭ زنان را مزن نام بودی نہ زن ٭ و نیز
فرمودند **بیت** در رفع حجب کوش نہ در جمع کتب ٭ از جمع کتب نشود رفع حجب ٭
میان غلام رسول نبیرہ میان صاحب نور محمد نار والہ قدس سرہ در حضور عرض کرد کہ رفع حجب
پیر کند یا نہ حضرت قبلہ قدس سرہ فرمودند کہ رفع حجب حق تعالی کند با مداد پیر و این بیت
بر زبان مبارک راندند **بیت** آنکہ تیر زد بدیک نظر از شمنش دین ٭ طعنہ زند بر دو صد سحر و چلہ
پیر چلہ ٭ و نیز فرمودند کہ حضرت امیر خسرو گفتہ **بیت** چون مدد مرا پیر گشت یار ٭ نیست مرا حاجت
پروردگار ٭ و حضرت قبلہ من قدس سرہ فرمودند کہ اولیا عین ذات حق اند و ہدایت در
دامن ایشان بستہ است و توجہ ایشان توجہ ذات حق ست و نیز فرمودند کہ اللہ اللہ ہرکس
گوید لیکن گفتن اولیا تاثیر دارد **بیت** عام میگویند ہر دم نام پاک ٭ این اثر نکند چو نبود
عشق پاک ٭ و نیز فرمودند کہ حضرت اصم قدس سرہ چیزے نخواندہ بود لیکن مریدانرا این دو
چیز وصیت کردی اَلطَّاعَۃُ لِلّٰہِ وَالْیَاسُ عَنْ خَلْقِ اللّٰہِ و نیز فرمودند کہ اولیا عین حق اند
قطعہ آنانکہ بنظر خاک را کیمیا کنند ٭ سگ را ولی کنند مگس را ہما کنند ٭ آیا کہ چشم را
بدو صد حیلہ والتماس ٭ آیا بود کہ گوشہ چشمی بما کنند ٭ و نیز فرمودند در حدیث
شریف آمدہ یَاْتِیْ زَمَانٌ یَقْرَءُوْنَ الْقُرْاٰنَ وَیُصَلُّوْنَ الصَّلٰوۃَ وَلَیْسَ فِیْ قُلُوْبِہِمْ
اِیْمَانٌ بیاید زمانی کہ خوانند قرآن را و خوانند نماز را و نباشد در دل ایشان ایمان درین وقت اگر گوشہ گیرد از خلق سلامت ماند چنانچہ در زمانہ
سابقہ نیکمردم از خلق گریختہ در غارہا گوشہ گرفتہ بودند و نیز فرمودند کہ درین وقت اگر خانہ کس را
آتش بسوزد و برای کشتن ہرگز نباید رفت کہ صاحب خانہ دعوی کند کہ این شخص خانہ مرا آتش
زدہ و دیگر فرمودند کہ در فہرست نفحات الانس اسم شش صد مرد و دوازدہ زن آوردہ ہمہ
کامل مکمل اند مگر یک مرد اسم او از دیوان نقل کردہ کہ با تابک محمد آشنائی داشت و حضرت خواجہ
فرمودند یکی از مریدان مولینا صاحب قدس سرہ یکی از توانگران آشنائی داشت روزے برای دیدن
مولینا صاحب آمد مولینا صاحب فرمودند کہ این مردم کدام ست خادم گفت فلان مرید ست
مولینا فرمودند این پیش ازین آدم بود اکنون بی آدم شدہ است بعدہ حضرت قبلہ من عالیشان قدس سرہ

Marfat.com

این بیت فرمودند **بیت** هرچه دین علم است از اثر صحبت ٭ ورنه کجا یافت بید بهای نبات
ونیز فرمودند که طریقه خاصان آنست که خود را از خلق گناهگار تر دانند ونیز فرمودند که نیک آدمی
آنست که خود را از گناهگار زیاده داند وبد آدمی آنست که خود را از همه بهتر داند روزی حضرت
قبله من قدس سره بنده را در خلوت پیش خود طلبید و فرمودند باید که حوصله کنی وپیوسته مشغول بطاعت
وعبادت حق تعالی باشی وبعده این آیت برزبان مبارک راندند اِنَّا لَا نُضِیْعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ
عَمَلًا ونیز به تشریف اجازت خاص مشرف گردانید الحمد لله رب العالمین در فوائد شریف
آورده است که حسن علی سنجری رحمة الله تعالی که بنده را محبوب الهی قدس سره پیش طلبید و فرمود که پیوسته
بطاعت وعبادت مشغول باش وبا ورا د وادعیه بمطالعه کتب مشغول باشی بیکار نباشی آنگاه
به تشریف خاص مشرف گردانید کلاه وورع وخلعت عطا فرمودند الحمد لله رب العلمین ونیز سلطان
المشایخ قدس سره این بیت فرمودند **بیت** با عاشقان نشین وهمه عاشقی گزین ٭ با هر که نیست عاشق
کم شو با ن قرین ٭ وحضرت قبله من این بیت را بسیار برزبان مبارک راندندی **بیت** بس سال
این معنی محقق شد بخاقانی ٭ که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی ٭ ونیز فرمودند که حضرت قبله عالم
پهاوری رضی الله تعالی عنه در اوائل یک چهری نی داشتند ودر عبادت میکردند ودیگر
هیچ خانه نداشتند چنانچه در سیر الاولیا آورده است که مولینا حسام الدین ملتانی خلیفه سلطان المشایخ
یک چهپری نیم کهنه مختصر درویشانه داشت چنانچه خواجه حکیم سنائی رحمة الله تعالی گوید **نظم**

داشت لقمان سه گز سپنجی وتنگ ٭	چون گلوگاه نائی سینه تنگ	بوالفضولی سوال کرد ازو
چیست اینجا نشستن بدست وسری	بادل سرد گفت چشم گریان پیر	گفت هذا لمن یموت کثیر

ونیز فرمودند که حضرت نوح علیه السلام در عمر خویش یک نی بند استاده کردی تا گرمی خورشید
نرسد چنانچه در کیمیا سعادت مذکور است حضرت نوح علیه السلام یک خانه نیم داشت شخصی گفت
حضرت نوح را که دیگر خانه بنا کنید حضرت نوح علیه السلام جواب داد آنکس را که باید مردن این قدر بس است
ونیز فرمودند که مقصود از علم عمل وهدایت ومحبت باری تعالی حاصل کردنست چنانچه در سیر اولیا
آورده که وقتی که از بعضی یاران او را اتفاق کردند که اجازت تعلم وبحث کردن از سلطان
المشایخ بستانند بخدمت حضرت سلطان المشایخ عرض کردند سلطان المشایخ فرمودند
که چه کنم مرا از ایشان مطلوبی دیگر است وایشان همچون پیاز پوست در پوست اند کاتب
حروف از جواب سلطان المشایخ استنباطی کرده است یعنی مغز ندارند آن مقدار علم که بر

این کار کہ دران شروع کردہ اند حاجت باشد حاصل کردہ اند و مطلوب ازان علم عمل ست
ومحبت باری تعالی کہ بمنزلہ مغزست وآنچہ جز آنست بمنزلہ پوست ست مراد از کار مذکور عمل
ومحبت باری تعالی چنانچہ مولینا جامی قدس سرہ فرماید **رباعی** ای دل طلب کمال در مدرسہ چند
تکمیل اصول و حکمت و ہندسہ چند ۞ ہر فکر بجز ذکر خدا وسوسہ است ۞ شرمے از خدا بدار این وسوسہ چند
بیت عمر تو شد صرف اصول و فروع ۞ ہیچ نیفتا دبا صلت رجوع ۞ روزی بندہ در خدمت
قبلۂ خود عرضداشت کرد کہ قرآن مجید را یاد کنم حضرت قبلۂ من قدس سرہ منع کردند از حفظ
قرآن مجید و نیز فرمودند کہ پیران مریدان را از ہمہ وظائف منع فرمایند جز یک وظیفہ دیگر نگویند
چنانچہ حضرت قبلۂ من رضی اللہ تعالی عنہ این بندہ را در بیداری و خواب گفتہ اند کہ ذکر جانی بسیار
کن کہ سریع الاثر ست و نیز چنانچہ سلطان المشایخ مولینا شمس الدین را فرمودند کہ لب بہ بندی
و در بہ بندی و نیز فرمودند کہ اَلْقُضَاةُ یُفْتُوْنَ عَلَی الْکِذْبِ و نیز فرمودند اِنَّمَا
اَلْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ لُخْتَی سخن در استعداد و توکل و اعتقاد حضرت قبلۂ من قدس سرہ بر
لفظ مبارک راندہ کہ متعلمی بود در لاہور سعد اللہ نام پیش عالمی تعلم کردی بعد از چند روز آن سعد اللہ
وزیر بادشاہ شد روزے سعد اللہ مذکور برائے زیارت اوستاد آمد چند مبلغ پیش اوندر گذرانید
اوستاد گفت تو کیستی گفت من سعد اللہ شاگرد شما ام اوستاد فرمود این مبلغ آوردہ خود بردار
کہ این حرام ست بعد ازان فرمودند کہ زہی استعداد مردمان زمان سابقہ کہ بہ ہیچکس التفات
نکردند بجز اعتماد حق تعالی و در خدمت حضرت قبلۂ من قدس سرہ وقت قیلولہ میان احمد قوال در
جوگ این کافی شروع کرد **ہندی** کرین سیالین دو پہیرے ۞ رنجھیٹیاوی ۞ وسکہ تا گئی ماہیے
دی ڈاکہ دہیرے ۞ جو کجہ کیتا انہان کہیان وے رنجھیٹیاوی ۞ کرین سیالین دوپہیرے ۞ رنجھیٹیاوے
وحضرت قبلۂ من بر زبان مبارک راندند ۞ نہ کوئی آوے نہ کوئی جاوے رنجھے کیتی ٹہیرے
رنجھیٹیاوے کرین سیالین دوپہیرے الخ وراگنی جوگ وقت قیلولہ دوست میداشتند
و نیز این ابیات مطلع الانوار میخواندند **بیت** اگر ہمہ عالم ہم آیند تنگ ۞ بہ نشود پائے
یکے مور لنگ ۞ جملہ جہان عاجز یک پائے مور ۞ وائے کہ بر قادر عالم چہ زور ۞ خیز واہان
درام انیست خیز ۞ سوئ فقیہان خدائی گریز ۞ و نیز فرمودند **مصرعہ** ہمان کہ ماندآن را زہی
کز وسازند محفلہا رہ ۞ وحضرت قبلۂ من قدس سرہ العزیز فرمودند کہ روزے پیش قبلۂ عالم
مہاروی رضی اللہ تعالی عنہ این بیت خواندم **بیت** کمال صنعت مشاطہ شمایدہ کہ روے زشت

رازیبا نماید۔ بعدہ قبلہ عالم رح فرمودند کہ از من ہم بیتے بشنوید **بیت** مگو کہ پیر قلندی تاب
عاشقیت نماند شراب کہنہ با مستی دگر دارد۔ وحضرت قبلۂ من قدس سرہ بر لفظ مبارک
راندکہ دو شخص در خدمت باباصاحب قدس سرہ عرض نمود کہ غریب نواز درمیان ما منازعت
مقدمہ فیصل کنید حضرت باباصاحب قدس سرہ خواجہ بدرالدین اسحاق وحضرت نظام الدین
اولیاء را رحمۃ اللہ تعالی عنہما فرمودند کہ شما بروید مقدمہ ایشان فیصل کنید حضرت بدرالدین اسحاق
فرمودند کہ چون آن دو شخص گفتگو شروع نمودند از لطافت تقریر وشیرین کلام ایشان ما را گریہ
آمد پیش حضرت باباصاحب آمدہ عرض کردیم کہ اے غریب نواز ایشان چنان گفتگو کردہ اند
کہ ما را حالت گریہ آمد حضرت گنجشکر فرمودند کہ ایشان ملائکہ بودند کہ برائی تعلیم شما آمدہ بودند حضرت
قبلۂ من بزبان مبارک راندند کہ بلہ شاہ علیہ الرحمۃ چہ خوش فرمودند **ہندی** ہابیل
قابیل آدم ہے کے جائے آدم کس کا جایا۔ ونیز فرمودند **بیت** نفس را سرکوب دایم خوار دار تا
توانی دور شن زمر دار دار۔ ونیز فرمودند چنانچہ حضرت سلطان المشائخ قدس سرہ فرمودند کہ
کہ مردے نفس را دید بر صورت خود بر مصلے خود در خانہ خویش نشستہ متعجب شد کہ بر شکل من
کیست کہ در خانہ من بر مصلے من چہ کند از و پرسید تو کیستی جواب داد من نفس توام باز پرسید
کہ اینجا چہ کنی گفت رنج بودہ ام گفت ترا بخواہم زد گفت زدن این چنین نباشد زدن من خلاف
من باشد این بگفت و ناپیدا شد وحضرت قبلۂ من قدس سرہ میفرمودند کہ سلامتی در ملک
درویش ست دیگر ہمہ ملک دنیا را زوال و خرابی ست حضرت خواجہ حافظ شیرازی خوش گفتہ رحمۃ اللہ علیہ **بیت**
دولتی را کہ نباشد غم از آسیب زوال۔ بی دولتی ہست کہ در صحبت درویشان ست۔ ونیز فرمودند کہ چون
کسے از اولاد بزرگان برائے ملاقات بیاید لازم ست کہ او را تعظیم بسیار باید کرد و پیش او استادہ شود
و تواضع و تعظیم نماید زیرا کہ ابا و اجداد او از قبر خود تا کمر بیرون آمدہ مے بینند اگر کسی ایشان را تواضع کند
خوشدل شوند و مناسب این حکایت فرمودند کہ سجادہ نشین باباصاحب رحمۃ اللہ تعالی عنہ را بزرگے
بر قدم سواری او بوسہ داد کسی آن را گفت کہ چرا چنین کردی جواب داد کہ ہمہ بزرگان در پشت و پناہ اولاد
خود آیند مرا واجب بود تعظیم کردن آن را ونیز قبلۂ من قدس سرہ بخدمت صاحبزادہ خواجہ محمود صاحب
رحمۃ اللہ علیہ عرض نمودند کہ تکیہ ایمان و دین و دنیا و دو جہان من حضرت قبلہ عالم و شما ہستید
دعا خیر فاتحہ فرمایند کہ حقتعالی این غلام را شفا کاملہ نصیب کند ونیز در خدمت حضرت قبلہ عالم رفتہ
دعا طلبے کنید کہ بکرم و فضل خود نظر کنند نہ بر اعمال ما کہ این بندہ را تکیہ در دو جہان بر ذات شماست

نہ بر دیگری بعدہ این بیت بر زبان مبارک راندند بیت ہر قوم راست راہی دینی و قبلہ گاہی ٭ من
قبلہ راست کردم بر سمت کجکلاہی ٭ و نیز فرمودند کہ اگر غلام را عارضہ پیری نبودے دشل رعنان برپدہ
زیارت حضرت قبلہ عالم و شما کردمی چکنم کہ غلام را طاقت در بدن نماندہ کہ ضعف کمال ست این بیت
فرمودند **بیت** جوانی شد و زندگانی بماند ٭ جہان کو ممان چون جوانی بماند ٭ جوانی بود خوبی آدمی
چو خوبی رودکی بود خرمی ٭ و حضرت قبلہ من بر زبان مبارک راندند **ذکر ہندی** ہتھون تونس
اون تو ہین ظاہر تو ہین باطن تو ہین فی السماء الٰہ و فی الارض الٰہ چنانچہ در قرآن مجید آمدہ **ھُوَ**
الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاہِرُ وَالْبَاطِنُ و نیز مولینا جامی قدس سرہ فرمودند کہ ہمہ قوی بہتختی
و حضرت قبلہ من قدس سرہ این بیت را بر زبان مبارک راندند **بیت** بندہ پیر خراباتم کہ لطفش
دائم ست ٭ زانکہ لطف شیخ و زاہد گاہ ہست گاہ نیست ٭ روزے در مجلس حضرت قبلہ صاحب قدس
سرہ پیر بخش قوال کہ صاحب درد و سوز بود این کافی شروع کرد **دوہڑہ** کرین سیالین دے وچہ رانجھیا
ماہیا ٭ ناکوئی آوی ناکوئی جاوے ہیر رانجھن لائی ڈیرہ ٭ عشق رانجھن دے گہائل کیتی میان سکہ
گئی دکھ ہیرہ ٭ حضرت قبلہ قدس سرہ را گریہ چنان غلبہ کرد کہ مروارید اشک از چشم مبارک بر
مژگان عقد گہر میگشت و شبنم وار بر گل رخسار میریخت حضرت من اشک خود بسر رومال میگرفت
و باقی درویشان صاحب درد کہ در حضور حاضر بودند گریہ بسیار کردند و حضرت قبلہ من فرمودند کہ
افعال نیک از حق تعالی ست و افعال بد از نفس و شیطان ست و نیز روزے در مجلس حضرت قبلہ قدس
سرہ حاضر بودم کہ مولوی سرفراز ڈیرہ شمالی والہ شخصی را در حضور فرستاد و عرضداشت کرد کہ دو
شخص نزد مولوی موصوف امانت نہادہ بودند اکنون مولوی را مدعیان مواخذہ کردہ
اند دعا فرماید کہ حقتعالی ورا از شر ایشان امان دہد حضرت قبلہ من فرمودند کہ حضرت باباصاحب
قدس سرہ فرمودہ کسیکہ امانت قبول کند او از مریدان ما نباشد امانت را نزد خود نباید نہاد کہ در
امانت خوف ست و حضرت قبلہ من فرمودند کہ یک خدائی ست کہ بغیر او خدائے دیگر نیست
اگر دیگر بودے باور نباوردے خلق ولیکن خدائے ہیچ نیست بجز خدائی مطلق عز و جل
امید است کہ رحمت کند بر بندگان خود کہ ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین ست بلکہ از مادر و پدر شفیق
ترست روزے در مجلس قبلہ من قدس سرہ شخصے در حضور عرض کرد کہ حقتعالی شما را بامدد
حضرت قبلہ عالم رحمۃ اللہ تعالی علیہ شفا کاملہ نصیب کند حضرت قبلہ قدس سرہ فرمودند کہ تکیہ گاہ
دو جہان ما ذات حضرت عالم ست رحمۃ اللہ تعالی علیہ آنگاہ این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت**

Marfat.com

ہر آنکہ استعانت بدرویش برد ٭ اگر بر فریدون زد او پیش برد ٭ روزے در مجلس حضرت قبلہ من قدس سرہ پیر بخش قوال این بیت گفت **بیت** در چشم مجنون بودہ لیلیٰ شدہ بنمودہ ٭ لیلیٰ کجا مجنون کجا خود بودہ خود بودہ ٭ و نیز این غزل گفت **غزل** دل داغ تنرا بجان گرفتہ ٭ آن درد تو جا و دان گرفتہ ٭ حال دل ناتوان چہ پرسی ٭ حیرت زدہ را زبان گرفتہ ٭ بر تن چہ زنی گلاب و کافور ٭ کین شعلہ در استخوان گرفتہ ٭ روزے در مجلس جمعہ در حضور قبلہ من میان حسین و برخوردار خان این مولود شریف را خواند **مولود** مرحبا سید مکی و مدنی العربی

دل و جان باد فدایت عجب چہ خوش لقبی
شب معراج عروج تو ز افلاک گذشت
فہم رازش چکنم من عجمی او عربی
نسبت خود بہ سگت کردم و بس منفعلم
زان شدہ شہرۂ آفاق لشیرین رطبی

من بیدل بجمال تو عجب حیرانم
بمقامیکہ رسیدے نرسید ہیچ نبی
نسبتے نیست تو نبی آدم را
زانکہ نسبت بہ سگ کوی تو شد بی ادبی
سید انت حبیبی و طبیب قلبی

اللہ اللہ چہ جمالست بدین بوالعجبی
لا تعشقن چہ کنم من جنبی او قرشی
زانکہ از آدم و عالم تو چہ عالی نسبی
نخلبستان مدینہ ز تو سرسبز مدام
آمدہ سوئے تو قدسی پی درمان طلبی

و نیز در مجلس حضرت قبلہ من قدس سرہ یکروز نصیر خان بزدار قدمبوسی کردہ نشست بعضی حاضر مجلس مدح آغاز کردند حضرت قبلہ من قدس سرہ بر لفظ مبارک راندند کہ در ہر عامی خاصی ہست بعدہ نصیر عرض کرد کہ دزدان در خانہ آمدہ بودند کور شدہ بازگشتند بامداد شما و نیز فرمودند کہ دست مبارک حضرت قبلہ عالم عجب تاثیر بود و این بیت بخواندند **بیت** گرفتم ساغری از دست مستی ٭ تعالی اللہ چہ دستی و چہ مستی ۔ و حضرت قبلہ من قدس سرہ این بیت فرمودند **بیت** مصلحت آموخت نشاید تر ابو ار بدانگونہ کہ شاید ترا ٭ و نیز فرمودند کہ شیخ سعدی رحمۃ اللہ تعالیٰ فرماید **بیت** اگر دنیا نباشد دردمندیم ٭ و گر باشد بمہرش پای بندیم ٭ و در بودن دنیا ہزاران بلاست و در نبودن عافیت و این ست و نیز فرمودند کہ اگر دنیا بہتر بودی او را انبیا و اولیا قبول میکردندے حال آنکہ ہیچ نبی و ولی او را قبول نکردہ بلکہ طلاق دادہ اند چنانکہ شیخ عطار قدس سرہ فرمودہ است **بیت** مقبل آن مردی کہ شد زین جفت طاق ٭ پشت بروے کرد دادش سہ طلاق ٭ و نیز فرمودند کہ اگر فرشتہ باشد چون در معاملہ سرکار داخل شود شیطان گردد ٭ خواجہ ذکر اللہ بالخیر فرمودند کہ بر ملا بر جانوران نازل شود از شامت گناہان آدمیان نازل شود زیرا کہ جانوران غیر مکلف اند چنانکہ شیخ سعدی رحمۃ اللہ فرمودہ است **بیت** شنیدم کہ بر مرغ و مور و ددان ٭ شود تنگ روزی ز فعل بدان ٭ و نیز فرمودند کہ سبب ہجرت از ملک کفار آنست کہ دل سیاہ میشود از برائے آنکہ چون بادشاہ کافر بود

Marfat.com

دل بسوئی او مائل شود چنانچہ در حدیث شریف آمدہ کہ النَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِہِمْ روزے
درحضور قبلہ من ابراہیم خان سرود کرد و گفت **ہندی** جگ سارے کو روشن کیتا ہک کہل
سہاری، آہین آسمان دی نور محمد کہن ملائک سارے، نا ایں منگ کہیڑیاں دی نا ایں ہیر
سیال دی بیٹی، ذات صفات اسی دل ہی تین چاک بنال چکیبی، شکران ونڈ ندے
پیران نون سربندی گھر آیا محرم یار، کھڑیالی دیو ونکال نی اج بی گھر آیا، اُچے بیلے
بنگھان پیان، سیان سل مل جھوٹن گیان، جھوٹے ہیر سیال نی اج بی گھر آیا، **ھندی**
باغ بہاران تے گلزاران دسن ڈانگون خاران، باجھون یاران، جس گھر دسے وچ یار نہ دیسے
اگ لگے گھر باران، نال ہزاران، بعد ازان این غزل شروع کرد **غزل** بی حجابانہ درآ از در کاشانہ ما

کہ کسی نیست بجز درد و در خانہ ما	شکر للہ کہ نمردیم و رسیدیم بدوست	آفرین باد برین ہمت مردانہ ما
گر بگیر آید و منکر کہ خداوند تو کیست	گویم آنکس کہ ربودہ دل دیوانہ ما	و نیز این مولود

شریعت خواند در مجالس فقیر موجود بود **مولود** عرش ست کمین پایۂ ایوان محمد

جبریل امین خادم دربان محمد	یوسف کہ خریدست زلیخا بتمنا	بودست غلامی ز غلامان محمد
از بہر شفاعت چہ اولو العزم چہ مرسل	در حشر زنند دست بدامان محمد	توریت کہ بر موسیٰ انجیل بعیسیٰ
شد محو بیک نقطہ فرقان محمد	آن ذات خداوند کہ مخفی ست بعالم	پیدا لوعیان ست بچشمان محمد
یک جان چہ کند سعدی مسکین و صد جان	سازیم فدائے سگ دربان محمد	و نیز خواجہ من فرمودند

کہ وحی جبرائیل علیہ السلام نازل شد در ملک بایک پسر حکیم ملاقی شد
از و پرسید جبرائیل کجاست پسر تامل کرد و گفت نہ بر آسمان نہ بر زمین یا تو ہستی یا
من و یقین ست من جبرائیل نیستم و بیشک تو جبرائیل ہستی پس سوال کرد این جا بچہ کار
آمدہ جبرائیل گفت برائے غرق کردن این شہر آمدہ ام پسر گفت توقف کن کہ من اوستاد خود
عقل گرداگرد شہر تختہ ہائے آبگینہ آویزان کرد حق تعالیٰ ژالہ بارانید وہمہ ملک یونان غرق گردانید
بعد ازان فرمودند کہ حکما را این چنین صفائی دل بود کہ شاگرد در مشرق بودے و استاد در
مغرب و اوستاد شاگرد را تعلیم کردے باین مسافت لیکن چون ایمان بر پیغمبران نیاوردہ بودند
این صفائی ہیچ فائدہ نہ کرد صفای کہ بغیر اتباع شریعت حاصل شود استدراج ست کہ کافران
را بود کمال بندہ آنست کہ بر شریعت محکم بود و از افعال غیر مشروع دور باشد کہ یک فعل غیر مشروع
بندہ را از مرتبہ ولایت بیفگند چنانچہ برصیصا نام بزرگے کامل بود از دیک فعل غیر مشروع عبادت

یک فعل غیر مشروع صادر شد از مرتبہ ولایت بیفتاد آخر الامر ایمان او سلب شد نعوذ باللہ من ذٰلک خواجہ بر زبان مبارک راندند کہ خارق عادت بر چہار نوع ست معجزہ کرامت و معونت و استدراج معجزہ از انبیاء علیہم السلام کہ ایشان را علم و عمل کامل باشد و ایشان اکمل اند و آنچہ اظہار کنند آن معجزہ باشد اما کرامت آنست کہ اولیا را باشد و ایشان را نیز علم و عمل کامل باشد فرق ہمین ست کہ ایشان مغلوب باشند آنچہ از ایشان بظہور آید کرامت باشد اما معونت آنست کہ بعضے محاسن را باشد کہ ایشان را نہ علم باشد نہ عمل الگاہ از ایشان چیزے بر خارق عادت معائنہ افتد آن را معونت گویند اما استدراج آنست کہ طائفہ را باشد کہ ایشان را اصلاً ایمان نباشد چنانچہ اہل سحر وغیرہ و چیزے کہ از ایشان دیدہ شود استدراج گویند شخصے در حضور حضرت قبلۂ من قدس سرہ عرض کرد بینائی از چشمان من گم شد خواجہ **ذکرہ اللہ بالخیر** فرمودند کہ درود شریف را بسیار بخوان کہ برکت درود شریف حق تعالیٰ ترا بینائی دہد مناسب این حکایت فرمودند کہ قبول نام یکے از آشنایان این فقیر بود روشنی از چشمان او کم شد میان قبول درود شریف را خواندن شروع کرد تا آنکہ درود تمام کرد حق تعالیٰ چشمان او را بینائی داد و ہم فرمودند کہ یکے از اقربار صاحبزادہ میان نور احمد جیو نیز معذور شدہ بود او ہم ببرکت خواندن درود مبارک بینائی حاصل شد و حضرت خواجہ قدس سرہ فرمودند چون روح کمال پذیر بہر صورت کہ ظہور کند تواند و کمال روح موقوف ست بر متابعت رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم و اجتناب از مناہی امتثال و امر تا صفائی از سیاہی نفس و قلب و روح را حاصل شود بعدہ روح بہر صورت کہ خواہد ظہور کند حضرت خواجۂ من قدس سرہ کہ یکے از مریدان خواجہ محمد پارسا قدس سرہ نوکر پادشاہی شد او را داروغہ سگان مقرر کردہ بود روزے پادشاہ یک سگ حوالہ او کردن سگ از شہر محمد پارسا بود آن شخص او را رہا کردہ در شہر مرخود رسانید بادشاہ را خبر شد حکم کرد کہ او را چہار میخ کردہ بزنید ہر کہ برائے زدن او دست برداشتی ہمان دست او خشک شدی بادشاہ خود برائے زدن او آمد چون دست برداشت دست او ہمانجا خشک ماند بعدہ بادشاہ توبہ کردہ مرید او شد حق تعالےٰ مرید محمد پارسا را کہ ادب از سگ کوئی او کرد ہمہ مراتب ولایت او را نصیب کرد مولینا روم فرمودہ **مثنوی** از خدا خواہیم توفیق ادب ٭ بی ادب محروم ماند از لطف رب ٭ بی ادب تنہا نہ خود را داشت بد ٭ بلکہ آتش در ہمہ آفاق زد ٭ از ادب معصوم و پاک آمد ملک ٭ از ادب پر نور گشتہ این فلک ٭ و حضرت قبلۂ من قدس سرہ فرمودند کہ نفس

Marfat.com

و شیطان ہر دو دشمن سخت اند حق تعالی از شر ایشان نگاہدارد کہ مردم را خوار میکنند چنانچہ دختر میان
شریف الدین رتہہ کہ حافظ کلام اللہ بود عجب قرآن خواندی یکروز او را دیدم کہ از گرسنگی
بغایت لاغر شدہ رگہائی او از بدن مینمود ما او را یک آنا ریختہ آرد و تنکہ یومیہ از بہاول خان
کنانیدہ دادیم بعدہ او چند روز شوہر او گم شد و دیگر شوہر گرفت ہمان ہر دو ہم فرمودند کہ زن نابینا پا
سیپارہ قرآن مجید حفظ داشت نفس و شیطان اغوا داد بایک مرد نابینا نکاح کرد بعد از چند روز
او را دیدیم کہ یک طفل در کنار داشت و گدائی میکرد ما گفتیم کہ سبحان اللہ نفس امارہ این ہم خوار کرد
و ہم فرمودند ہر کہ فعل نیک کند بر و رحمت رحال حق تعالی باشد و ہر کہ افعال بد کند برو قہر و
جلال حقتعالی باشد و ہم فرمودند کہ محمد بخش پیر بھائی ما بود بسیار او را فاقہ بودے حضرت قبلۂ عالم
رضی اللہ عنہ بسفارش مولوی سلطان محمود کوریجہ محمد بخش را فرمود کہ بخوان بعد از چند روز
نوکر عبد اللہ خان شد بھنگ و شراب خوردن گرفت یکروز در حالت سکر شخصے بیگناہ را
کشت محمد بخش را ہم بقصاص او کشتند و ہم فرمودند کہ سیری مردم را خوار کند کہ در سیری نفس و شیطان
غلبہ کند چنانچہ شیخ عطار قدس سرہ گفتہ **مثنوی** نفس بد را ہر کہ پرورش میکنند * برگنہ کردن
دلیرش میکند * نفس را سرکوب دایم خوار دار * تا توانی دور ش از مردار دار * از حضرت قبلہ
قدس سرہ میفرمودند کہ حقتعالی احتیاجی بسوئی خلق ندہد کہ او را احتیاجی خلقت خواری ست
بندہ را ہم نوکری حقتعالی باید کرد نہ نوکری خلق کہ نوکری خلقت خواری ست در و ہیچ فایدہ
نیست چنانچہ حضرت شیخ سعدی قدس سرہ العزیز فرمودند کہ بامید نان در فکر جان او فتادن
کار خردمندان نیست و در نوکری حقتعالی ہزاران فایدہ دینی و دنیاوی ہستند نوکری حقتعالی
عبادت ست از بجا آوردن او امر او دور بودن از مناہی او و دایم بودن در عبادت چون
حقتعالی از بندہ عبادت قبول کند ہمہ اولاد او تا از قیامت در خوشی و عیش باشند بہر حال کہ
باشند خواہ نیک خواہ دیگر حال حق سبحانہ اولاد ولی را ضایع نکند چنانچہ حق سبحانہ فرمودہ
در قرآن مجید وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا دہتر خضر علی نبینا و علیہ السلام را بر عمارت
کردن دیوار کہنہ فرستادہ بودند برائے محابہ آن ولی بعد از گذشتن مدت نشست پشت این
معاملہ واقع شد روزے در مجلس حضرت قبلہ کہ فقیر ہم حاضر بود حضرت من فرمود چون نفس و
شیطان بر آدمی غلبہ کند خوف حق تعالی و رسول از دل آدمی میرود و بر ارتکاب گناہ مستعد
شود نعوذ باللہ من شرور انفسنا و من سیات اعمالنا مناسب این حکایت فرمودند کہ در شجاع آباد شخصے نیلیہ

Marfat.com

نفس وشیطان زن بیگانه را بزور گرفت زن فریاد برداشت مردمان خبر شدند آن مرد را گرفته پیش
شجاع خان بردند شجاع خان آن مرد را گفت که از من ترس نداشتی آن مرد جواب داد که آن وقت آن
چنان نفس وشیطان غلبه کردند که خوف خدا و رسول از دل من برفت خوف تو کجا باشد
ونیز فرمودند مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ
لِّلْعَبِيْدِ **بیت** چو آن سکندر بود تاج و تخت ٭ ز دارا نیاید بجز کار سخت ٭ فرمودند که
باطن پاک باید از اعمال رذیله واخلاق ذمیمه نه ظاهر بلباس گوناگون آراسته کردن که روز
قیامت اعمال حسنه واخلاق حمیده به بکار آیند نه صورت ظاهری انگاه این بیت فرمودند **بیت**
طاؤس را بنقش ونگاری که هست خلق ٭ تحسین کنند او خجل از پای زشت خویش ٭ ونیز فرمودند
مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ حضرت خواجه من قدس سره فرمودند هر که بکسی بدی
بد خود کرده باشد مثال آنست شیخ سعدی رحمة الله علیه فرمود **نظم** یکی بر سر شاخ وبن میبرید ٭ خداوند
بستان نگه کرد و دید ٭ بگفتا که این مرد بد میکند ٭ نه با من که با نفس خود میکند ٭ وهم فرمودند هر چیز که
بغیر سوال باطن حاصل میشود دران چیز بسیار فایده باشد که حق تعالی بکرم وفضل خود فرستاده
چنانچه سلطان المشائخ فرموده که سوال باطن بهترست از سوال ظاهر و سوال باطن آنست
که ظاهر از سوال کردن عار دارد و خیال کند که کسی مرا چیزے دهد این بهترست از سوال ظاهر
وحضرت شیخ من قدس سره فرمودند که دنیا داران مال خود را در لهو ولعب صرف بسازند یعنی مردم
خواجه مرا باعث شدند که چند مبلغ بدهید که نهالها بخریم و باغچه سازیم حضرت شیخ من بر زبان مبارک
راندند که این کار درویشان نیست هرگاه حق تعالی مرا چیزے میدهد علما وفقرا را میدهیم تا علم خوانند
وخدا تعالی را یاد کنند بفراغت دل و باغچه ساختن کار توانگرانست که مال خود را فضول خرج سازند
برای نفس خود چنانچه هزاران روپیه به گنجفها وخریدن طیور چنانچه باز وشکره وباشه وغیره صرف
سازند این همه کار لهو ولعب درویش را همه باغچه در دل شگفته که استقامت شریعت
کند که مقصود دارین در استقامت شریعت است هر که استقامت شریعت کرد او را نسبت طریقت
هم حاصل شود در حدیث شریف است اَلشَّرِيْعَةُ اَقْوَالِيْ وَالطَّرِيْقَةُ اَفْعَالِيْ وَالْحَقِيْقَةُ
اَحْوَالِيْ وحضرت شیخ من قدس سره میفرمودند که ذکر جهر کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ از همه اوراد
و وظایف بهترست چنانچه در حدیث شریف واردست اَفْضَلُ الذِّكْرِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
روزے واصل منشی در خدمت عرض داشت کرد که اے غریب نواز مولوی غلام رسول

Marfat.com

بہاولپوری عالم و مدرس ست و بسیار تنگ معاش میباشند بکسی تعلق ندارد و حضرت خواجہ قدس
سرہ فرمودند کہ او تعلق واجب تعالی ست و تعلق ممکن اعتبار ندارد کہ حادث ست گاہ باشد
وگاہ نباشد و تکیہ رزق و معاش خود برحق تعالی باید کرد کہ ہمیشہ باقی ست و ضامن رزق
جمیع مخلوقات ست چنانچہ در قرآن مجید خود میفرماید وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ
رِزْقُهَا و در حدیث آمدہ کہ حق تعالی بحرمت درویشان خود رزق میدہد و باران بارد
و حدیث این ست بِهِمْ يُرْزَقُونَ وَبِهِمْ يُمْطَرُونَ چنانچہ مولینا روم می فرماید
مصرعہ كَيْفَ تَلْقَى الرِّزْقَ إِنْ لَمْ يُرْزَقُوا یعنی چگونہ ملاقی
شوی بروزی خود اگر انبیا و اولیا خدا روزی ندہند ترا امداد اولیا خدا روزی میابی
کہ انبیا و اولیا رحمۃ العالمین اند حضرت قبلہ من قدس سرہ میفرمودند **ہندی** بیکھے
کسی کہسی یعنی پادشاہی درویشان بی زوال ست کہ ہرگز زوال نہ پذیرد **لختی سخن**
دران افتاد کہ اگر دفعت خرابی کسے نزدیک آید از فعل غیر مشروع و ناشایستہ صادر شود
حضرت قبلہ من قدس سرہ بر زبان مبارک راندند کہ لکھویرہ شہر قریب والہ بسیار ظالم بودند سالی
در شہر ایشان حضرت محمد ماہ صاحب رحمۃ اللہ تعالی تشریف آوردند ایشان حضرت محمد ماہ
را گفتند کہ کیمیاگر ہستی ما را کیمیا بیاموز محمد ماہ گفت کہ ما درویشیم کیمیا را چہ دانیم بسیار تنگ
کردند محمد ماہ صاحب رحمۃ اللہ تعالی را دستور بود کہ دہ دوازدہ یا پانزدہ درویش ہمراہ ایشان
میبودند درویشانرا طعام و پوشاک دادی و از مردم ہیچ چیز نگرفتے بعد ازان فرمودند کہ قبلہ عالم
رحمۃ اللہ تعالے علیہ می فرمودند کہ اگر درویش کامل را حق سبحانہ روزی بغیر اسباب
میدہد عوام الناس می گویند کہ این عامل ست یا کیمیاگر بعد ازان فرمودند کہ تکیہ برحق تعالی
باید کرد نہ بر غیر او شخصے در خدمت عرضداشت کرد کہ تکیہ برحق سبحانہ باید کرد یا بر اولیا را حضرت
قبلہ من قدس سرہ بر لفظ مبارک راندند کہ چون عشق و محبت معشوق بر عاشق غالب شود عاشق بغیر
معشوق دیگر یرا قبول نکند مناسب این حکایت فرمودند کہ زنے در شہر رک کہ وطن مایان ست
بر مردی عاشق شد کہ نام او دلہ بود و زنے بعضے کسان آن زن را گفتند کہ تو چرا شوہر نگیری
آن زن جواب داد کہ اگر دلہ را نہ دیدمی شوہر دیگر اختیار کردمی اکنون بغیر دلہ ہیچکس را قبول
نمیکنم چنانچہ مولوی جامی فرماید **بیت** چو دل با دلبری آرام گیرد، ز وصل دیگرے کے کام گیرد
و شیخ سعدی فرماید **بیت** افسوس بر آن دیدہ کہ روئے تو ندیدہ، یا دیدہ بغیر از تو بعیے نگریدہ

روزے صاحبزادہ خواجہ محمود رضی اللہ تعالی عنہ در خدمت خواجہ من قدس سرہ عرضداشت
کرد کہ غریب نواز از حق تعالی عمر شما دراز گرداناد و فیض اتم حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالی عنہ
دایما بر شما باد حضرت من قدس سرہ بر زبان مبارک راندند بیت المنۃ للہ کہ میکدہ باز ست ٭
زانرو کہ مرا بر در آن روئے نیاز ست ٭ یعنی ہرگاہ کہ در مراد در خدمت حضرت قبلہ عالم رضی اللہ
تعالی نیاز بسیار ست دائما فیض اتم نصیب ست وحضرت قبلۂ من بعد از نماز شام و نماز تہجد
دامن لنگی یا دیگر جامہ در گردن خود انداختہ وسر برہنہ کردہ ودست بستہ ایستادہ بجانب قبلہ عالم
رضی اللہ تعالی عنہ بہ نیاز تمام مدد مطلبیدند بقدر سہ ساعت یا چہار ساعت یکصد بار یا شیخ حضرت
خواجہ نور محمد ویکصد بار یا مولینا حضرت خواجہ نور محمد وچند بار کُن فَیُکُونُ لِی مَدَدًا یَا شَیْخُ میگفتند
بعدہ ورا و راد مشغول میشدند مردے در خدمت حضرت قبلۂ من قدس سرہ عرضداشت کرد کہ
غریب نواز یک مرد را دیدم کہ بر یک زن عاشق و مبتلاست شب و روز در گریہ زاری میباشد و مردمان با او
استہزاء میکنند خواجۂ من رضی اللہ تعالی عنہ بر زبان مبارک راندند کہ جمال لیلی بچشم مجنون باید دید
ونیز فرمودند بیت حدیث حسن یوسف کجا داند اخوانش ٭ زلیخا بہ پرس از وی کہ صد شرح
وبیان دارد ٭ ونیز فرمودند ہندی عشق ہورین ہیرے تین آئے ٭ تا میان رانجھے
گن پڑوئے ٭ صاحبان کون پرناون آئے ٭ سر مرزیدا مار رہا ہے ٭ وحضرت من فرمودند کہ درمیان
عالم و جاہل بسیار فرق ست چنانچہ درمیان زر و ارزیز وعلم از جمیع صفات محمودہ اعلی است
وجہل از تمام صفات مذمومہ بدتر ونیز فرمودند کُلُّ شَیْءٍ شَیْءٌ وَالْجَہْلُ لَیْسَ بِشَیْءٍ وحضرت
من فرمودند کہ حق تعالی ہدایت بدست خود نہادہ است ومناسب این حکایت فرمودند کہ
حضرت امام غزالی در تفسیر بقرہ کار نقل کردہ کہ روزی در خدمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یک
اعرابی آمد بتمام خوشی رقص کردہ وبعدہ در گریہ شد رسول علیہ السلام از سبب خوشی وگریہ پرسید او در
خدمت رسول علیہ السلام عرض نمود کہ یا رسول اللہ من شبانم روزے از مردے شتر سوار
نام تو شنیدم مسلمان شدم واز مقام تو پرسیدم او بدست خود اشارت کرد ورفت من ہمانوقت
مال خود را گذاشتم روانہ اینجانب شدم در ہر منزل صبح وشام خداوندم را از غیب آب وطعام میداد
ہر درندہ کہ پیش آمدے مرا سجدہ کردے ورفتے حق سبحانہ مرا ہدایت کردہ تا بزیارت شما مشرف
شدم نہ شما برائے من قاصد فرستادہ ازین سبب خوش شدہ در رقص شدم وسبب گریہ آنست کہ قبیلہ
قریش ترا دشمن دارند واز سبب عداوت شما در دوزخ میروند از لاابالی حق میترسم ومیگویم بیت گہے

با چنان گوهر خانه خیز چو بوطالب راگنی سنگریزه حضرت قبلهٔ من قدس سره در بنگله شریف تشریف
بود که میان ابراهیم خان آمده سرود کرد اول این مولود شروع کرد **مولود** والشمس بقرآن صفت روے محمد

والیل سواد رقم موے محمد
از پا فگند سرو مقیم لب جو را
چون سرمه کشم خاک سر کوی محمد
که کسی نیست بجز درد تو در خانهٔ ما
گر کسی آید و پرسد که خداوند تو کیست

گل پرتو ان جسم لطیف ست نه گلشن
چون جلوه کند قامت دلجوی محمد
بعد ازان این غزل گفت **غزل**
شکر لله که بسر دیدیم و رسیدیم بعد
گویم آنکس که ربوده دل دیوانهٔ ما

سنبل به چمن سایهٔ گیسوے محمد
دایم ز پئے روشنی چشم بصیرت
بے حجابانه در آ از در کاشانهٔ ما
آفرین باد برین همت مردانهٔ ما
وحضرت قبلهٔ من قدس

سره فرمودند که در اوایل والده شریفه مارا ممانعت نمودے از رفتن
در خدمت قبلهٔ عالم رضی الله تعالے عنه یک شب میان باران که از قوم جعفر بود
برمن پاسبان گماشتند چون دیدم که اورا خواب غلبه کرده است از خوابگاه برخاستم
و بر دیوار حصار آمده ازانجا جسته در خار بختی افتادم که بگرد حصار بود پاجامه دریده شد و هر دو
پاے بزخم خار مجروح شد و خون روان شد منزل اول ڈیره آنزد آب کردم و منزل دوم
مخدوم و منزول سیوم در بهار شریف رسیدم و بخدمت حضرت قبلهٔ عالم مشرف شدم **بیت**
مهر رخت سرشت من خاک درت بهشت من ✦ عشق سرنوشت من جور جفا راحت من
بعده فرمودند که از صحبت مردم بد پرهیز باید کرد که صحبت بد خراب کند مناسب این حکایت فرمودند
یعقوب مصاحب بها و لخان نیکمرد بود که به شب جهر کردے بعده باسیاه محمد شاه صحبت ورزید او
شیعه بود صحبت بد [illegible] تیر کرد بد مذهب شد آخر الامر خراب شد نعوذ بالله من ذلک و بهاولخان حکم کرد
تا سپاهیان اول او را بستند و آخر او را کشتند و صاحبزاده خواجه محمود رضی الله تعالی عنه
بنه قبلهٔ عالم در خدمت حضرت قبلهٔ من عرض کرد که غریب نواز دران ایام که یعقوب را خرابی پیش بود
شخصے در خواب دید که یک قبه در باغ ست و دران قبه رسول خدا صلے الله علیه وسلم نشسته مردے
هندوستانی درون قبه میرود و پیغام میرساند و آن مرد هندوستانی خواجه قطب رحمة الله علیه خواب بیننده
در خدمت خواجه قطب الدین عرض کرد که مرا هم زیارت رسول خدا کنانید خواجه در خدمت رسول خدا صلی الله
تعالی علیه وسلم عرضداشت کرد فرمودند که تو اهلیت آن نداری که مرا بینی بعده آن خواب بیننده گفت
که من یعقوب را دیدم که خشت میکردند از سبب شومی شیعه شدن خراب گشت **بیت**
صحبت صالح ترا صالح کند ✦ صحبت طالح ترا طالح کند ✦ بعده حضرت قبلهٔ من فرمودند که بر پهلوانان

بر ہیچ تو انگر نظر نکر وند بعدہ صاحبزادہ خواجہ محمود عرض کرد کہ غریب نواز روزے قبلہ عالم میان محمد معروف جہانگی والہ را فرمود کہ از برائے تو از بہا و لخان کلان چیزے مقرر کنانید میان محمد مذکور گفت غریب نواز مرا حوالہ بخدا وند تعالی کنید بعدہ حضرت حضرت من فرمود نہی قناعت و صبر پیر بہا بیان ما را بود و نیز فرمود کہ پیر بہائیان ما چنان عشق حق مست بودند و بیخود چنانچہ مار گزیدہ از زہر مار بیشعور و بیخود بود الّلّٰهُمَّ ارْزُقْنَا غِنَا الْقَلْبِ فَالْعِشْقِ و نیز فرمودند از مال لاولد و از مال مردہ و از طعام بخیل پرہیز باید کرد مال و اسباب این ہر سہ نحوست ست دور باید بود بعدہ حدیث شریف فرمودند طَعَامُ الْبَخِيلِ سَقَمٌ وَّدَاءٌ وَطَعَامُ السَّخِيِّ شِفَاءٌ و سنا این حکایت فرمودند کہ ما در قریہ لانگہ علم میخواندیم روزے زنے پیر طعام آورد و او بخیل بود و طالب العلم طعام زنکہ بخیل بود بخوردند بعضے بجبر خوردن بمردند و بعضے شل شدند و نیز مجبر خوردن قے آمد و نیز فرمودند کہ از بخیل دوازدہ کردہ دور باید بود و برائے خوردن طعام سخی دوازدہ کروہ راہ قطع باید کرد حضرت من فرمودند کہ در کتاب نوشتہ دیدیم کسیکہ اعتماد کند کہ مرا الغیر روزی روزی نرسد او را الغیر روزی روزی نرسد و اگر اعتماد کند کہ مرا حقتعالی روزی حلال دہد او را روزی حلال دہد این حدیث قدسی بخواندند اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِيْ بِيْ و مولوی شہسوار الدین حضرت قبلہ من عرض کرد کہ حکما در علم خود احوال از افلاک و ستارگان بیان کنند حضرت قبلہ من قدس سرہ در جواب فرمودند کہ علم فقہ و تفسیر ضروریہ بلکہ دانستن فرض و واجب و سنت و مستحب و حرام و مکروہ بر علم فقہ است و باقی ہمہ علوم سردردی ست و حضرت علم معاش و دیگر علوم سلوک زبانی را بسیار تعلیم نموند تا بہ جان حق تسلیم نمودند حضرت من فرمودند قدس سرہ یکسال در قریہ مارا بوالہ در خدمت حضرت قبلہ عالم قدم بوس شدم بعد از چندروز از خدمت مرخص شدم و وقت رخصت شدن قبلہ عالم رضی اللہ ہر دو دست بر کتف من نہادہ بجنبانید این بیت در خدمت عظیم کردم

بیت ہر دو عالم قیمت خود گفتہ ۔ نرخ بالا کن کہ ارزانی ہنوز ۔ و نیز حضرت من این رباعی را بسیار خواندی **رباعی** لَا آدَمُ فِي الْكَوْنِ وَلَا اِبْلِيْسُ ۔ لَا مُلْكَ سُلَيْمَانَ وَلَا بِلْقِيْسُ ۔ فَالْكُلُّ عِبَادَةٌ وَّاَنْتَ مُغْنِيْ + يَا مَنْ هُوَ لِلْقُلُوْبِ مِقْنَاطِيْسُ ۔ بعدہ بیان نمودند کہ ذات صرف بحت ست در ہر لباس ظہور کردہ چنانکہ مولینا فخر الدین عراقی رحمۃ اللہ فرمایند بیت گہ در آید بکسوت آدم ۔ گہ در آید بصورت حوا ۔ و مولینا روم فرمایند بیت گاہ نقش دیو گاہ آدم کند ۔ گاہ نقش شادی و گہ غم کند ۔ و نیز فرمودند حقتعالے در قرآن

مجید فرموده وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیْهَا ونیز در حدیث قدسی
آمده است که لَا تَتَحَرَّكُ ذَرَّةٌ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ این مقام حیرت ست که درین مقام
سکوت باید کرد و قدم بر شریعت ومتابعت رسول خدا صلی الله علیه وسلم استوار باید کرد که بغیر متابعت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم هیچکس را مرتبه ولایت حاصل نشود **مصرعه** گم آن شد که دنبال
داعی نرفت * چنانچه شیخ محی الدین عربی قدس سره در فتوحات مکی آورده است هر که بصر
سمع و ید و رجل و بطن و فرج و لسان خود را از حرام دور ندارد هرگز او را چیزے از اسرار
الٰهی حاصل نشود و از خوان وجید در مغز او بوئے نرسد این هفت اعضا مذکور در امر مشروعه
صرف باید کرد تا دل سالک روشن شود و اگر عیاذاً بالله در غیر مشروع صرف کند دل سالک سیاه
شود اَللّٰهُمَّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صراط مستقیم عبارت از راه شریعت ونیز در فتوحات مکی
فرموده سالک را واجبست که این چیز را اختیار کند تا کامل شود اَلْجُوْعُ وَالسَّهْرُ وَالصَّمْتُ
وَالْعُزْلَةُ وَالصِّدْقُ وَالتَّوَکُّلُ وَالصَّبْرُ وَالْعَزِیْمَةُ وَالْیَقِیْنُ تِسْعَةٌ اُمَّهَاتُ
الْخَیْرِ مَفَاتِیْحُ الْخَیْرِ ونیز شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره در عوارف شریف
فرموده است که سالک واجبست که هشت چیز اختیار کند تا او را رتبه ابدالان حاصل شود
اول ایمان بالله و رسوله وَالثَّانِیْ تَوْبَةٌ نَصُوْحًا وَالثَّالِثُ الزُّهْدُ فِی الدُّنْیَا وَالرَّابِعُ
تَحْقِیْقُ مُقَامِ الْعُبُوْدِیَّةِ بِدَوَامِ الْعَمَلِ لِلّٰهِ تَعَالٰی ظَاهِرًا وَّبَاطِنًا وَالْخَامِسُ قِلَّةُ
الْکَلَامِ وَالسَّادِسُ قِلَّةُ الطَّعَامِ وَالسَّابِعُ قِلَّةُ الْمَنَامِ وَالثَّامِنُ الْعُزْلَةُ مِنَ
الْاَنَامِ وحضرت قبله من قدس سره فرمودند قناعت خاصه اولیا خداست
دیگر مخلوقات همه در حرص باشند و این فرمودند **بیت** گفت چشم تنگ دنیا دار را * یا قناعت پر کند
یا خاک گور * اَلْقَنَاعَةُ الْاِکْتِفَاءُ بِالْمَوْجُوْدِ چنانکه شیخ عطار فرموده **بیت** اکتفا بر روزے
هر روزه کن * ورنه داری از خدا دریوزه کن * روزے ابراهیم خان افغان در خدمت
حضرت قبله من سرود کرد و این مثنوی بخواند **مثنوی** چو مجنون نقطه هستی داد بر باد * دلش
از قید غمها گشت آزاد * دو کس رفتند در آرام گاهش * بپرسید بدان وے رسم و راهش *
یکی گفتا کرا مانند کدام ست * بگفتا آنچه او را عشق نام ست * دگر گفتا که من ریک تعالے
ز دل آهے کشید و گفت لیلی * چو مجنون شد بدرد عشق بیمار * بر آمد جان ز لب از شوق دیدار
بر آورد از دل پر سوز فریاد * دران لیلی گفت و جان داد * چو رفت از زمین کاشانه خاک

ندا آمد بر و از ایزد پاک
بر آمد از دل مجنون بیک آه
ندا آمد که دست از وی بدارید
غزل بملک لبری پاینده باشی
کرم کردی الهی زنده باشی
برندی و بشوخی همچو خسرو

که ای مجنون چه آوردی بدرگاه
که یارب سوز لیلی در دلم بود
سر شوریده با ناخن مخاریده
بخوبی همچو مه تابنده باشی
ز غمهای جهان آزاد باشم
هزاران خانمان برکنده باشی

کجا پرواه دیگر در تنم بود
واین غزل امیر خسرو نیز گفت
من درویش را کشتی بغمزه
اگر تو همنشین بنده باشی
حضرت قبله من

قدس سره فرمودند که چون برای زیارت حضرت مولینا فخر الدین رضی الله تعالی عنه در دهلی شریف داخل شدیم و آستان بوسی حضرت خواجه قطب الدین و مولینا فخر الدین رضی الله عنهما کرده آستان بوسی حضرت سلطان المشایخ و حضرت امیر خسرو قدس سرهما کرده سکونت ورزیدم عجب شعله عشق امیر خسرو بود چون مردم برای زیارت آمدندی اول زیارت سلطان المشایخ کرده از انجا بسلامت بیرون آمدندی بعده چون برای زیارت امیر خسرو نزدیک روضه مبارک ایشان آمدندی بی اختیار حالت گریه و رقص در گرفتی چنانچه یک سپاهی آمد چون نزد روضه امیر خسرو رسید دستار از سر انداخته در گریه شد بعده یک طایفه لولیان آمد زیارت سلطان المشایخ نموده از انجا بسلامت بیرون آمدند چون نزدیک روضه امیر خسرو رسیدند سر خود برهنه کرده زلفهارا می کندیدند و بیگریستند **بیت** عشق را نازم که یوسف را بازار آورد شیخ صنعان زاهدے را زیر زنار آورده ونیز فرمودند که از تربت احمد جام رضی الله تعالے عنه نیز شعله عشق میخیزد هر که برائے زیارت ایشان میرود بی اختیار در گریه و رقص مے آیند ونیز فرمودند که محمد رضا خان مرحوم پیش ما قصه بیان کرد که چون شنیدم که تربت احمد جام رضی الله تعالے عنه میرود او را بی اختیار حالت میاید من ازین معامله متعجب بودم روزے اتفاق زیارت ایشان افتاد چون نزدیک تربت رسیدم بے اختیار دستار از سر من بیفتاد و حالت گریه بر من غالب آمد **بیت** احمد تو عاشقی و بمشیخت ترا چه کار دیوانه باش سلسله شد شد نشد نشد ونیز فرمودند که چند درویش بر تربت مبارک حافظ صاحب شیرازی قدس سره نشسته اند مست و بیخود به هیچکس التفات ندارند و یکدیگر نیز مصاحبه و مکالمه نکنند مستغرق در عشق الهی اند چنانچه پیر بهائیان ما مستغرق در عشق حق اند با هیچکس التفات ندارند و این بیت فرمودند **بیت** گرفتم ساغرے او دست مستی تعالی الله چه دستی و چه مستی حضرت قبله

Marfat.com

قدس سرہ میفرمودند کہ رسیدن بہ حق تعالی بعنایت اوست کہ حضرت فضیل بن عیاض
قدس سرہ دراول زمان رہزنی کردے بکرد و زد دی کردہ در مغارہ نشستہ بودند
ناگاہ قافلہ آید درمیان ایشان قاری بود این آیت میخواند ومامن دابۃ فی الارض الا علی اللہ
رزقھا چون حضرت فضیل شنید از رہزنی توبہ کرد و بحق سبحانہ رسید روزی میان حاجی کاتب
درخدمت حضرت قبلہ من عرض کرد کہ غریب نواز من از زراعت کاری توبہ کنیم قبلہ من جواب داد
کہ انقطاع کردن از معاملہ دنیا بسیار مشکل ست وموقوف برحق تعالی ست کسی را میخواہد بسوی خود میکشد
ومیان حاجی این بیت عرض کرد **بیت** رستن ازین پردہ کہ برجان تست ۔ بے مدد پیر
نہ امکان تست ۔ وحضرت من این بیت فرمودند **بیت** اگر ژالہ ہر قطرہ در شدی ۔ چو خرمہرہ
بازار از وپر شدے ۔ ونیز حضرت من قدس سرہ میفرمودند چون وقت ہدایت میرسد بعضے
را از طیور وبعضے را از جانوران بعضی را از درختان آواز می آید کہ دنیا واہل دنیا را بگذارید
چون این آواز شنوند ہمہ ترک گیرند با حق سبحانہ پیوندند قولہ تعالی اَللّٰهُ يَجْتَبِيْٓ
اِلَيْهِ مَنْ يَّشَاۗءُ وَيَهْدِيْٓ اِلَيْهِ مَنْ يُّنِيْبُ ونیز فرمودند کہ حق تبارک وتعالی
برہمہ مخلوقات نظر رحمت می نگرد ومناسب این حکایت فرمودند کہ در زمانہ مہتر موسی علیہ السلام
بندش باران شد خلق درخدمت ایشان الحاح وعجز تمام کردند مہتر موسی علیہ السلام در جناب حق تعالی
مناجات کرد وحی آمد کہ زنکہ پیرہ وعاجزہ در فلان جا سکونت دارد ولی لبستا وکہنہ شدہ اگر باران
می آید آن ضعیفہ خراب وعاجز میشود ازان سبب بندش باران کردیم چون مہتر موسی
این پیغام شنید چند کس را فرستاد تا لی لبست برای آن ضعیفہ نو آراستہ کردند بعدہ حق تعالی باران
فرستاد روزی میان اکرم خادم حضور بخدمت عرض کرد کہ غریب نواز چند روزست کہ یک
بازو میان غلام رسول برادر میان خدا بخش لانگری شکستہ شدہ عاجز در قریہ ٹب فتادہ
ہرگز زن وفرزندان اورا خبر نگرفتند حضرت قبلہ من قدس سرہ این را بلفظ مبارک راندند
کہ درویشے بود در وطن مالکوہستان ہر وقت بر زبان او این لفظ رفتے **ھدی** مالکا
جوئہ ہانم مارا وانکارا ۔ پیابن نہ کوئی ساتھی ہمارا ۔ یعنی ہیچکس بغیر حق سبحانہ رفیق وشفیق
ومہربان نیست وبرحق سبحانہ تکیہ باید کرد نہ بر زن وفرزند کہ تکیہ حق سبحانہ از بلیات نگاہدارد
در دوجہان وحضرت ابراہیم علے نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام تکیہ برحق تعالے کرد برد
نلد را باغ کرد حضرت یوسف علے نبینا علیہ الصلوۃ والسلام تکیہ برغیر کرد ہفت سال در

Marfat.com

زندان بماند چنانچه قصه هرد و در قرآن شریف ست حضرت قبلهٔ من قدس سره العزیز میفرمودند
که حق سبحانه اولاد نیک همسایهٔ نیک رفیق نیک بدهد که از اولاد بد بسیار غم والم حاصل شود
اگر همسایهٔ و رفیق بد باشند بسیار خوف زوال ایمان در این ست و حضرت قبلهٔ من قدس
سره فرمودند که یک سال چهار یار بودیم یکے میان غلام حیدر و سه دیگر برائے زیارت
قبله عالم روانه شدیم چون نزدیک دریائے کهاره رسیدیم بسیار طغیانی آب بود مقدار پنج پاس شب
گذشته بود و طرف دریائے بود و گذر کردن از دریا بر کشتی مشکل بود حیران نشسته بودیم بر کنارهٔ دریا
ناگاه شخصے وقت غروب آفتاب بر زورقی سوار شده آمد و مارا سوار کنانیده روانه شد چون
از شب سه پاس یا زیاده بگذشت مارا از کشتی فرود آورد بر کنارهٔ زمین خشک و کشتی خود را
باز برد چون روز شد مارا اختلاف افتاد که صاحب کشتی بر چه حیثیت بود یکے گفت بی ریش بود
دیگر گفت که سفید ریش بود دیگرے گفت ریش مبارک سیاه بود چون حضرت
قبلهٔ من این حکایت تمام فرمود شاد خان بلوچ در خدمت عرضداشت که غریب نواز
شما چه فرمودید در وقت اختلاف صاحب کشتی حضرت قبلهٔ من تبسم کرده فرمود که هیچ نگفتیم
و نیز فرمودند که چون قدمبوسی حضرت قبله عالم کردیم رضی الله تعالی عنه میان غلام رسول لانگری
به حضور قبله عالم عرض کرد برائے صحبت میان صاحب سنگهڑ واله فلانه حجره
تیار کرده ام آرام کنند حضرت قبله عالم قدس سره بر لفظ مبارک راندند که ای غلام رسول
ایشان را پیش مرا بگذار که بنشیند که حجرها بسیار خالی خواهند شد چون میان غلام رسول باز رفت
حضرت نظر بسوئی من کرده فرمودند که نزدیک بیا نزدیک شدم باز فرمود نزدیک بیا نزدیک
شدم تا روئے من نزدیک روئی مبارک قبله عالم شد رحمة الله تعالے علیه آنگاه
این بیت زبان مبارک راندند بیت آنکه تبریز دید یک نظر از شمس دین * سخره کند
بر دهها طعنه زند بر چله * بعده زیارت کرده به حجره آمدیم قبله عالم رضی الله تعالی عنه سه روز
زیستند بعده وصال کردند روزے میان عبد الله بزدار که یک از مریدان حافظ محمد جمال
صاحب بود رحمة الله تعالے پیش من اظهار کرد که یکروز پیر من حضرت حافظ محمد جمال
رحمة الله تعالے علیه میان عمر خان جتوال را فرمودند که مرید را اعتقاد به پیر باید کرد تا مقصود
دین و دنیاوی حاصل شود در هر مشکل از پیر خود امداد طلب کند تا مشکل وحل کند
چنانکه روزی ما برائے زیارت قبله عالم رضی الله تعالے عنه روانه شدیم چون بر کنارهٔ دریا

Marfat.com

رسیدیم کشتی موجود نبود حیران شده نشسته بودیم ناگاه طفلے از کنارہ دریا ظاہر شده نزد من آمد مصحف مرا بر سر خود نہاد مرا گفت دست بر کتف من بنه تا از دریا گذر کنیم من ہمچنان کردم چون در نصف دریا آمدیم از طفل پرسیدیم که غریب نواز اسم شما چیست جواب دادند اسم ما با اہل ست چون مرا از دریا گذر کنا نیده غایب شد با اہل نام حضرت قبله عالم ست رحمة الله تعالے بشرف ارادت مشرف شدند مولینا صاحب نام ایشان نور محمد نہادند و بشرف اجازت خود مشرف گردانیده روانه بوطن خود کردند تا خلق عرب و عجم از نور ایشان منور گردید حضرت قبله من قدس سره فرمودند که مارا صحبت ظاہری حضرت قبله عالم شش سال کم بود لیکن از روح مبارک ایشان فیض روز بروز بہا از حد زیاده ست که روی نیاز ہر دم بر آستانه مبارک ایشان مالیم و ہر یک از ایشان در ہر کار دینی دنیاوی امداد مطلبیم **هندی** پیرہے یار و کچھ پیرہے ۔ کون اُن بن بنده ہاوی دھیر ہے ۔

بیت چونکه ذات پیر را کردی قبول ۔ ہم خدا در ذاتش آمد ہم رسول ۔ گر جدا بینی زحق تو خواجه را ۔ گم کنی ہم متن و ہم دیباجه را ۔ دو مبین و دو مدان و دو مخوان ۔ خواجه را در خواجه خود محو دان ۔ روزے در خدمت قبله من قدس سره میان محب الله ہندوستانی عرض داشت کرد که غریب نواز برادر من گفته بود چون در خدمت حضرت قبله و جہان مشرف شوی از برای من ورد پرسیده بیاری که حق سبحانه مرا محبت خود نصیب کند حضرت من فرمودند که بعد از نماز یکہزار بار الله الصمد بخواند محبت حق تعالی نصیب شود و نیز فرمودند درجه فنا نزد بعضی اہل الله شروع در اسلام ست و در درجه تسلیم سالک مسلمان حقیقی شود و نہایت درجه تسلیم از ہمه درجات اعلی مقام نزد اہل الله مقام تسلیم ست اگر کسے اہل الله خرق عادت کند کافر گردد و مناسب این حکایت فرمودند که شیخ دقوقی رحمة الله تعالے برکنارہ دریا رفت که در انجا ہفت اولیا سکونت داشتند با ایشان ملاقات کرد وقت ملاقات شیخ دقوقی را امام کردند ناگاه در دریا کشتی غرق شدن گرفت اہل کشتی فریاد و زاری تمام کردند حضرت شیخ را در اثنا نماز توجه کرد کشتی از غرق در امان شد اہل کشتی بسلامت از دریا بیرون آمدند ہمان شیخ دقوقی از نماز بیرون آمد اولیا رکه با واقتدا کرده بودند فرمودند که این کار کدام کافر کرده این بگفتند و غایب شد بعده شیخ دقوقی ہمه عمر خود در گریه و زاری بود که از صحبت ایشان جدا شدم اہل تسلیم ہمه کار به حق سبحانه سپارند و خود ہیچ تصرف نکنند

Marfat.com

کہ حق تعالی مالک ست در ہمہ اشیا ہر چہ مرضی او باشد بکند بعدہ میان محمد یار منشی در خدمت
عرضداشت کرد کہ غریب نواز کہ شما مشرب اہل تسلیم دارید جواب فرمودند کہ ما ہر دو فرقہ
نمیرسیم این سخن حضرت قبلۂ من از کسر نفسی ست وگرنہ مشرب ایشان تسلیم بود چنانچہ
اکثر اوقات این لفظ برزبان مبارک ایشان میرفت **ھندی** کوئی مرے کوئی
جیوی ستھرہ جھول بتاسی پیوے ✽ یعنی ما راضی برضائی خدایتعالی ہستیم ہر چہ مرضی وباشد
بکند بزندہ شدن و مردہ شدن کسی کار نداریم مالک حقیقی اوست دیگر کسی نیست قدرت
دارد چنانچہ مولینا روم قدس سرہ میفرمودند **بیت** مالک الملک اوست ملک اورا دہید ✽
ماو من جملہ پیش او ہہید ✽ شیخ عطار فرماید **بیت** اوست سلطان ہر چہ خواہد او کند ✽ عالمی را
در دمی ویران کند ✽ نیست سلطانی مسلم مر ورا ✽ نیست کس را زہرہ چون چرا ✽ طرفۃ العین
جہان برہم زند ✽ کس نمی آرد کہ آنجا دم زند ✽ روزی مولوی شہدا در خدمت حضرت قبلہ
من قدس سرہ عرضداشت کرد کہ غریب نواز شخصے پیر زنگریز پیش من آمدہ اظہار کرد کہ
من شیخ شما را در ملتان زہر دادہ بودم بگفتہ مخدوم حسن شاہ کہ زہر در شیر آمیختہ بود مدن
نوکر شاہ حسن بودم حق سبحانہ پیر شما را در امان خود نگاہداشت زہر ہیچ تاثیر نکرد
این معاملہ زہر دادن بعداز دوازدہ سال اظہار کردم **مصرعہ** دشمن چہ کند چو مہربان باشد
دوست ✽ وحضرت قبلہ من پرسید کہ شیخ حسن شاہ کدام ست مولوی مذکور عرض کرد کہ
غریب نواز مخدوم حسن قریشی بود بر سجادہ مخدوم بہاؤالدین زکریا ملتانی رحمۃ اللہ تعالی
بہ تغلب نشستہ بود والحال دو سہ سال گذشتہ کہ مردہ شد حضرت قبلہ من قدس سرہ فرمودند
کہ حق تعالی برو رحمت کند ونیز فرمودند کہ ما آگاہی برمقام ادنہ رفتہ بودیم این معاملہ چرا کرد
مولوی مذکور عرض کرد کہ غریب نواز زہر شما را از غیرت وحسد دادہ بود چنانچہ یہودان
رسولخدا صلے اللہ علیہ وسلم را زہر دادہ بودند از غیرت وحسد وحضرت حق سبحانہ رسول کریم را
صلے اللہ علیہ وسلم در امان خود نگاہداشت زہر ہیچ تاثیر نکرد ونیز مولوی مذکور عرض نمود
کہ غریب نواز مرا رنگریز مذکور گفت کہ در خدمت پیر خود عرض کن کہ تقصیر من عفو کنند حضرت من
فرمود خدایتعالی تقصیر او عفو کند **بیت** ہر کرا باشد سعادت دستیار ✽ در جہان باشد بعیش سازگار
بیت آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست ✽ با دوستان مروت با دشمنان مدارا ✽
روزے حضرت قبلہ من قدس سرہ میان محمد یار ابن ظریف خوجہ را فرمودند کہ ترا

بکینم کثیرہ بدہیم دعا کن کہ حق تعالی باران رحمت ببارد بارے دیگر عرض کرد کہ غریبی از
این اندک ست بسیار بدہید حضرت قبلۂ من قدس سرہ فرمودند کہ در برآمدن حاجات این کینم
کثیرہ کافی ست مناسب این حکایت فرمودند کہ چون ما برای زیارت خواجہ خواجگان معین الحق
والدین قدس سرہ در اجمیر شریف رفتیم و آستان بوسی حضرت خواجہ کردیم در آنجا چند روز
اقامت ورزیدیم روزے اتفاقاً بر مزار مبارک بزرگے رفتیم بر مزار او مردمان مے آمدند شش
کنجک نذر معین میکردند ہر حاجت کہ ایشانرا بودی حاصل میشد شخصی آمد شش روپیہ نذر معین
کرد و دران چندان سعی کرد مراد حاصل نشد باز آمد پیش صاحب تربت عرض کرد کہ اے
بزرگ خدا من شش روپیہ نذر معین کردہ بودم حاجت من روان نشد بزرگ جواب داد
کہ مرا شش کنجک درکارست زیادہ مطلوب نیست و حضرت من قدس سرہ فرمودند کہ زنے بود
کہ شوہر برائے او نعلین بہ قیمت لکھہ روپیہ خریدہ بود بر نعلین مروارید مرصع کردہ بودند بعدہ
شنیدیم کہ آن زنکہ برائی قوت خود آرد جواری می پخت و عاجز تمام شد سبب آن بود کہ
شوہر آن زن بسیار بخیل بود ہیچ درویش و مسکین را برای عند اللہ یک آثار آرد خیرات ندادے
و نیز فرمودند کہ افغانان ملتانی بسیار بخیل بودند کہ ہیچ درویش را از درویشان حافظ محمد جمال
و حضرت مولوی خدابخش رحمۃ اللہ تعالے گاہے یک آثار آرد ندادند چون سنگھان
ملتان را فتح کردند افغانان ملتانی را از شہر بدر کردند از ہر دروازہ دوازدہ من
زر سنگھان در قبض و تصرف خود آوردند و مالک شدند و نیز فرمودند کہ در سرکار
سندہیان یعنی بہاولخان بسیار فیض ست کہ ہمہ سادات و علما و فقرا و غربا از ایشان خوارند
چنانچہ بعضے را جاگیرہا دادہ و بعضے را چاہ انعام کردہ و بعضے را روزینہ مقرر کردہ ازان سبب
حق سبحانہ ملک را بر ایشان مسلم داشت سہ چہار پشت شدہ کہ زوال نگرفتہ دیگر صاحبان ملک
چنانچہ سرائیان و ملتانیان و بلوچان ہمہ خراب شدند از سبب بخل کہ ہیچ درویش را روزینہ
نکردہ بودند حدیث اَلْبَخِیْلُ عَدُوُّ اللّٰہِ وَلَوْ کَانَ زَاھِدًا و نیز فرمودند
کہ اَلسَّخِیُّ حَبِیْبُ اللّٰہِ وَلَوْ کَانَ فَاسِقًا و حضرت قبلۂ من قدس سرہ فرمودند
کہ در اول ایام در تونسہ شریفہ پیش میان حسن علی قرآن مجید میخواندیم روزے مرا یک
فلوس بدست آمدہ بود تا او را خرچ نکردم مرا آرام نیامد ہمان روز آن فلوس خرچ کردیم تا مارا
آرام آمد و شریف بر زبان مبارک راندند کہ تَرْکُ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ عِبَادَۃٍ وَ

حُبُّ الدُّنیا رأسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ ونیز فرمودند که حضرت حمید الدین ناگوری رحمة الله تعالی
پادشاه تارکین ست چون ما قصد زیارت ایشان کردیم کنجک یک کثیره بدامن خود بستم
چون آستان بوسی ایشان کردیم کنجکان کثیره در دامن هیچ نبود گفتیم سبحان الله
سلطان التارکین کنجکان کثیره قبول نکرد که دنیا در نظر ایشان بسیار قبیح ست چنانچه
در حدیث شریف آمده است اَلدُّنیا جِیفَةٌ وَطالِبُها کِلابٌ اَللّٰهُمَّ ارْزُقنا حُبَّکَ
وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ آمین یارب العلمین ونیز فرمودند که در قوم لوط علیه السلام بعضے
مردم مرتکب کبیره بودند چون جلال الٰهی آمد هلاک کرد **بیت** آن خداوندے
که هنگام سحر کرد قوم لوط را زیر زبر ‌ه همچنین در قوم هود و صالح و شعیب علی نبینا و علیهم الصلوٰة
والسلام بعضے مردم معصیت نمودند چون غضب الٰهی آمد همه را هلاک ساخت چنانچه حق سبحانه
در قرآن مجید ذکر فرموده لیکن در امت نبی صاحب صلی الله علیه وسلم اگر کسے مرتکب
کبیره شود یکے را مواخذه کند نعوذ بالله من ذلک دیگران را بحرمت رسول کریم امان دهد
ورنه هلاک سازد واین آیت را نشاهد فرمودند وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی یعنی نه
بردارد هیچ بردارنده گناه دیگرے را یعنی حق سبحانه تعالی در امت رسول کریم رحمت
کرده است که همون عاصی را هلاک سازد و دیگران را در حفظ خود نگاه دارد وحضرت قبله من فرمودند
که حضرت موسی علیه السلام گفت رَبِّ اَرِنِیْ اَنْظُرْ اِلَیْکَ واز حق سبحانه در جواب او لَنْ تَرٰنِیْ واقع
شد عتاب نبود بلکه ناز بود تا شوق او زیاده شود چنانچه معشوقان ست ناز کنند تا شوق
ونیاز عاشقان زیاده گردد **بیت** ناز لیست آنجانب و نازی چه گویم ‌ه مائیم نیازی
ونیازی وچه گویم ‌ه ونیز فرمودند که دو دختر حضرت شعیب علی نبینا و علیه السلام بودند هر دو را مرتبه
ولایت نصیب بود ونیز فرمودند که ولایت ونبوت ارث کسی نیست هر کرا حق تعالے
میخواهد میدهد انگاه این بیت را بر زبان مبارک راندند **بیت** حق بخشان تاج نبوت دهد
ورنه نبوت چه شناسد شبان ‌ه حضرت قبله من قدس سره فرمودند که پادشاه حقیقی هر دو جهان
حق سبحانه وتعالے ست واین آیت را شاهد آوردند وسرود خوانند
میخوانند لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
پیش بعضے پادشاهان این آیت را بخوانند روزے در خدمت حضرت
قبله من قدس سره مردمان الحاح کردند که غریب نواز دعا فرمائید که حقتعالی تقصیر ما عفو کند حضرت

Marfat.com

قبلهٔ من این مناجات را بر زبان مبارک راندند **مناجات**

نیست ما را جز تو کو کند تدبیر ما
ما ز خبثی کار خود کردیم خام
شیر را گمار بر ما از کمین
نفس و شیطان میبرند از راه ما
زانکه ما را نیست جز تو دستگیر
کس نگشته از درِ تو نا امید
حفظ ختم کن ز شیطان رجیم

مقتضی طبیعت ما چیست خبث
تو ز قدسی کار خود را کن تمام
واحدی وحدت هر شئی گواه
تا بیندازند اندر چاه مرا
دستگیری کن چنان ای دستگیر
ای و ای امید و ای امید

یا الٰهی عفو کن تقصیر ما
مقتضی طبیعت تو چیست قدر
گرسنگی کردیم ای شیر آفرین
زانکه جز واحد نباید راست راه
دستگیری کن مرا ای دستگیر
تا که هر کس گوید واه دستگیر
چون سلیمانم بکردی ای کریم

آمین یا رب العالمین و حضرت قبلهٔ من قدس سره فرمودند

در کتاب دیدیم چون مادر موسیٰ علیٰ نبینا و علیه السلام وفات یافت وحی آمد که ای مهتر موسیٰ گستاخیها که تو کرده بود از حرمت مادر تو عفو کردیم اکنون از گستاخیها دور باش و طریقه ادب و زہد و گستاخیها مهتر موسیٰ آنست که حق تعالیٰ در قرآن مجید ذکر کرده است چون مهتر موسیٰ بر کوه طور رفت قوم او گوساله پرستی کردند از کوه طور باز آمد قوم خود را دید گوساله پرستی میکنند گفت الٰهی اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ یعنی نیست این مگر آزمایش از تو و دیگر گفت رَبِّ اَرِنِيْ اَنْظُرْ اِلَيْكَ ای بار خدا یا چهرهٔ خود مرا بنما تا به بینم انگاه این غزل مولینا روم فرموده موسییم که ترسم از لن ترانی ٭ ای بیخبر چه دانی راز یست صد نهانی ٭ ناز و نیاز موسیٰ ارنی و لن ترانی ٭ روزے بعضے مردم در خدمت حضرت قبلهٔ من عرض کردند که غریب نواز از ظلم ظالمان بسیار تنگ آمده ایم غور فرمائید حضرت قبلهٔ من این هندی فرمود **هندی** جیسی چهپران متهٔ سا پهیترا تا وے چور متهے ٭ یعنی اگر کسی بدی کند چنانچه در قرآن شریف آورده است مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا اگر نیک کار کرده باشد برائے خود کرده و اگر کسی کار بد کند برائے خود کرده باشد روزے برخوردار خان بلوچ در خدمت حضرت عرض کرد که غریب نواز یک خروس شاه صاحب شاه دین پناه علیه الرحمة کسان بدزدی خورده بودند خروس در شکم شان جواب داد ایشان نادم شدند چند مدت شده است که کوزن شما حاکم وقت کشته است و خورده هیچ اثر نشد جواب فرمودند که حضرت شاه صاحب نر بودند و ما خصی هستیم و این سخن حضرت از کمال تسلیم و کسر نفسی ست بعد از چند ایام حاکم مذکور از خوف لشکر انگریز گریخته به ڈیره غازیخان رفت و در انجا گشته شد

ونیز در خدمت حضرت من بعضی از مردمان عرض کردند که قبله جهان ما معلوم کردیم که مودی آبابل و دیگر برادران
و مال شمار اخراب میکنند که از شما صد هزار روپیه ها نقد میگیرند و غله گندم و جوار و باجره کهنه در لنگر شریف
میدهند حضرت قبله من این لفظ هندی بر لفظ مبارک راندند **هندی** دوده کا دوده پانی کا پانی + کچھے
بیچ کے پچھوتانے + یعنی اگر کسی بدیگری دغا بازی کند عاقبت او را زیان رسد چنانچه شیخ سعدی در کتاب
حقیقت الطریقت این حکایت آورده که شخصی در شیر گوسفندان آب را آمیخته بفروختی چند مدت بدین مداومت
کردی روزی گوسفندان خود را برای چرانیدن بدامن کوه برده بود ناگاه از درون کوه سیلاب بیرون آمد و گوسپندان
تمام او در سیلاب غرق شدند گریه و زاری آغاز نهاد هاتف آواز داد که این همان آب است که در شیر آمیخته بودی
اکنون آن آب را حق سبحانه فرستاده که مال تو همه هلاک شد و نیز روزی پسر قاضی حسن علی نب واله اظهار کرد
که در دل من خیال افتاد که حضرت صاحب قبله رضی الله تعالی عنه از ما غریبان خبر ندارند درین اندیشه بخواب رفتم
حضرت قبله من در خواب فرمایند یک دندان از دندان تو می جنبد من خبر دارم چون بیدار شدم همچنان بود که
فرموده بودند خیال فاسد از دل من دور شد و نیز یک کوهستانی در خدمت حضرت من عرض کرد که غریب
نواز شما از حال ما خبر ندارید فرمودند که ما خبردار هستیم از شما در هر معامله از خبرداری خود نشان میدهیم که یکروز تو
با زن در فلان غار خفته بودی و زن خود را گفتی که سر سوی خود را بپوش که درینجا خوف پلنگ است چون آن کوهستانی
این خبر از حضرت من شنید شادان شد گفت راست فرمودی همچنین است امنا و صدقنا **بیت** اولیا
اطفال حق اند ای پسر + در حضور و غیبت از تو با خبر + نیز حضرت قبله من در بند کشادن علما ستنگیر واله
که ایشان محبوس بودند در ڈیره غازیخان رفته چند روز اقامت نمودند نواب ڈیره هرگز التفات نه نمود
بعده نواب نادم شده پیش حضرت من آمده عذر و معذرت بسیار نمود و علما را خلاص نمود و چیز اشیا ایشان
باز داد چون از ڈیره روانه شدند نیز در خانقاه شریف شاه امدند از چاندن کهوکهر سیف ستانده بدست خود
گرفته سه بار تکبیر خواندند و شمشیر بر زمین زدند و او را باز دادند بعده فرمودند که ای کهوکهر سیف تو هیچ بادشاه
خراسان ببر بدیه همچنان شد که فرمودند که هیچ اثر بادشاهی نماند **بیت** گفته او گفته الله بود + گرچه از حلقوم
عبد الله بود + و حضرت قبله من قدس سره اکثر خادمان حق را از کار تزویج منع می فرمودند که تجرید
بهتر است سالک را چنانچه در عوارف المعارف آمده و حضرت قبله من قدس سره برخوردار هندی واله را
فرمودند که امروز وقت قیلوله دو شخص پیش ما آمده این مولود شریف را **ه** چشم رحمت بکشا سوی
من انداز نظر + ای قریشی نسبی هاشمی و مطلبی + ما همه تشنه لبانیم و توی آبحیات + لطف فرما که ز حد
میگذرد تشنه لبی + بخواندند ما از ایشان نام پرسیدیم که شما کدام کسانید هرگز جواب ندادند برخوردار

طالبان

مذکور چون این سخن را از قبلهٔ دوجهان شنید مولود مذکور بحضور پر نور شروع نمود یکبار تمام کرد ودوم بار بخواند
ونیز فرمودند چون وقت عشا حضرت قبلهٔ عالم رضی الله تعالیٰ عنه قد دراز نمودندی یک سطر بی پیر مرد آمده کلمها
مرا بخواندی وحضرت قبلهٔ عالم رضی الله تعالیٰ عنه سماع نمودے وبعضے از یاران هم موجود بودندی وحضرت
قبلهٔ من رضی الله تعالیٰ عنه احمد قوال را فرمودند که غزلها دیوان این همین یاد بکن بوقت تهجد یا دیگر وقت سماع
خواهیم نمود که تاثیر بسیار دارند ونیز حضرت قبلهٔ من قدس سره سماع را بعد از نماز تهجد بسیار عزیز داشتندی روزے
در خدمت حضرت قبلهٔ من عرضداشت کردند که قبلهٔ دوجهان درود شریف بقدر دو کروڑ شانزده لکهه تمام
کردیم دعا فرمائند که حق سبحانه تقصیرات ما عفو فرماید وباران خیر بارد فرمودند که در خدمت صاحب درود یعنی
نبی صاحب صلی الله علیه وسلم عرض نموده‌ایم غور خواهند فرمود ونیز در خدمت حضرت من وعالمیان نواب ڈیره
اسمعیلخان والا عرضی نوشت که قبلهٔ دوجهان بعضی از دشمنان از دشمنی از من ملک ڈیره مذکور میگیرند
غور فرمائید که وقت یاری ودستگیری ست عاقبت بالخیر شود حضرت قبلهٔ من قدس سره در جواب نوشتند
که یک لکهه سورت فاتحه وسه لکهه درود بخوانید لیکن خوانندگان سورت فاتحه ودرود شریف درویشان نیک
بخت باشند امید ست که دشمن بر تو ظفر نخواهد یافت از هر وجه خاطر جمع دارید وشیخ سعدی علیه الرحمه می فرماید
بیت هر انکه استعانت بدرویش برد + اگر بر فریدون زد وپیش برد + ونیز یاران کهری بختیار خان والا
عرضداشت کردند که قبلهٔ دوجهان مردم از زحمت وبا هلاک می شوند غور فرمائند که حق سبحانه این را دفع سازد
حضرت قبلهٔ من در جواب فرمودند که یک لکهه سورة فاتحه بخوانید امید ست که حق سبحانه این بلا را از شما دور
سازد چون یاران مذکور یک لکهه سورة فاتحه تمام نمودند حق سبحانه وبا را دفع ساخت مردمان را نجات حاصل
ست **بیت** دست شیخ از غائبان کوتاه نیست + دست او جز قبضهٔ الله نیست + وحضرت قبلهٔ
من قدس سره بر لفظ مبارک راندند که مصنف کتاب کشاف عالم کلان بود ودر علمای ظاهر ممتاز ومشهور
بعلامه بود چون او را هدایت نصیب نبود معتزلی شد وقت مردن از دهن غداره بیرون آمد نعوذ بالله منها
علم بغیر هدایت بکار نیاید **نظم** علم چون بر تن زند باری بود + علم چون بر دل زند یاری بود + علمهای اهل تن
احمال شان + علمهای اهل دل اجمال شان + ونیز فرمودند که حکما را کشف وصفای بود چنانچه حکیم جالینوس وبقراط را
دستور بود که بر دروازه خود نقاره نهاده بودند هر مریض که بر در آمدے چوب بر کوس زدی حکیم مذکور مجرد شنیدن
آواز کوس مرض را معلوم نمودی ودوا اندرون حرم خانه نوشته بیرون فرستادی حکما اشراقیون را دستور بود
که شاگرد بمشرق بودے واستاذ بمغرب بصفا وکشف شاگرد را سبق کتاب از انجا تعلیم نمودی باوجود کشف کافر بودند و
اسلام اختیار نکردند همه بی ایمان رفتند نعوذ بالله من ذالک مگر لقمان حکیم رضی الله تعالیٰ عنه صاحب ایمان بود

Marfat.com

چنانچه حق سبحانه تعالی در حق او سیفرمایند وَاِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهٖ وَهُوَ یَعِظُهٗ یٰبُنَیَّ لَا تُشْرِكْ بِا
للّٰہِ وحدت در اصطلاح صوفیه کرام عبارت از انست که اشیا را عین حقتعالی دانستن و اشیا عبارت
از صور علمیه است حق سبحانه را عشق بود که جمال خود را در آئینه ها مختلف ببیند خلق را پیدا نمود چنانچه در حدیث
قدسی آمده کُنْتُ کَنْزًا مَخْفِیًا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ اسما بود مختلف خواستیم که اثر
اسما ظاهر شود مظاهر مختلف پیدا نمود صوفیه کرام چون لفظ عشق ذکر نمایند گاهی ازو مراد ذات بحت
دارند و گاهی مراد ازو محبت یمیل الجمیل البصیر الی الجمال **مثنوی** شاد باش ای عشق پرسودای ما + ای
طبیب جمله علتهای ما + ای تو افلاطون و جالینوس ما + ای دوای نخوت و ناموس ما + صار دکا منه وانشق
الجبل + هل رایتم من جبل رقص الجمل + عشق آن شعله است چون کان برفروخت + هرچه جز معشوق
باقی جمله سوخت + اللهم ارزقنا عشقک و عشق حبیبک صلی الله تعالی علیه وعلی اله واصحابه اجمعین امین یا رب العلمین
وحضرت قبله من قدس سره فرمودند که هرکس بر مذهب خود اگرچه باطل باشد مستقیم باشد و از مذهب باطل انحراف
نماید چنانچه کافران جان خود را در مذهب خود فدا سازند و اسلام هرگز قبول نکنند بلکه میگویند که مذهب ما حق است
چنانچه میان حاجی شاه گرپیش ما اظهار نمود که من در ملکے رفتم که چون بکسی از ایشان شیطان در خواب
آمده متکلم ساختی همه مردم پیش او رفته مبارکباد کردندے که ترا زیارت ابلیس شده است مبارکباد و نیز فرمودند
که بعد از هزار سال حق سبحانه ابلیس ملعون را حکم کنند که قبر حضرت آدم را صلوات الله علی نبینا وعلیه السلام سجده کن
تا ترا مقبول بارگاه خود سازم ابلیس بدبخت میگوید که چون در عین حیات او را سجده نمودم اکنون
حیا می آید که تربت او را سجده کنم همچنان دائما بر انکار سجده حضرت آدم صفی الله قائم و به عداوت اولاد
او مشغول تا روز قیامت خواهد شد حقتعالی از شر این دشمن ملعون در امان خود نگاهدارد اللهم امین
یا رب العلمین وحضرت قبله من قدس سره فرمودند که فرشته دو پر دارد یک پر جمالی و دیگر جلالی در
جائیکه پر جمالی میزند لشکر را فتح و در ملک فراخی و ارزانی باشد از ان سبب دل مردمان قوی باشد و خیرات کنند
و انجا که پر جلالی میزند لشکر را شکست شود و در ملک گرانی و قحط سالی گردد و از ان سبب دل مردم
ضعیف شود و هیچکس را طعام نه دهند چنانچه پسر از پدر خود و پدر از پسر خود طعام مخفی کرده میخو
بیت چنان قحط سالے شد اندر دمشق + که یاران فراموش کردند عشق + اگر کسے در خدمت حضرت
قبله من عرض نمودی که بدست خویش رقعه نوشته بدهید این عبارت نوشته بخط داخل مے فرمودند
غریب نواز مهربان من موجب نوشته من بعمل آرند زیاده والسلام وحضرت قبله من میفرمودند که تعلق
زن و فرزند و دیگر اسباب دنیا راهزن حق اند و این سخن هندی را بر زبان مبارک میراندند هندی

Marfat.com

گا ہن بلا مین تے مال جنجال + فرزند تے زال بھی ہنی وبال + جو کوئی رہے انہان تہین دور + ہوسی اوہ خوشحال ضرور + چنانچہ شیخ سعدی علیہ الرحمۃ میفرماید **بیت** تعلق حجابست بیحاصلی + چو پیوندہا بگسلی واصلی + و مولنا جامی علیہ الرحمۃ میفرماید **مثنوی** ای خواجہ اگر مال و گر فرزندست + پیداست کہ مدت بقااش چندست + چیزیکہ بمردگی جدا خواہی ازو + آن بہ کہ بزندگی جدا باشی آزو + چیزیکہ نہ در روی بقا باشی ازو + آخر ہدف تیر بلا باشی ازو + **بیت** درین رہ حاصلی جز بیدلے نیست + دو دل بودن بجز بیحاصلی نیست + روزے حضرت قبلہ من قدس سرہ میان تقی محمد باغبان را پرسیدند کہ شنیدہ ایم کہ یک جفت از گاوان شما گم شدہ است میان محمد تقی عرض کرد کہ غریب نواز بامداد و مہربانی شما باز و در خانہ آمدہ اند حضرت قبلہ فرمودند کہ مہربانی ما انست کہ ہمہ اسباب دنیا از تو گم شود و بفراغت دل بیاد حق سبحانہ مشغول باشی چنانچہ روزے شخصی از ملانسی در حضرت گنجشکر رضی اللہ تعالی عنہ آمد پرسیدند کہ حال ما چگونہ است عرض نمود کہ مخدوم از انروزی کہ بخدمت پیوند کردہ است مواضع و اسباب و شغل زراعت کلی ترک دادہ است و گرسنگیہا و بلاہا می کشد حضرت گنجشکر رضی اللہ تعالی عنہ خوشحال شد و گفت الحمد للہ خوش اشد و نیز فرمودند کہ پیران با مریدان وصیت میکنند کہ گر مسافران بتوانید و دران شب فاقہ باشد این نعمت بس عظیمست و ازین کار شکر خدا بجا آری و نیز در حدیث شریف ست اِنَّ عِیْسٰی عَلَیْہِ السَّلَامُ کَانَ یَاْکُلُ مِنَ الشَّجَرِ وَیَلْبَسُ مِنَ الشَّعَرِ وَیَبِیْتُ حَیْثُ اَمْسٰی وَلَمْ یَکُنْ لَہٗ وَلَدٌ یَمُوْتُ وَلَا بَیْتٌ یَخْرُبُ وَلَا یَخْبِیْ لِغَدٍ و حضرت قبلہ من قدس سرہ این بیت فرمودند **بیت** ہر کہ آمد عمارت نو ساخت + رفت منزل بدیگری پرداخت + بعدہ بیان فرمودند کہ از ہمہ عمارات عمارت دل از یاد گیری حق سبحانہ بہترست دیگر ہمہ عمارات زوال پذیرندہ است مگر عمارت دل ہمیشہ باقی ست **بیت** پس از سی سال اینمعنی محقق شد بخاقانی + کہ یکدم با خدا بودن بہ از تخت سلیمانی + چنانچہ مولنا جامی پسر خود را وصیت کردہ **نظم** علم کنیز آمدہ عمرت قصیر + ہر چہ ضروریست بدان شغل گیر + انچہ ضروریست چون حاصل کنی + بہ کہ عمارتگری دل کنی + آنست عمارتگری دل کہ دل + وا کشی از کشمکش آب و گل + پرورشتن از خواب و خورش و لباس و غیرہ تعلق کہ امکان بردن دارد بگذاری و خلوت گزین باشی و جان را بیاد حق مشغول داری ہر چہ بجز یاد حق سخن فراموش کنی و اصلا ماسوی اللہ را در ہوش راہ ندہی چنانچہ پیرے مرید را وصیت کرد کہ چیزے کہ در دو جہان بکار آید یاد کردن حق تعالی ست دیگر ہمہ عبث ست **حکایت** مریدے در مجلس پیر آمد و یک لحظہ نشست زود برخاست پیر پرسید چرا زود میشدی از جبرئیل بیگریزی مرید عرض نمود کہ چیزے من در

راہ

Marfat.com

فراموش شد در جستجوے او میروم پیر غصه کرده فرمود چیزیکه در دو جهان است آن لایق فراموشی ست
فقط و آن چیز عبارت از یاد حق تعالی است **حکایت پیر هوشیار با مرید فراموشکار**
ساده مریدے زجهان شسته دست × آمده در صحبت پیرے نشست × گرم نکرده بزمین جای هنوز
خاست ازان انجمن دل فروز × پیر برآشفت که تعجیل چیست × نفرت دیوانه دم چیر جلا چیست
گفت قضا برده کش هوش گشت × نادره چیزیم فراموش گشت × میروم این لحظه بهر راه کو
تا کنم آن گم شده را جستجو × پیر خروشید که اے بوالهوس × در دو جهان هست یکے چیز بس
کان نه سزاوار فراموشی ست × قبله گویائی خاموشی ست × گر همه آفاق در آغوش تو
باشد و آن چیز فراموش تو × غایت آگاهی تو غافلی ست × حاصل اوقات تو بیحاصلی ست
در بود آن چیز فرایاد تو × شاد کند خاطر ناشاد تو × گو دو جهان گشته فراموش باش
لب ز سخن شان شده خاموش باش × جامی ازین مشغله خاموش کن × هر چه جز آن چیز فراموش کن
زانکه سر انجام تو خاموشی ست × آخر کار تو فراموشی ست × یعنی که خاموشی و فراموشی
ماسوی الله وقت مرگ حاصل آید پس آنچه عاقبت کار است بآن کار بند و بعمل آرد
نیز فرمودند که گم نام شدن بهتر از شهرت است **رباعی** گر شهره شوی بشهر شهر الناسی ×
در گوشه نشین سوی همه وسواسی × به زان نبود که خضر و گر الیاسی × کس نشناسد ترا تو کس
نشناسی × **ایضاً** اشتهار خلق بند محکم است × بند مو از بند آهن کے کم است × آن قبول
خلق سجده اژدهاست × مال بار آمد که در وے رهزناست × چنانچه حضرت بابا صاحب
محبوب الٰهی را رضی الله عنهما وصیت کرده اند کُنْ فِی الدُّنْیَا کَاَنَّکَ غَرِیْبٌ اَوْ کَعَابِرِ سَبِیْلٍ
وَعُدَّ نَفْسَکَ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُوْرِ فَتَمَنَّ ذٰلِکَ و حضرت قبله من قدس سره فرمود
که خدمت و فرمانبرداری والدین از دل و جان باید کرد که در حدیث آمده که والدین مثل
کعبة الله اند و نیز فرمودند که اگر کسے را والدین رد کنند هرگز مقبول نشود و اگر حق تعالی رد
کند باز مقبول شود و حق والدین مقبول نشود نعوذ بالله من ذالک و نیز فرمودند که ادب
و خدمت کند مقبول شود مناسب این حکایت فرمودند که بزرگانے بسیار شوخ و شنگ بود
زن خود را گفت که برو آب بیار وقت نیمشب بود و سرما سخت بود و باران مے بارید باد تیز
وزیدن گرفت زن قدح آب پر کرده بیاورد با دب تمام بر سر شوهر خود اکثر شب استاده
ماند چون زن ادب شوهر و خدمت او بجا آورد حق سبحانه روشنائی چهار ده طبق او را

Marfat.com

عطا فرمود آنکه این بیت فرمودند **بیت** ہر کہ خدمت کرد او مخدوم شد × ہر کہ خود را دید او محروم شد
و نیز فرمودند کہ کار اہل اللہ از عقل و قیاس بیرونست مناسب این حکایت فرمودند کہ مریدے شیخ خود را
در طواف کعبۃ اللہ زادہا اللہ تعالیٰ شرفاً و تعظیماً قدم بر قدم شیخ نہاد شیخ سوئے مرید نظر کردہ فرمود
متابعت این بکن کہ من ہر روز ہفت صد ختم کلام اللہ میکنم مرید پرسید معنیٰ یا لفظاً پیر فرمودند کہ درویشے
در مسجد آمد وقت شب مردم او را طعام و آب دادند چون مردم از مسجد بیرون شدند در طاقچہ ہائے مسجد
کتابہا نہادہ بودند آن درویش مذکور اکثر کتابہا را مع جلد تناول نمود وقت صبح چون در مسجد آمدند
حیران شدند و نیز فرمودند کہ حضرت حسن افغان از مریدان مخدوم بہاؤ الدین ذکریا ملتانی رضی اللہ
عنہما بود و محض ناخواندہ بود بحدے کہ قرآن مجید نیز نہ خواندہ بود و مردم عام از برائے امتحان چند
سطرہا از قرآن شریف و چند سطور از کتابہائے بر کاغذ نوشتہ پیش او نہادہ پرسیدند از ایشان کہ سطر
قرآن شریف کدام است حسن مذکور بنور معرفت انگشت خود بر سطر قرآن شریف نہادے و مردم
حیران شدہ پرسیدندے کہ تو ہیچ نخواندۂ بچہ طور معلوم کنی جواب دادی کہ نور حروف قرآن شریف بر
عرش معلی میرود و نیز فرمودند کہ روز قیامت حق سبحانہ حضرت بہاؤ الدین ذکریا را فرماید کہ برائے ما چہ
تحفہ آوردی حضرت بہاؤ الدین عرض کند کہ حسن افغان را × چنانچہ محبوب الٰہی فرمودہ کہ ہر کس
بہ چیزے فخر کند بروز قیامت من فخر بہ سوز سینہ ترک یعنی امیر خسرو خواہم نمود - و نیز حضرت من
قدس سرہ صاحبزادہ الٰہی بخش را بہ حیات را وصیت فرمود کہ احسان کن بخلق اللہ کہ ہمہ با تو دوست
خواہند شد چنانچہ سعدی رحمۃ اللہ فرماید **بیت** بندہ حلقہ بگوش ار ننوازی برود × لطف کن لطف
کہ بیگانہ شود حلقہ بگوش **قطعہ** کس نہ بیند کہ تشنگان حجاز × بر لب آب شور گرد آیند × ہر کجا چشمہ
بود شیرین × مردم و مرغ و مور گرد آیند × و نیز فرمودند کہ ہر کرا خلق نیک حاصل است مراد را مرتبہ
ولایت حاصل است و بغیر خلق نیک ہیچ سود نیست × چنانچہ در وصف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وارد ست
قولہ تعالیٰ وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ وَمَا كَانَ اَشْرَفُ النَّاسِ وَاَزْكٰهُمْ نَفْسًا كَانَ اَحْسَنَهُمْ خُلُقًا قَالَ
مُجَاهِدٌ اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ اَيْ عَلٰى دِيْنٍ عَظِيْمٍ وَالدِّيْنُ مَجْمُوْعُ الْاَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَالْاَخْلَاقِ
الْحَسَنَةِ وَقَالَ اَبُو سُقْطِي الْخُلُقُ الْعَظِيْمُ اَنْ لَا يُخَاصِمَ وَلَا يُخَاصَمَ وَقَالَ الْحُسَيْنُ لِاَنَّهُ لَمْ
تَعِشْ فِيْكَ جَفَاءُ الْخَلْقِ بَعْدَ مُطَالَعَةِ الْحَقِّ وَقِيْلَ الْخُلُقُ الْعَظِيْمُ لِبَاسُ التَّقْوٰى
وَالتَّخَلُّقُ بِاَخْلَاقِ اللّٰهِ اِذَا الرِّزْقُ بِالْاَغْرَاضِ عِنْدَهٗ خَطَرٌ وَقَالَ الْجُنَيْدُ رحمہ اجتمع
فِيْهِ اَرْبَعَةُ اَشْيَاءَ اَلسَّخَاءُ وَالْاُلْفَةُ وَالنَّصِيْحَةُ وَالشَّفَقَةُ یارے در خدمت حضرت

قبلہ من عرض کرد کہ غریب نواز بغیر محلہ ذات شریف ہیچکس روزہ ماہ رمضان ندارد حضرت قبلہ من فرمودند کہ الحمد للہ کہ حق سبحانہ مارا توفیق ادا کردن قرض خود داد اہل شہر را نیز دعا فرمایند کہ حق تعالی ایشانرا ہدایت فرماید تا قرض خدا ادا فرمایند و نیز فرمودند کہ شخصی کمو نام در نواحیہ لیہ بود دزدی کردی بر چاہ آمد صاحب چاہ گاو خود را گفت کہ ای نر گاو بیا راست شو و اگر ترا عذاب خواہم کرد چون کمون این سخن بشنید از دزدی توبہ کرد کمون کامل شد و یکے از واصلان حق گشت چنانچہ مالک دینار رضی اللہ عنہ در اول زمان تنبور بنواختی شبے خفتہ بود از تنبور خود آواز شنید یا مالک آن تتوب الی اللہ این سخن از طنبور در سمع ایشان رسید از خواب برخاست تنبور و ہمہ مال را خرچ نمودہ راہ بیابان گرفت و یکے از واصلان حق گشت اللہم ارزقنا ہدایۃ کاملۃ آمین یا رب العلمین و حضرت من قدس سرہ بر زبان مبارک راندند کہ اعمال حسنہ چنانچہ نماز روزہ و غیرہ بیاری حق سبحانہ صادر شود والحمد للہ علی ذلک و اعمال بد چنانچہ زنا و شرابخواری و غیبت و مردم آزاری و غیرہ این کردارہا از بندہ بیاری نفس و شیطان صادر میشود و نعوذ باللہ من ذلک نگاہ این بیت بر زبان گوہرفشان راندند

قطعہ نفس و شیطان زد کریا راہ من + رحمتت باشد شفاعت خواہ من + نفس و شیطان میبرند از راہ ترا + تا ببیند از ند اندر چاہ ترا + شبے نجم الدین ہندوستانی در خدمت حضرت قبلہ من قدس سرہ عرض نمود کہ ای قبلہ من بار عشق مرا گزیدہ است اگر وصال معشوق مرا کنا بید بہر و گرنہ جان خود را بر دروازہ الصاحب فدا خواہم کرد سلطان العاشقین حضرت قبلہ من این رباعی را بر زبان مبارک راندند **شعر** لَقَدْ لَسَعَتْ حَیَّۃُ الْہَوٰی کَبِدِیْ + فَلَا طَبِیْبَ لَہَا وَلَا رَاقِ + اِلَّا الْحَبِیْبُ الَّذِیْ شُغِفْتُ بِہٖ + فَعِنْدَہٗ رُقْیَتِیْ وَتِرْیَاقِیْ + مولنا جامی رحمۃ اللہ تعالی در ترجمہ آن رباعی تصنیف فرمودہ **رباعی** بگزید مار عشقت جگر کباب مارا + نہ طبیب می شناسد نہ فسونگر این دوا را + مگر آن حبیب کاتش بر بود دل ز دستم + بفسونگری در آید بکند علاج مارا + و نیز فرمودند کہ عشق بلاے سخت عظیم ست طرفین میسوزد مناسب این حکایت فرمودند کہ میان حسن علی تب والہ قصہ جام خبیسر و لیلهان ذکر کردہ کہ ہر دو عاشق و معشوق بودند بتقدیر الہی از سبب حایل درمیان ایشان مفارقت افتاد چون بعد از مدت ایشانرا ملاقات حاصل شد بمجرد دیدن ہر دو جان بحق تسلیم نمودند و این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** عشق را نازم کہ یوسف را ببازار آورد + شیخ صنعان زاہدی را زیر زنار آورد + و نیز فرمودند **ہندی** ایہو عشق کیتا جنید سے نال آسا ڈا انتہا + و نیز فرمودند کہ دو زنان بودند بایکدیگر آشنائی میداشتند

یکے از دیگری پرسید کہ عشق چہ طور حاصل شود جواب داد اگر تو طالب بودی با من مشورت کردی
وہم فرمودند کہ سالک را باید کہ بہ ہیچ کس بجنگ نشود و بلکہ با ہمہ مخلوق صلح کند آنگاہ این بیت فرمودند
بیت حافظا گر وصل خواہی صلح کن با خاص و عام + با مسلمان اللہ اللہ با برہمن رام رام +
بارے دیگر گفت کہ غریب نواز ا ما بغیر امداد شما ہیچ کار دین و دنیا حاصل نشود دعا فرمایند کہ حق سبحانہ
توفیق عمل نیک دہد کہ مقصود ما درین دو امر منحصر است حضرت قبلہ من قدس سرہ جواب فرمودند
کہ لہٰ علی الدوام برائے شما دعا می نمایم کہ حق سبحانہ جمیع آشنایان ما را ہدایت کاملہ نصیب کند کہ
بغیر ہدایت ہیچ مقصود نیست اَللّٰھُمَّ اھۡدِنَا الصِّرَاطَ الۡمُسۡتَقِیۡمَ آمین یا رب العلمین و نیز فرمودند
کہ از امر غیر مشروع دور باشد و مثالی زدند کہ فقیر مثل چادر سفید است چنانچہ در چادر سفید داغ زشت است
ہمچنین از فقیر اگر عیاذاً باللہ امر بد واقع شد زشت تر باشد بعضے مردم عرض نمودند کہ غریب نواز
معاش ما بر اسباب ظاہر است زراعت کاشتہ بودیم الحال از سبب بندش باران خشک شد حضرت
قبلہ من در جواب فرمودند کہ اکثر مخلوقات نظر بر اسباب دارند مگر یک کس از ہزاران مخلوق نظر
بر مسبب حقیقی داشتہ ترک اسباب کند و نیز فرمودند کہ این مرتبہ ترک اسباب ہر کس را حاصل
نشود آنگاہ این بیت فرمودند **بیت** اگر ز آلہ ہر قطرہ دُر شدی + چو خرمہرہ بازار زو پر شدی +
ایضاً کسب اسباب نہ ہمت پستی ست + ترک اسباب بالا دستی ست + و نیز فرمودند کہ چون کسی
را حق سبحانہ از درگاہ میراند و مردود سازد نفس و شیطان بر آن غالب شوند و ارتکاب مناہی
کند چنانچہ شراب خواری و بھنگ و کوکنار نوشیدن و دیگر امور غیر مشروع از و صادر شود نعوذ با
اللہ من ذالک و چون کسی را محبوب درگاہ خود سازد از وہمہ امور نیک صادر شوند و غیر شرع از و
ہرگز صادر نشود و نفس و شیطان بر و ہرگز غالب نشوند قولہ تعالی مَنۡ یَّہۡدِہِ اللّٰہُ فَلَا مُضِلَّ لَہٗ
وَمَنۡ یُّضۡلِلۡہُ فَلَا ہَادِیَ لَہٗ نَعُوۡذُ بِاللّٰہِ مِنۡ شُرُوۡرِ اَنۡفُسِنَا وَمِنۡ سَیِّاٰتِ اَعۡمَالِنَا یکسال در خدمت
حضرت من قدس سرہ صاحبزادہ نور احمد رضی اللہ تعالے عنہ عرض کردند کہ غریب نواز ما ہمراہ
شدہ ملاقات صادق خان کنید حضرت من فرمودند کہ بہ پاس خاطر الصاحب ملاقات صادق خان
کنیم و اگر نہ ما را حاجت ملاقات نیست زیرا کہ یکسال در حین حیات قبلہ عالم رضی اللہ عنہ
برائے زیارت قبلہ عالم در راہ میرفتم ناگاہ شخصی در راہ پدید آمد بر من سلام داد جواب سلام دادم
دیگر با و ہیچ التفات نمودم و روانہ شدم باز مرا آن شخص گفت کہ من خضرم و با من ہیچ التفات
نمودی من جواب دادم کہ چون پیر خود را دیدم مرا حاجت خضر نماندہ **بیت** خضر چہ گویم

که چون عرش برایشان بود زیر چشمه او جرعه خواهند نیز صاحبزاده مذکور فرمودند که گذران ما بغیر امد و رفت نمی
باشد حضرت قبله من در جواب فرمودند که عجیب نیاز اگر شما در خانه خود بسکون و آرام ورزیدندی
جمیع مخلوقات بر دروازه شما سجده کردندی و نیز حضرت صاحبزاده مذکور را فرمودند که قبله عالم برما
بسیار تلطف و عنایات و احسان نمودند که پادشاهی کونین عطا فرمودند دیگر خویشان ما برای قوت و جامه
هیزم زیتون بریده میفروشند تا گذران معاش ایشان شود روزی که شخصی عرض نمود که درینجا بعضی مردم
نیک و بعضی بد اند در جوابش فرمودند همه نیک اند هیچ کس بد نیست **نظم** در ره نیک و بد افگن خود را
سر نه انجا که همه پای نهند + مرد سرکش ز هنرها عاریست + پشت خم خاصیت پر باریست + شاخ بی میوه
کشد سر بقیام + شاخ پر میوه شود خم بسلام + روزی حبیب الله خان ملتانی در خدمت حضرت
قبله من قدس سره یک بالین از پنبه پر کرده بیاورد و عرض نمود که یک بالین برای تکیه پشت مبارک و دو
بالین دیگر برای تکیه هر دو زانو مبارک و یک سوزنی نیز از پنبه پر کرده بیاورد و حضرت من هرگز هر چهار چیز را
منظور نمودند مگر یک سوزنی از پنبه خالی بود منظور کردند که بران جلوس می نمودند از ان سبب که هر
دو پای از کمال عشق عبادت و زهد و ریاضت خسته شده میبودند بر بوریا از سبب درد ما نمی
توانستند نشست ولیکن وقت فرائض و سنن و نوافل سوزنی مذکور را دور داشتندی و چون
از خواندن نماز فارغ شدندی باز دو زانو نشستندی **نظم** عشق نی کار جهان ساختن ست + بل همه
نقد جهان باختن ست + عشق نی دلق بقا دوختن ست + بلکه با داغ فنا سوختن ست +
عاشق آن دان که ز خود باز رهد + نغمه ترک خودی ساز دهد + نه ره دولت دنیا سپرد + نه سوی
نعمت عقبی نگرد + قبله حاجت او دوست بود + هرچه جز دوست همه پوست بود + و حضرت قبله
من قدس سره بالین و سوزنی را قبول ننمودند از ان سبب که جمیع درویشان امر ضروری را اختیار
نموده اند چنانچه در عوارف شریف آمده کان ابو یزید رحمة الله تعالی رحمة واسعة و لم یترک الا القمیص
الذی کان علیه وکان عاریة فردوه الی صاحبه وکان شیخ حماد رحمة الله تعالی لا یلبس الثوب الا
مستعارا حتی لا یلبس علی ملک نفسه شیئا وقیل مات ابن کسانی وکان استاد جنید و علیه مرقعة وکان
وزن کم واحد مع ضبایرة ثلثة عشر رطلا وکان ابو حفص الحداد رحمة الله تعالی یلبس لباس النائم وله بیت
فرش علیه ارل لعله کان ینام علیه بلا وطاء وقد کان قوم من اصحاب الصفة یکرهون ان یجعلوا بینهم
وبین التراب حائلا وقد ورد من ترک ثوبا جمالا وهو قادر علی لبسه البسه الله تعالی حلل الجنة وقیل مات
ابو درداء رضی الله تعالی وجد فی ثوبه اربعون رقعة وکان عطائه اربعة آلاف وقد روی عن رسول

Marfat.com

صلی اللہ علیہ وسلم قال لن رہ اقلوبکم بلباس التصوف انہ منزلۃ فی الدنیا ونور فی الآخرہ وایاکم ان
تفسدوا دینکم بحمد الناس وثناہم وحضرت قبلہ من قدس سرہ فرمود سالک را باید کہ نزد خود دنیا را جمع
نکند زیرا کہ اگر یک روپیہ نیز خود دارد وا و را در راہ خدا صرف نکند روپیہ وزن یک تولہ است بابت
تولہ از دین او کم شود نعوذ باللہ من ذلک این چنین دشمن را از خود دور باید کرد روزے شخصے در نذر حضرت
قبلہ من پانزدہ صد روپیہ گذرانید حضرت قبلہ من قدس سرہ ہمان وقت مبالغ مذکورہ را بر علما و فقرا
و بیوہ زنان و یتیمان و مسکینان عطا نمودند یک روپیہ در کیسہ حضرت قبلہ من قدس سرہ فراموش
ماندہ شد چون وقت صبح شد خادم اکرم را طلب فرمودند کہ ما را امشب خواب نیامد کہ یک روپیہ
در کیسہ من ماندہ بود روپیہ را از کیسہ برآوردہ حوالہ خادم مذکور کردند و نیز ہیچ چیز را از میوہ ہائے
گوناگون و اشیار رنگا رنگ کہ در نذر حضرت قبلہ من ہمہ دم گذرانیدندی تناول نمودندی بلکہ
صاحبزادگان مہاروی را ازاد ہم اللہ شرفاً و عزاً و دیگر مخلوقات را عطا فرمودندے و خود در شہود جمال
الہی مستغرق بودند چنانچہ در تعداد رکعت در روز جمعہ از خادم معلوم می نمودندے و حضرت قبلہ من
رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند کہ اگر کسے سوداگرے دانہ گندم کند برین نیت کہ غلہ را بقیمت گران خواہم
فروخت این امر در شریعت ممنوع ست بلکہ ہر کہ این نیت کند عاقبت الامر خوار شدہ بمیرد نعوذ باللہ
من ذلک از ین کار دور باید بود کہ در شریعت منع ست نیز فرمودند کہ حقیقت آدمی بغیر معاملہ
معلوم نمیشود کہ نیک ست یا بد و بحدیث شریف شاہد آوردند اَلْمَرْءُ یُعْرَفُ بِالْمُعَامَلَۃِ قطعہ
توان شناخت بیک روز از شمائل مرد + کہ تا کجاش رسیدست پایگاہ علوم + ولی ز باطنش ایمن مباش و
غرہ مشو + کہ خبث نفس نگردد بسالہا معلوم + و نیز فرمودند کہ نجار را ماہیت ہیزم وقت تراشیدن
معلوم میشود کہ اندرون او پر ست یا خالی بغیر تراشیدن ہرگز معلوم نشود ہمچنین ماہیت آدمی بغیر
معاملہ کسی را معلوم نمیشود کہ کامل ست یا ناقص نیز میفرمودند کہ اگر کسی گوید کہ برای معاملہ من
گواہ شو ہرگز منظور نباید کرد کہ دران امر خواریست دور باید بود کہ سلامتی دارین دور بودن
از معاملہ دنیاوی ست کہ در معاملہ دنیاوی سراسر نقصان دین ست ازین سبب اہل اللہ معاملہ
دنیاوی ترک نمودہ کار دین اختیار کردہ اند و در متابعت نبی صاحب صلی اللہ تعالی علیہ وسلم اہل اللہ را کوشش
باید نمود و کار دین اختیار باید کرد کہ ہر کہ خلاف ایشان گذیند نور ایمان او مسلوب شود نعوذ باللہ من ذلک
کما قال محی الدین ابن العربی فی فتوحات المکی نقلاً عن روئیم رضی اللہ تعالی عنہما من قعد مع الصوفیۃ وخالفہم
فی شی مما یتحققون نزع اللہ نور الایمان من قلبہ و حضرت قبلہ من قدس سرہ فرمودند کہ در زبان

Marfat.com

حضرت قبلۂ عالم رضی اللہ تعالی عنہ درمیان درویشان خلق بسیار بود چنانچہ ما در مسجد سکونت
داشتیم در گوشۂ مسجد یک کمل پشمین انداختہ بودیم و دو یار دیگر از پشاور برای آفروختن سجہ ہا آمدند ایشان
نیز در مسجد سکونت داشتند وقت خفتن اگر ایشان بر کمل ما خواب می نمودند ما بر زمین خفتیم **نظم** ہر کہ
خلق از خلق او خوشنود نیست ٭ ہیچ قدری بر در معبود نیست ٭ خوی بد در تن بلای جان بود ٭
مردم بدخو نہ از انسان بود ٭ و حضرت قبلہ قدس سرہ بر زبان مبارک آمدند کہ خواجہ عبد الشکور بلخی
رحمۃ اللہ تعالی در تمہید آوردہ کہ حقتعالی را خالق الخنزیر نباید گفت از سبب ادب اگر فی الحقیقۃ
خالق خنزیر اوست چنانچہ حضرت آدم صلوات اللہ تعالی علی نبینا و علیہ السلام نگاہداشت ادب نمود و گفت
رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا الخ مقبول و محبوب درگاہ رب العالمین گشت ابلیس ملعون گستاخی نمود و گفت بما اغویتنی
مردود جناب و شد نعوذ باللہ مِنْ تَرْکِ الْاَدَبِ نیز اَلشَّرِیْعَۃُ کُلُّہَا اَدَبٌ چنانچہ اَلتَّصَوُّفُ کُلُّہٗ اَدَبٌ
بیت از خدا خواہیم توفیق ادب ٭ بی ادب محروم ماند از لطف رب ٭ و نیز فرمودند کہ بزرگی ابلیس
را دید در صحرا نشستہ چنان میگریست کہ آب از چشم او مثل جوی بر زمین روان بود بزرگ پرسید چرا
گریہ میکنی ای ابلیس جواب داد کہ حق سبحانہ مرا از درگاہ خود مردود ساخت از آن گریہ میکنم آن بزرگ فرمود
کہ قبر حضرت آدم علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام را سجدہ بکن تا باز ترا حقتعالی مقبول بارگاہ خود نماید ابلیس
ملعون جواب داد کہ چون در حین حیات آدم سجدہ ننمودم اکنون چیا می آید کہ تربت او را سجدہ کنم و نیز فرمودند
کہ ہمہ جا ظہور اسماء الہی ست مثلاً کسی مومن را گوید کہ ترا دہ ہزار دینار دہم کافر شو نعوذ باللہ
من ذلک ہرگز قبول نخواہد کرد زیرا نکہ مظہر اسم ہادی ست و اسم ہادی مومن را نگذارد کہ
سوی کفر رود و اگر کسی کافر را گوید کہ مسلمان شو ترا دہ ہزار روپیہ دہم کافر ہرگز اختیار نماید زیرا کہ
کافر مظہر اسم مضل ست اسم مضل او را نگذارد کہ سوی اسلام رود **نظم** قبطی و سبطی ہمہ بندہ تو اند ٭
عاجز امرت توانا ستمند ٭ ای دعا از تو اجابت ہم ز تو ٭ ایمنی از تو مہابت ہم ز تو ٭ شیخ
نجم الحق در خدمت حضرت قبلہ من قدس سرہ عرض نمود کہ غریب نواز دعا فرمایند تا مراد وصال معشوق
حاصل شود و حضرت من فرمودند ہنوز عشق تو خام ست چون پختہ شود معشوق تو بر تو عاشق خواہد شد
این بیت خواندند **بیت** بصدق آنکس کہ زد در عاشقی گام ٭ بمعشوقی برآید آخرش نام ٭ و نیز فرمودند
مردی بر زنی عاشق شد بعدہ درمیان ایشان مفارقت واقع شد بعد از یکسال چون یکدیگر را دیدند
بمجرد دیدن وفات یافتند و نیز فرمودند کہ از ہمہ دیوانان کلام دیوان خواجہ حافظ صاحب تام موثر ست نیز فرمودند کہ
حافظ شیرازی مسئلہ وحدت وجود را در پردۂ اصطلاحات صوفیہ بیان نمودہ کہ بغیر دانستن اصطلاحات صوفیہ

Marfat.com

کلام دیوان حافظ مفهوم کسی نشود و نیز فرمودند که بلا ه شاه شمشیر برهنه است که مسئله وحدت وجود را
بغیر پرده نموده دیگر عارفان مسئله مذکور را در لغت عربی و فارسی بیان نموده و بلاشاه در هندی. روزے
در خدمت قبله من عرض نمودند که شخصے دزد از حجره دزدی کرده قرآن مجید وقت ظهر برد که درویش
برائے خواندن نماز در مسجد آمده و در حجره را قفل نه کرده بود از سبب فراموشی چون این خبر استماع نمودند بر زبان مبارک
راندند مگر در زمان سابق مردم را خوف خدا تعالی بود قرآن و کتاب را بدزدی نبردندی و نیز فرمودند که علامت
قیامت است که مردم بدمذهب خواهند شد و کافران غلبه کنند چنانچه در بیت الله شریف بتان را خواهند نهاد و زنان از
قوم او سر پیش بتان پا رکوبی و بازی خواهند نمود بعده حق تعالی عز و جل ملائکه را فرمان دهد تا کعبة الله را از زمین
برداشته بسوی آسمان خواهند برد و نیز فرمودند که قیامت در آن وقت قائم شود که هیچ کس بر زمین اسم الله
نگوید. شبی بر لفظ مبارک راندند که عرس اول حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه در وطن خود که کوه درک است
کرده بودیم و شش گوسفند خریدیم که یک یک گوسفند به قیمت پنج روپیه گرفتیم و ذبح کردیم و چون پخته شد
یک یک گوسپند صد مرد کوهستانی را دادیم که مردم هندی طاقت خوردن آن نداشتند که بسیار
فربه بودند در بیان فربهی گوسپندان نمودند که طاقت رفتار نداشتند می داد شان را بر چارپایه برداشته
آوردند باقی عرس قبله عالم رضی الله تعالی عنه مدت پنجاه سال یا زیاده بر خانقاه شریف کردیم و نیز فرمودند
در ملک صحرا بوده گوسپندان بسیار قیمت باشد چنانچه یک یک دنبه به قیمت دوازده روپیه فروشند
روزے شخصے در خدمت حضرت قبله من چند گل تازه نذر گذرانید حضرت قبله من بر گلها نظر فرموده این بیت
بر زبان درافشان راندند بیت نام و نشانت نه و دامن کشان + میگذری بر همه نام و نشان و نیز
این مصرع در پرده عیان باشم و بے پرده نهان ۔ و نیز این مصرع بر زبان درفشان راندند مصرع
حکیم سخن بر زبان آفرین ۔ و حضرت قبله من قدس سره فرمودند که مولوی سلطان محمود خان بیله والا
بسیار دنیا جمع کرده بود بعد از وفات ایشان خویشان مولوی مذکور در نزاع افتاد و زر دنیا مولوی
مذکور رحمة الله تعالی سبب جدائی خویشان شد ۔ حضرت قبله ام قدس سره العزیز در اثنا تعلیم کتاب
احیاء العلوم این عبارت را بر زبان درفشان راندند مَنْ اَرَادَ الرَّاحَةَ مع التوبة فهو مدرک اِن
اَرَادَ الرَّحْمَةَ بِلَا تَوْبَةٍ فَهُوَ مُتْرَفٌ ۔ و نیز فرمودند که اَلْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ کَالْجَاهِلِ ۔ روزے در خدمت
قبله من نواب عبد الجبار خان نواب ڈیره غازیخان عرض نمود که غریب نوازم از برائے خرچ
درویشان شهر چهاری جاگیر گیرید حضرت قبله من قدس سره جواب فرمودند که ما
این جاگیر نے گیریم که خلاف سنت پیران و شیخان ما هر گز نه خواهیم نمود که ایشان قبول

نکردند بعضے مردمان عرض کردند که برائے صاحبزاده گل محمد جاگیر بگیرید - فرمودند گل محمد را نیز
حاجت جاگیر نیست - اگر تعلیم وی ایشان راست کنند برائے خدمت و مقربان خدمتگار شوند - و نیز روزے در حضور
حضرت قبله من شخصی عرض کرد که غریب انه ما فقیران در دنیا برائے معاش خوار یا شیم در روز قیامت
حال ما فقیران چه طور خواهد شد - حضرت قبله من قدس سره فرمودند که فقیران پیش از تونگران با نصف سال
در بهشت داخل شوند الحمد لله علی ذالک - شبے حضرت قبله من قدس سره بر زبان مبارک راندند
که درویشی بود مالش دزدان بسرقت بردند آن درویش مال خود را از دزدان طلبید دزدان ابا
نمودند بزرگ بد دعا کرد که شما را مور چها خواهند خورد بعده دزدان هر جا که می نشستند مور چه گرد دزدان
تمام انبوه میکردند آخر دزدان را هلاک ساختند و نیز فرمودند که شخصی را کسی ازار رسانید رنجه خاطر
شد فرمود که ترا انگسها هلاک خواهند ساخت آن شخص را انگسها هلاک نمودند و هم حضرت قبله من قدس سره
فرمودند که افضل الناس انبیا و اولیا را اند که دنیا را ترک نموده اند و یاد خدا برای حق سبحانه گرفتند نه برائے
اغراض دیگر شخصی در خدمت حضرت قبله من قدس سره عرض نمود که کتاب سلک سلوک را مطالعه نمودم
دران صفات آدمی مذکور است از آن صفات هیچ در خود نمی شناسم حضرت قبله من قدس سره بر زبان
مبارک راندند که آدمی شدن بسیار مشکل است و این بیت را نیز فرمودند بیت آدمی آنست که
دینی درو ست + محو گمان کرده یقینی درو ست - نیز شخصی عرض نمود که امداد فرمائید که نفس خود را
معلوم سازم حضرت قبله من فرمودند که شناختن نفس بسیار مشکل است بعده این حدیث را بر زبان
گوهر فشان راندند مَنْ عَرَفَ نَفْسَهٗ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهٗ و حضرت قبله من قدس سره فرمودند که در دیار
نام هندوانه کاروان مسوخان بود پیش ما اظهار نمود که مرا با یکے دهقان دشمنی بود یکے گراده
را گفتم چون آن دهقان مزارع از زراعت خود گیاه بخانه آورد خفیه چند خوشه داخل گیاه او
کن گراده همچنان کرد چون مزارع گیاه نزدیک خانه خود آورد گراده گیاه او را تفحص نمود هیچ خوشه در
گیاه او نبود هم چنین سه روز با وی این معامله هیچ خوشه در گیاه او نیافته شد حق تعالی بآن دهقان
حافظ و ناصر و دستیار بود هیچ فریب ما او تاثیر نکرد بعد رو باو گفت چون این معامله دیدم از دشمنی
مردم توبه کردیم و نیز حضرت قبله من قدس سره فرمودند که شخصی را دشمنی تیر زده تفنگ زد چون حق تعالی
حافظ آن شخص بود از مردن او را نگاهداشت و نیز حضرت قبله من قدس سره فرمودند که بے آرزو بسیار
سعی و کسب نباید نمود که آن قدر روزی که حق سبحانه مقدر کرده است بغیر کسب و سعی میرساند و غم
و اضطراب نباید خورد که او رزاق مطلقست روزی دهنده همه مخلوق اوست چنانچه در قرآن

Marfat.com

شریف می فرماید وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا بیت ضامن روزی تو روزی رسان + دیدهٔ
کور تو بسوے خسان + حضرت قبلهٔ من قدس سره بلفظ مبارک راندند که یکی اہل الله در راہ میرفت زنکه
زشت رو در پیش او آمد اہل الله ازو پرسید تو کیستی زنکه مذکور عرض نمود که من دنیام باز بزرگ پرسید که تو
چنین زشت روی ترا مردم چرا دوست دارند که طالبان خود را صورت خوب می نمایم ہر که طالب تست
در نظر او زشت می آیم و از من نفرت می سازد و مرا قبول نماید شخصی در خدمت حضرت قبلهٔ من عرض نمود که
غریب نواز جنگها که میشوند بسیار مخلوقات مقتول گردد حق سبحانه تماشا می بیند حضرت قبلهٔ من قدس سره
فرمودند هندی اساڈا مرن تساڈا ہاسا + کڈہی اوتے ویکھہ کہلو تماشا + نیز شخصی عرض نمود که یکی مرد
اظهار ساخت که زنکه من با مردم فریب نموده در دانه گلوخ امیخته می فروشند حضرت قبلهٔ من قدس سره
فرمودند که آن زن را خوف ایمان نبود اگر او را لحاظ ایمان بودے این فریب با مردم نمودی شخصے گفت
زنے ابد از شیر انداخته مے فروخت بعد مردن او را دیدند که ہر دو پاے او با سوی پیشانی بسته بودند مو‌ے او زنجیر
سخت تر شده با کسی پیچیده نشد ہمچنان او را در گور مدفون ساختند حضرت قبلهٔ من قدس سره بزبان
در افشان راندند که حق سبحانه عمل صالح نصیب کند و نیز فرمودند که کتابها که بدمذہبان تصنیف کرده اند چنانچه
معتزلیان و خارجیان و وہابیان و رافضیان و دیگر فرقه ہا باطله مطالعه نباید کرد که ممنوع ہست چنانچه
در فوائد آمده که مخدوم بہاء الدین پسر خود را منع فرمود از شروع نمودن کتاب که مصنف او مذہب معتزلی
داشت و نیز فرمودند که چون سالک را حق سبحانه روزی شب و روز بغیر سوال و احتیاج مردم نصیب کند
شکر او بجا آرد که او را بدر وازه غیر خود محتاج نکرده و نیز فرمودند که روزے خادم در خدمت حضرت سید
جلال الدین رضی الله تعالی عنه آمده عرض نمود که امروز نذر شما یک فلوس شخصی نذر گذرانیده است
دیگر ہیچ چیز نیامده سید مذکور خادم را فرمود که شکر خدا تعالے باید گزارد که فلوس را بر در ما شخصی آورده
نه ما را حق تعالی برای فلوس بر دروازه غیر محتاج نموده **نظم** آنکه شیر ان را کند روبا مزاج + احتیاج ست احتیاج
ست احتیاج + آنکه شیران را کند روبه که شوند + احتیاج ست که پیش که برند + کاتب حروف پیش شیخ خود
قاری فتوحات مکی بود چون این آیت آمد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ بزبان مبارک راندند چون کسی
مومن حق تعالی را ظالم گوید کافر گردد نعوذ بالله من ذلک نیز چون این آیت آمد لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ
يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ فرمودند که ادراک ذات حق باعتبار کنه محال ست که کنه ذات مدرک ہیچ نبی و ولی نگردد
چنانچه در کشکول شریف فرموده است لا یدرکه نبی و لا ولی نیز حضرت حافظ شیرازی فرموده **بیت**
عنقا شکار کس نشود دام باز چین + کاینجا ہمیشه باد بدست ست دام را + عنقا عبارت از ذات مطلق ست

باعتبار مرتبه لاتعین چون از مرتبه لاتعین در مرتبه تعین مرور و ظهور کند مدرک و مشهود شود باعتبار اسما
وصفات لا من حیث الکنه روزی قاضی نور محمد عرض نمود دعا فرمائند که حقتعالی باران خیر ببارد دعا
فرموده این بیت فرمودند بیت قاضی ارباما نشنید بر فشاند دست را محتسب گرمی خورد معذور
دارد مست را + ونیز فرمودند چون مسلمان نوکر کافر گردد برای نان ایمان و جان برباد دهد ونیز این بیت
فرمودند بیت مبادا دل آن فرومایه شاد + که از بهر دنیا دهد دین بباد + ونیز فرمودند چون مسلمان
نوکر کافران شود در حکم کافر است در کتب فقها آمده که خون معین ظالم هدر است ومعین کافر اگر کشته شود از
دست مسلمانان مردود شود نعوذ بالله ذلک واگر مسلمان از دست او کشته شود شهید بود واگر او را بکشد
غازی باشد و اجر غازیان یابد روزی مردم عرض نمودند که غریب نواز دود ولیش صائم الدهر اند یکی میان غلام محمد و
دیگر علیخان حضرت قبله قدس سره فرمودند که حق تعالی ایشانرا زیاده توفیق دهد روزی در خدمت حضرت
قبله من خبر کردند که شخصی با زن بیگانه بد فعلی نمود او را کارداران گرفته حبس نمودند وجرمانه می طلبند
چون حضرت من این خبر شنید گفت که چون بنده را حق سبحانه از دست خود بگذارد بروقهر نازل گردد
و شیطان بر آن غالب گردد واو را در مناهی اندازد نعوذ بالله من ذلک وچون حقتعالی بنده را از دست خود
نگذارد هرگز نفس و شیطان غالب وقادر نشود و هر وقت دعا باید کرد که حق تعالی از دست نگذارد و زیر سایه
فضل خود بدارد تا نفس و شیطان غالب نشوند بیت تا نه فضلت دستگیر ما شود + وای بر ما زانکه رسوائی شود +
یک شخص خدایاد بود از و فعل بد صادر شد خبر نمودند که فلان کس مرتکب مناهی گردیده است چون حضرت من این خبر شنید
فرمودند اگر قهر خدا برو نازل نشدی این چنین بد فعل از و صادر نشدی مصرع الامان یا الامان یا الامان +
ونیز فرمودند که بخش نام لغاری بود شعر هندی خوب گفته هندی آکهے بخش لغاری + جو کہین کیتی ہے
زاری + نگا تیر و ہیند اکاری + مین او گن ہاری + پر نہ بچین تو سبر اسائین + واین نیز فرمودند بیت
کشتگان خنجر تسلیم را + هر زمان از غیب جان دیگر است + نیز فرمودند نظم پادشاها جرم ما را در گذار
ما گنهگاریم تو آمرزگار + تو نکوکاری و ما بد کرده ایم + جرم بی اندازه بیحد کرده ایم + ونیز فرمودند که
صحت بدن از همه نعمت دنیاوی فاضلتر است که کار دین و دنیا بر صحت بدن موقوف است
ونیز این بیت خواندند بیت چرا نالد کسی از تنگدستی + که گنج بیکرانست تندرستی + مناسب
این حکایت فرمودند که یکی پادشاه را حبس بول شد هیچ دوا صحت روی نمود بعده نزد یک بزرگ
آمد دعا التماس نمود که حقتعالی مرا صحت دهد بزرگ فرمود که اقرار کن که پادشاهی دنیا نوشته بمن دهی تا ترا
دعا کنم که حق سبحانه ترا شفا کامله بخشد همچنان فرمان بجا آورد بدعا آن بزرگ صحت یافت بعد از ان

بزرگ دستار و نیز حواله پادشاه نمود و فرمود که من این معامله برای آن نمودم که ترا آگاه سازم که پادشاهی
ملک دنیا بیکار است که قبول تو می ارزد زیاده قیمت ندارد بلکه مدت دنیا یکساعت است و نیز در حدیث
است اَلدُّنْیَا سَاعَةٌ لَیْسَ فِیْهَا رَاحَةٌ فَاجْعَلْ فِیْهَا طَاعَةً دنیا مثل مردار است هیچ قدر نزد حق سبحانه
ندارد ازین سبب انبیاء و اولیا او را اختیار نمودند **مثنوی** ترک این شرب ار اندر حیث بگوی
یکدو روز + تا کنی اندر شراب خلد یوز + یکدو روزے چه که دنیا ساعت است + هر که ترکش کرد اندر
راحت است + معنی الترک راحت گوش کن + بعد ازان جام بقا را نوش کن + بر سگان بگذار این
مردار را + خورده بشکن شیشهٔ پندار را + اَلدُّنْیَا جِیْفَةٌ وَطَالِبُهَا کِلَابٌ + و نیز فرمودند که چون
دنیا زیاده گردد آدمی غمناک و خوار شود چنانچه در زبان افغانی گویند دنیادار خدای خوار و نیز حضرت
نظام الدین گنجوی میفرماید **بیت** فراوان خزانه فراوان غم است + کم اندوه آنرا که دنیا کم است + و نیز فرمودند
که اگر کسی را مشکلی پیش آید بگوید خداوندا بحرمت نیکمردان و نیکزنان مشکل مرا آسان کن حق تعالی مشکل
آسان گرداند و نیز فرمودند که زنان نیک قلیل باشند سالے حبس باران شد مردم الحاح و زاری تمام
نمودند حضرت قبله من فرمودند زنان نیک و نمازخوان بعد از نماز فجر یا عصر یکجا جمع شده دعا بخوانند حق
سبحانه دعای ایشان قبول خواهد فرمود همچنان کردند باران رحمت نازل شد و نیز فرمودند نبی صاحب بر
در زنان بیوه رفتی و دعای خیر از ایشان التماس نمودی چنانچه مولانا روم گفته است رحمة الله علیه **بیت**
بر در هر بیوه زن رفتی رسول + که دعا کن تا شود احمد قبول + و نیز فرمودند که سالک را صحبت
صالح بهتر است از صحبت بد چنانچه در نفحات الانس آمده که سودمندترین چیزے مرید را صحبت صالح و
اقتدا بایشان مراد از افعال و اخلاق و زیارت قبرهای دوستان خدای تعالی و قیام بخدمت یاران و فقرا ان
کند و نیز این بیت فرمودند **بیت** خدا را ای رقیب امشب زمانی دیده برهم نه + که من با لعل شیرینش نهانی
سخنی دارم + و نیز بارها این سخن را بر زبان مبارک راندندی **هندی** تاری بهی صحبت نی بوڑی وی
صحبت + یعنی صحبت صالحان بخدا میرساند و صحبت بدان از وصول حق باز دارد و نیز فرمودند
اگر کسی چیزی بدزدد و مسروقه را نفع خود داند فی الحقیقة زیان دارد چنانچه در مثنوی شریف آمده که دزد
جوان ما کسی را ببر تصور کند که شکاری کردم غنیمت شدم و این ندیدند که خار را گل و سم را مل و مار را گنج و صدف را گوهر
و سراب را آب پنداشته خود را در عین مهلکه اندازد که دشمن جان را دوست تصور نموده که اِنَّمَا اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ
فِتْنَةٌ **بیت** گر برد مالت عدو پر فنی + راهزن را برده باشد راهزنی + و نیز فرمودند اگر کسی پیش
شیخ فرید گنجشکر عرض نمود که برای من بجانب فلان امیر سفارش نامه عنایت فرمایند حضرت گنجشکر

Marfat.com

همین عبارت که اِنْ تُعْطِیْ شَیْئًا فَالْمُعْطِیْ هُوَ اللّٰهُ وَاَنْتَ الْمَشْکُوْرُ وَاِنْ لَمْ تُعْطِ شَیْئًا فَالْمَانِعُ هُوَ اللّٰهُ وَاَنْتَ الْمَعْذُوْرُ مرحمت فرمودند کہ اکنون در سفارش نامه عبارت بسیار مینویسند و نیز فرمودند که اسما حق سبحانه اکثر لطیف اند همیشه بر مخلوقات احسان و لطف می فرماید بعضی اسما قهریه اند و آن بحق کافران دارد نه در حق مومنان بلکه حقتعالی جمال را دوست دارد اِنَّ اللّٰهَ جَمِیْلٌ وَّیُحِبُّ الْجَمَالَ و نیز فرمودند که عشق مرد ریدن با کودکان و زنان بلائیست ازین دور باید بود چنانچه در قرآن مجید آمده کسیکه در عشق صورت از حقیقت بی صورت محجوب ماند فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِیْنًا و نیز فرمودند نماز و روزه از بالفضل حق سبحانه ادا مے شود و دنیاداران نماز ترک سازند و روزه ماه مبارک رمضان نیز ادا نسازند و ازین سعادت محروم مانند باوجود آنکه طاقت و وسعت دارند که تابستان را زمستان سازند و زمستان را تابستان سازند که با دنیا همه اسباب مهیا شوند لیکن چون بر ایشان نفس و شیطان غالب و حاکم اند میگویند که ما را بروزه داشتن خفگے میشود ازین سعادت باغوای نفس و شیطان محروم مانند اَعَاذَنَا اللّٰهُ وَجَمِیْعَ الْمُسْلِمِیْنَ مِنْ شُرُوْرِ النَّفْسِ وَالشَّیَاطِیْنِ و نیز فرمودند که کلمه شریف گفتن بسیار آسان است لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ بر مومنان و هرگز کافران کلمه نگویند بعضی از کافران را بعد از اسلام آوردن پرسیدم که شما را کلمه شریف پیش از اسلام آوردن بچه طور بنظر میآمد بیان نمودند مثل کوه می نمود یعنی چنانچه بر کسی افتادن کوه سخت باشد ما را همچنین کلمه گفتن دشوار می آمد چون حقتعالی عنایت فرمود گفتن کلمه مبارک بر ما آسان شد الحمد لله علی ذلک و نیز فرمودند بیت سکه که به یثرب و بطحا زدند ٭ نوبت اخر به بخارا زدند ٭ همان وقت شخصی آمد اظهار نمود که من ملک خراسان و هندوستان را دیده ام که هیچ جا دینداری نیست مثل بخارا و دیگر زمین مبارک از سبب برکت آن صاحب بسیار دینداری است و هم فرمودند که صحبت صالحان بطی الاثر است و صحبت بدان سریع الاثرات و از صحبت بدان دور باید بود و نیز فرمودند که سالک را باید که خود را از همه بدتر و کمتر بداند و این بیت فرمودند **قطعه** مرا پیر دانا مرشد شهاب ٭ دو اندرز فرمود بر روی آب یکی آنکه در خویش خودبین مباش ٭ دگر آنکه در غیر بدبین مباش ٭ الحمد لله علی ذالک و نیز فرمودند هر کس موجب عمل خود جزا خواهد یافت - اگر نیک عمل کند جزائے خیر یابد فَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَّرَهٗ وَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَّرَهٗ و هم فرمودند قُلْ كُلٌّ يَّعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ ٭ و نیز فرمودند بیت من نگویم طاعتم بپذیر ٭ قلم عفو بر گناهم کش ٭ شبے در مناقب حضرت قبله عالم مبالغه میفرمودند بعد ازان آه سوز بر آوردندے و اکثر این بیت را بخواندند ٭ حریفان باده ها خوردند و رفتند ٭ تهی خمخانه ها کردند و رفتند و نیز این آیت را فرمودند اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ - نیز حضرت قبله من قدس سره

فرمودند که اگر همه مخلوق راستنبه بودی کار جهان خراب شدی زیراکه بنای جهان بر غفلت ست و از صد
هزار یکی متنبه میشود ترک دنیا نموده طالب مولی شود و شب و روز در یاد او باشد و نیز فرمودند که کسی در راه حق تعالی
خرج کند حقتعالی نیز او را چیزی عطا کند چنانچه آدمی کسی را مهمانی کند بها در دل خیال کند که من او را نیز مهمانی
خواهم نمود حق سبحانه که اکرم الاکرمین ست بر بندهٔ خیرات کننده عطا کند روزے مردم بسیار الحاح نمودند
که زراعت ما گرمی میخورد که او در هندی تڈی میگویند حضرت من این بیت فرمودند بیت
هر بلا نازل شده بر تن ضعیف × پشه و زد و دگر قاضی شریف - و نیز این مصرع فرمودند
از در و دیوار می آید صدا یا حسین + وچون نصاری قلعه ملتان تسخیر نمودند با مقابر اولیاے خدا بی
ادبی نمودند چون این خبر به سمع مبارک رسید این بیت را بر زبان مبارک راندند بیت چون خدا
خواهد که پرده کس درد × میلش اندر طعنهٔ پاکان برد - شبے حضرت قبله من فرمودند که ما دست مردم را نا
میگیریم - که شاید دست کسے مغفور در دست ما آید من آمرزیده شوم از برکت آن بیت - حضرت من قدس سره فرمودند
که ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن - و نیز فرمودند کیمیا گر همیشه خراب باشد و این بیت خواندند بیت کیمیا گر
بغصه مرد و برنج × ابله اندر خرابه یافته گنج - نیز شخصے را فرمودند که فرنگیان را تیر نمی زنی آن شخص عرض کرد که مرا قدرت
نیست شما مدد کنید بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند × بیت کمان زن بباید کماندار چست - بود بخت کشتن
در آید درست × و نیز این بیت بر زبان درفشان راندند بیت - مرتبت از مرتبت آید پدید × اول
ذوالنون شده پس بایزید - و نیز این بیت بر زبان گوهرفشان راندند × بیت × گشت انبیا چو علم پیش کس × ختم نبوت بمحمد
سپرد × و نیز فرمودند هر کسے که بحج زیارت بزرگے میرود آن بزرگ آن شخص را از هر بلا و مصیبت نگهبان میبود تا که
باشد بعجم در سفر باشد و از هر آفت امان یابد و حضرت قبله من ع علیمیان قدس سره العزیز فرمودند که در خدمت
حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه در شهر بهار شریف بودیم روزے برای حاجت از شهر بیرون رفتیم بسوی مغرب
قدم خود را بر یک استخوان خشک نهادم چون در شهر باز آمدم در خواب شدم آن استخوان خشک مرا میگوید این بیت
در خواب بیت × و در از من قدم انجام پوست + گرچه خاکم بوی عشق آید ز دوست + و نیز فرمودند بیت
آئینه سکندر جام جم ست بنگر + تا بر تو عرض دارد احوال ملک دارا + شخصی در خدمت حضرت قبله من عرض نمود که چون
سوره الم نشرح در ختم شریف خوانده شود هر بار تسمیه بر سر او باید خواند یا یکبار حضرت قبله من فرمودند اول یکبار باید
خواند کافیست + و نیز کاتب الحروف در خدمت حضرت قبله عرض کرد که چون مسبعات عشر خوانده شود تسمیه
هر بار خوانده شود یا یکبار فرمودند یکبار کافیست و حضرت قبله من قدس سره العزیز فرمودند سالک را باید
که چون طعام موجود شود تنها نخورد با رفیق باید خورد که برکت کثیر در دستهاے بسیار موجود گردد در تنها خوردن

Marfat.com

بیت خوردہ ہمان بہ کہ بیاران خوری + حیف بر آن خوردہ کہ تنہا خوری + اللہم ارزقنا ہذہ الصفۃ
الحمیدۃ بحرمۃ مولٰنا وسیدنا حضرت خواجہ سلیمان اللہم متع المسلمین بطول بقائہ شخصی در خدمت
عرضداشت کرد کہ غریب نواز من از خوف دشمنان اندیشہ ناکم وظیفہ فرمائند تا از شر دشمنان در امان
باشم فرمودند بعد از ہر نماز یا ناصر یا نصیر ہفت بار ورد کن نیز شخصی عرض کرد کہ غریب نواز روزی من تنگ
نسبت ورد فرمائند کہ روزی من فراخ شود فرمودند اسم یا کریم بعد از ہر نماز صد بار بخوانند نیز شخصی عرضداشت
کرد وظیفہ فرمایند کہ حقتعالی خطرات دفع سازد حضرت من فرمودند کہ بعد از ہر نماز اسم یا غفور ... با بخوانن
ونیز فرمودند تصوف خلق ست التَّصَوُّفُ ہُوَ الْاَخْلَاقُ الرَّضِیَّۃُ التَّصَوُّفُ ہُوَ الْحُرِّیَّۃُ وَالْفُتُوَّۃُ وَتَرْکُ
التَّکَلُّفِ وَالسَّخَاءُ بَذْلُ الدُّنْیَا شخصی عرض نمود کہ از من ہیچ کار نیک در وجود نمی آید خیر نماز پنجوقت فرمودند کہ
ہر کہ درین زمانہ نماز پنجوقت بجماعت بخواند او ولی ست کہ درین زمانہ بیدینی تمام ست کہ اکثر زنان نماز نخوانند
اگر کسی زن نماز میخواند دیگر زنان بروی سخریت کنند و بر وی مثل زنند کہ ہفت موش خوردہ برای حج کردن میرود و
حضرت قبلہ من قدس سرہ فرمودند کہ مرتبہ تسلیم عجب نعمت است کہ در تسلیم ہمہ خیر ست بعد ازان این بیت بزبان مبارک
راندند بیت کشتگان خنجر تسلیم را + ہر زمان از غیب جان دیگر ست + ونیز فرمودند اَلَا لَا تَحْزَنُوْا اَہْلَ الْبَلِیَّۃِ
فَلِلرَّحْمٰنِ اَلْطَافٌ خَفِیَّۃٌ + ونیز این بیت فرمودند شعر جَرَاحَاتُ السِّنَانِ لَہَا الْتِیَامُ + وَمَا یَلْتَامُ
مَا جَرَحَ اللِّسَانُ + ونیز فرمودند کہ اگر بلا و مصیبت بر آدمی نازل شود باید کہ صبر و تسلیم کند تا حقتعالی آن را
دور کند ونیز حضرت قبلہ من قدس سرہ فرمودند ہر لفظ کہ بر زبان بزرگان رود تاثیر عظیم دارد مناسب
این حکایت فرمودند کہ حافظ نور محمد چولستانی بزرگے بود کامل رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ شخصی پیش حافظ صاحب
مذکور آمدہ عرض نمود کہ غریب نواز یک پسر دارم او را نورنگ خان حبس نمودہ است دعا فرمائند او را خلاص
مخلصی دہد حافظ صاحب محمد نور جیو فرمودند آن شخص سوالی را کہ برو جانب نورنگ خان او را بگو کہ پسر مرا کہ
حبس نمودی دخترش میدہی آن شخص بحسب فرمودہ حافظ جانب نورنگ خان رفت او را گفت کہ
پسر مرا کہ حبس نمودی دخترش میدہی چون نورنگ خان این سخن شنید خطرناک گشت و دہشت
در دل او آمد پسر او را از بند خلاص کرد و خلعت ہم داد ونیز فرمودند کہ دختر حجام چون محبوس کردہ شد
در خانہ بہاول خان رفت و ہمین لفظ آغاز نمود ہندی گہر آن گہتیا گہر اٹن + ویکہان کیویں
نجدیہی نائن + چون این لفظ مذکور بہاول خان شنید در دل او دہشت آمد دختر حجام را از خانہ خود بسوی
خانہ او روانہ نمود ونیز فرمودند کہ بعضی بندگان را دستور بود چون از ایشان کسی برای حاجت خود تعویذ
طلب نمودی ہمین نوشتہ دادندی ہندی آبا سانون تین کانہ بہیلے پس حاجت او روا شدی

حضرت قبله من قدس سره فرمودند نَوْمُ العَالِمِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الجَاهِلِ بعد ازین این ابیات بر زبان مبارک راندند
نظم آن امامانی کردند اجتهاد ✦ رحمتِ حق بر روان جمله باد ✦ بوحنیفه بد امام با صفا ✦ آن سراج استانِ مصطفا
شخصی در خدمت حضرت قبله من قدس سره عرضداشت کرد دعا فرمایند که همه یاران را حقتعالی بسوی جناب خود کشد
در جواب فرمودند که ما می خواهیم که همه یاران را حق عزوجل اولیا سازد لیکن کار بر مشیت خدا وابسته است هرچه خواهد همان شود
این بیت بر زبان مبارک راندند بیت کارها بر خواهش خود ساختن کارِ خداست ✦ بنده باشی ای نادان پس خدائی کردی
چراست ✦ و حضرت قبله من قدس سره فرمودند چون بلا بر اولیا نازل شود تسلیم نمودند از ترس آنکه مبادا که دیگر
نازل شود که سخت تر باشد از بلای اول چون تسلیم نمایند حقتعالی ایشان را از جمیع بلیات محفوظ دارد هر ساعت
بر ایشان از غیب فیض نو نازل شود آنگاه این بیت خواندند بیت کشتگانِ خنجر تسلیم را ✦ هر زمان از
غیب جانِ دیگر است ✦ و نیز فرمودند که مراد از جان فیض حق جل و علاست که بر دوستان خدا نازل
میشود شبی این ابیات خواندند **مثنوی** بشنو از نی چون حکایت میکند ✦ وز جدائی ها شکایت میکند ✦
از نیستان تا مرا ببریده اند ✦ از نفیرم مرد و زن نالیده اند ✦ هر کسی کو دور ماند از اصل خویش ✦ باز جوید
روزگار وصل خویش ✦ بعد ازان این بیت فرمودند بیت من چه گویم وصف آنعالیجناب ✦
نیست پیغمبر ولی دارد کتاب ✦ مولنا جامی در مدح مولنا روم این بیت را گفته شبی حضرت قدس
سره فرمودند که قوت ما اکنون یک شارک شده است گاهی از یک شارک کم این سخن در انوقت فرمودند
که سن عمر ایشان از هشتاد سال زیاد بود شخصی در خدمت حضرت قبله من قدس سره عرضداشت کرد که مردم
هر وقت در خدمت شما می آیند هرگز شما در کسی رنجیده نمیشوند فرمودند الحمد لله که مردم بر در ما می آیند و من در کسی نمی
میروم حضرت من تلاوت قرآن شریف در اول عمر دو سیپاره خواندندی و آخر عمر یکپاو قرآن شریف می
خواندند و فرمودند که از سیپاره و یکربع کم نباید تر خواند و نیز فرمودند که حقتعالی اول در قرآن شریف میفرماید
الحمد لله رب العالمین بعد ازان فرمودند رب پرورنده گوئید غم روزی نباید خورد خود ضامن روزی است
و شبی فرمودند که درین زمانه مردمان فسق و فجور میکنند توبه و استغفار نکنند بعد ازان این بیت فرمودند بیت
اینچه زمانست که از هر طرف ✦ هست به فسق اهل جهان را شرف ✦ و نیز در مدح رسول کریم صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم این بیت فرمودند بیت ز جودش گر نگشتی راه مفتوح ✦ بجودی کی رسیدی کشتی نوح ✦
و نیز فرمودند که حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که از عدم استقرار کشتی حیران ماند حضرت حق
سبحانه حضرت نوح را فرمود بر دوست ما حضرت محمد رسول الله صلعم درود بخوان چون نوح علی نبینا و
علیه السلام درود بخواند کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و نیز این بیت فرمودند بیت سید الکونین

Marfat.com

ختم المرسلین + واخر آمد بود فخر الاولین + روزی در خدمت حضرت من لولیان آمدند زیارت نموده
بازگشتند شخصی عرض کرد که غریب نواز لولیان بزه کاری می نمایند و حیا ندارند حضرت من فی رجواب
فرمودند که در لولیان صفتی هست که خود را بدکار و گنهگار میدانند خدا تعالی ایشانرا خواهد بخشید برانکه
هر که خود را از همه کس بد داند بهتر از آنکس ست که خود را نیک داند انگه این بیت فرمودند قطعه مرا پیر دانای مرشد
شهاب + دو اندرز فرمود بر روی آب + یکی آنکه در خویش خودبین مباش + دگر آنکه در غیر بدبین مباش +
و نیز در حدیث ست که ظُنُّوا الْمُؤْمِنِیْنَ خَیْرًا و نیز فرمودند بیت چه خوش گفت ستان پیر خرابات + که
اَلتَّوْحِیْدُ اِسْقَاطُ الْاِضَافَاتِ + و نیز فرمودند که حقتعالی انسانرا خلیفه خود ساخته است قوله تعالی اِنِّیْ جَاعِلٌ
فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً میان واصل منشی عرض نمود که غریب نواز مولوی عظیم الدین بهاولپوری بسیار باهنر دانند
چنانچه ساخته است که خود بخود در حرکت میاید از اندازه گذشتن روز و شب معلوم میشود و نیز طنبوره
ساخته است که خود بخود آواز میکند بغیر نواختن ادمی قبله من جواب فرمودند که بغیر یادگیری حق سبحانه دیگر همه
اشیا ناچیز اند مقصود یادگیری حقسبحانه است دیگر همه چیزها باشند یا نباشند برابر است نیز هندی کلام فرمود
هند ہی سبہی گلین چہوڑکے ڈہونڈ محمود ہہین وال نون + و نیز این بیت فرمودند بیت پس از
سی سال این معنی محقق شد بخاقانی + که یکدم با خدا بودن به از تخت سلیمانی + روزی در مجلس پیر بخش قوال
صاحب فردغزل مولوی صاحب گفت مردمانرا سوزش بحد شد غزل شهید تیر آن ترکم که از ابرو کمان
دارد + خدنگ از دست آن خوردم که از مژگان سنان دارد + ز چشم مست بیمارم چه بیماری فزود آخر +
بهر سوکه می بینم هزاران کشتگان دارد + حدیث حسن یوسف را کجا دانند اخوانش + زلیخا بیسران دکه
که صد شرح و بیان دارد + خوش آن عاشق که از جانان رخ مهر و وفا بیند + زیار خویش میرانم نه این دارد
نه آن دارد + صبا با آن طبیب عشق حال مولوی برگوی + که بس عمریست کین بیمار سر آستان دارد +
چون این مصرع ز چشم مست بیمارم شنیدند حضرت قبله فرمودند بیمارم نگوی بلکه ز چشم مست بیمارش بگو
این چنین صحیح ست نیز غزل مغربی گفت غزل هر سوکه دویدیم همه سوی تو دیدیم + هر جا که رسیدیم همه کوی
تو دیدیم + از مغربی احوال چه پرسید اورا + سودازده طره هندوی تو دیدیم + و نیز غزل ابن یمین گفت غزل
خاک آن کوی که به چشم ما رساند هر سحر + این امید از جانب باد صبا داریم ما + گر شود ابن یمین کشته به تیغ عشق
او + غم نباشد چون وصالش خون بها داریم ما + حضرت قبله من فرمودند که فی الحقیقة دنیا زشت و ناخوب
و آنکسانرا که حقسبحانه از عشق و محبت خود محروم ساخته ست دنیا در چشم ایشان خوب نماید مناسب این
بیت فرمودند بیت کمال صنعت مشاطه باید + که روی زشت را زیبا نماید + و آنانرا که عشق

Marfat.com

و محبت خود نصیب کرده است دنیا را در چشم ایشان زشت و ناخوب و حقیر و ذلیل نماید قوله تعالی
ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ و مناسب این حکایت فرمودند که روزے دنیا در شکل زشت و
دندان دراز در خدمت اہل اللہ آمد آن اہل اللہ دنیا را گفت تو چنین زشت روی و مردم ترا دوست
دارند گفت من فی الواقع چنین زشتم لیکن آنکس که مرا دوست دارد در چشم او خوب نمایم و آنکس که مرا دوست ندارد
در چشم او زشت و ناخوب نمایم بیت مقبل آن مردے که شد زین جفت طاق ✤ پشت بروے کرده دادش
سه طلاق ✤ و نیز فرمودند آنکسانیکه دنیا را جمع سازند آخر بمردند و دنیا را با خود نبردند و نصیب دیگران
شد و نیز فرمودند اگر درویش خدا یاد زنی را در نکاح آرد خراب شود یعنی زن و فرزند از یادگیری حق
که نعمت عظیم ست او را مانع شوند شب و روز در خیال روزی زن و فرزند باشد مثل آنست که بزرگے گفت
قطعه شب چون عقد نماز بر بندم ✤ چه خورد بامداد فرزندم ✤ غم فرزند و نان و جامه و قوت ✤ بازت
آرد ز سیرت ملکوت ✤ و نیز در کیمیا سعادت آورده که سفیان ثوری رحمة الله تعالی میگوید لَقَدْ حَلَّتِ
الْعُزُوْبَةُ فِیْ ذٰلِکَ الزَّمَانِ یعنی بخدا که بی زن بودن درین زمانه حلال ست نیز در فوائد شریف که ملفوظات
سلطان المشائخ است آمده که نبی صاحب صلعم فرموده اند که بعد از من پنج طائفه خواهند بود مدت هر طبقه
چهل سال باشد تفریق و تقریر هر فرقه بیان نمودند چون تفریق طبقه پنجم بیان نمودند اصحاب کرام رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین در گریه و زاری شدند مجموع مدت پنج طبقه دو صد سال باشد بعد از گذشتن دو صد سال
اگر زن حامله بجای فرزند سگ زاید بهتر نه فرزند قطعه زنان باردار ای مرد هشیار ✤ اگر وقت ولادت مار زایند
از آن بهتر بنزدیک خردمند ✤ که فرزند ناهموار زایند ✤ و حضرت قبله من ذکره الله بالخیر فرمودند که درود و
صلوٰة تنجینا و شغل و وقوف قلبی و پاس انفاس که این هر سه چیز سالک را ضرورست مداومت باید نمود
و نیز فرمودند بیت اگر تو پاس داری پاس انفاس ✤ بسلطانی رسانندت ازین پاس ✤ ترا یک پند بس
در هر دو عالم ✤ که بے نامد ز جانت بی خدا دم ✤ کُلُّ دَمٍ یَخْرُجُ بِلَا ذِکْرِ اللّٰهِ فَهُوَ مَیِّتٌ وَ کُلُّ دَمٍ یَخْرُجُ بِذِکْرِ اللّٰهِ
فَهُوَ حَیٌّ و نیز حضرت قبله من رضی الله تعالی عنه بر زبان مبارک راندند که هر کس که کلمه شریف بگوید نیک بخت
ست روزے میان زاهد که صاحب فقر بود در خدمت حضرت قبله من آمد بمعه زن و فرزندان حضرتمن فرمودند
که سالک را مجرد بودن بهتر است از اہل و عیالداری بلا است که ازین راه بیافتن مجالست عیاذا بالله اگر
از بنده گناه صادر شود بعده توبه کند آمرزیده شود و اگر از عیال و اطفال تو به کند توبه او قبول نشود در حدیث است
اَلسَّلَامَةُ فِی الْوَاحِدَةِ وَالْآفَاتُ بَیْنَ الْاِثْنَیْنِ یعنی سلامت در تنها بودنست و در عزلت نشستن آفت و
بلاها ست در جلوت و بمردم نشستن هر که با مردمان آمدن و نشستن کند از مقصود اصلی که ذکر و فکر

Marfat.com

حق ست محروم ماند ذکر و فکر در عزلت و تنهائی حاصل شود که اکثر دوستان حق از انبیا و اولیا عزلت
را دوست داشته‌اند چنانچه نبی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم اجمعین قبل از نبوت تنها در غار حره نشسته
عبادت کرده و در کیمیای سعادت آمده است که فضیل بن عیاض میفرماید که منت دوست آنکس را دارم
که چون در رهگذر یا کوچه در پیش من آید سلام نگوید و چون بیمار شوم عیادت من نکند این چنین دوستان
خدا عزلت و تنهائی را عزیز داشته‌اند بیت مجردی بحقیقت هزار سلطنتی است ٭ اسیر بند شهوت
بقید رشتنی است ٭ ذکر و فکر حق تعالی مقصود اصلی است و در عزلت و تنهائی حاصل شود - و نیز فرمودند
که نبی صاحب مختار است لیکن کاری که نمودی از جناب حق سبحانه اذن خواستی بغیر اذن هیچ کاری نکردی و
نیز فرمودندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسیار سعی نمود که عم من ابی طالب ایمان آرد و ابوطالب
را فرمودند که در گوش من بگو که تو پیغمبر حق هستی ربک گواه بر ایمان تو روز حشر کافی است اما ابوطالب گفت
که مرا عار آید که گویند طالب برادرزاده شد بر وی ایمان آورد بدست عار دوزخ را اختیار نمودم -
اُخْتَرْتُ النَّارَ عَلَى الْعَارِ و نیز فرمودند اگر ولایت بدست اولیا بودی همه اولاد خود را ولی کردندی اگر علم
بدست خود بودی علما اولاد خود را اولاد نمودندی و لیکن این امر موقوف بر نصیب خداداد است و نیز فرمودند
که اولیا خدا مظهر حق‌اند چیزی که از ایشان صادر شود از حق سبحانه است مثل زدند چنانچه میگویند که ناودان
جاری است ناودان را این شرف است که آب از و جاری باشد اولیا را نیز همچون ناودان
شرف است که حق سبحانه تعالی در ایشان کمال اسماء و صفات خود ظاهر نموده که مظاهر نکنات
مثل آئینه‌هاست که در بعضی آویزند شکر اندازند و در بعضی آویزند غدره و سرگین کنند و نیز فرمودند که در این که امر
میشود بجای باران تیر الم بارد این از شامت بداعمالی است و همچنین روز قیامت ابر شود در دوزخیان گیاه نبندد
که باران می آید بجای باران از ابرها زنان کژدمان نازل شوند از سبب کثرت شومیت اعمال بد و دوزخیان که زنان
و ماران ایشان بخورند و فریاد و افغان نمایند مصرعه اَلْاَمَان یا اِلٰهنا اَلْاَمَان یا اَلْاَمَان اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا اِیْمَانًا
مُسْتَقِیْمًا وَعَمَلًا صَالِحًا وَلِسَانًا ذَاکِرًا وَخُلُقًا حَسَنًا اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ و نیز این
بیت را بخواندند بیت ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود ٭ شیخان خرقه پوش برندان باده خوار ٭ و نیز
حضرت قبله من فرمودند که حق سبحانه احکم الحاکمین است هر چه کند رضا باید داد چون و چرا نباید کرد این بیت
را فرمودند بیت اگر شاه روز را گوید شب است این ٭ بباید گفت اینک ماه و پروین ٭ و نیز فرمودند
که ظاهر نمودن کشف هیچ چیز نیست بیت هر که او از کشف میگوید سخن ٭ کشف او را بر سر او کفش زن
چنانچه در فتوحات مکی آمده است که کشف و کرامت هیچ چیز نیست بلکه کشف و کرامت انگشت

که سالک جمیع اوقات خود را بعبادت حق تعالی معمور دارد و هیچ ادم بضلالت و غفلت نگذارد و در
طاعت ذوق و لذت یابد و نیز حضرت من فرمودند در خدمت صاحبزاده خواجه محمود که دعا فرمائند که
حقتعالی خیر محمد را متابعت ما نصیب کند و نیز فرمودند که قبله عالم بر ما چنان عنایت نموده اند که نعمت ظاهری
و باطنی موجود ست بلکه روز بروز فیض برما در ترقی ست و به هیچ چیز محتاج نشدیم و خویشان ما برای
روزی خود گیاه و هیزم میفروشند و نان بدست آرند و نیز فرمودند که چون نبی صاحب صلعم متولد شدند
از خانه عبدالله نوری بسوی آسمان صعود نمود چون ابلیس آن نور را دید غمناک شد ابلیس را پرسیدند چرا
غمناک شدی بیان نمود که امشب در خانه عبدالله پسری پیدا شده و از خانه او نوری بسوی آسمان میرود و راه
رفتن ما بسوی آسمان بند نموده است که بعد ازین بر آسمان طاقت رفتن نمانده و نیز فرمودند که عبدالمطلب
در خواب دید که در خانه من نور پیدا شده است چون بیدار شد پیش معبر رفت و بیان خواب نمود معبر تعبیر کرد که
در خانه تو نبی آخر الزمان پیدا خواهد شد و نیز این بیت فرمودند بیت یتیمی که ناکرده قرآن درست + کتب
خانه چند ملت بشست + نه از لات عزی بر آورد گرد + که توریت انجیل منسوخ کرد + روزی حضرت صاحبزاده
خواجه محمود پیش حضرت من بیان نمود از جده ماجده کلان خود که جده شریفه ما که والده حضرت قبله عالم
بود پیش میان احمد دودی والد عرض نمود که پسر من چند سال ست که از خانه رفته باز نیامده است دعا فرمائید
که در خانه خود باز آید میان احمد جی صاحب معنی بود فرمود پسر تو قطب زمان شده است که در خانه بعد از
هشت روز خواهد آمد خود بدولت چون این نقل شنیدند بر زبان مبارک راندند که حق سبحانه خاصان خود
را همه چیزها میکنند چنانچه مولینا روم فرموده بیت بلکه پیش از زادن تو سالها + دیده باشندت ترا با
حالها + بعضی یاران جهر کلمه لا اله الا الله شروع نمودند آواز ایشان در سمع مبارک حضرت من رسید
فرمودند که ایشان جهر غلط میکنند جهر صحیح باید کرد و در هر ضرب نام (?) اسم الله ظاهر باید نمود و ضرب بر زبان
مبارک راندند یکضرب لا اله الا الله و دیگر الله همچنین دو ضرب صحیح کردند و نیز فرمودند که در وقت شنیدن
ذوق و شوق در دل پیدا شود و حضرت من از همه اذکار ذکر جهر کلمه شریف لا اله الا الله یاران خود را تلقین
میفرمودند که در ذکر لا اله الا الله محبت حق سبحانه بزودی حاصل شود و نیز فرمودند حق سبحانه دوستان خود را
صفت ستاری عطا فرموده است از هر کسیکه عیب ببیند بپوشند و ظاهر نمیکنند چنانچه حدیث نبوی ست
طُوبیٰ لِمَنْ شغل عن عیوب الناس روزی صاحبزاده خواجه محمود در خدمت حضرت قبله من قدس سره
عرض نمود که از زمین ملک شما که در کوهستان بود باقیست یا نه حضرت قبله من قدس سره فرمودند
زمین مذکوره در ملک ما باقی ست از انکه روزی حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه مرا مخاطب کرده

Marfat.com

فرمودند ای فلان یعنی محمد سلیمان در مزاج تو طوری می بینم مبادا که زمین ملک خود را بکسی ایثار
نمائی زمین خود را نگاهداری از سبب منع نمودن قبله عالم رضی الله تعالی عنه زمین مذکوره در ملک
ما باقی مانده است **بیت** گفته او گفته الله بود + گرچه از حلقوم عبد الله بود + **بیت** بمی سجاده
رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها + حضرت قبله من قدس سره
العزیز سلطان التارکین بود هزاران نقود و اسپان و شتران و دیگر چیزها از امتعه و اقمشه که مریدان
در نذر آوردندی همان لحظه عطا مینمودند هیچ چیز با خود نمیداشتند اللهم ارزقنا هذه الصفة بحرمة محمد
واله واصحابه صلی الله علیه واله واصحابه اجمعین وسلم روزی در خدمت حضرت من خدابخش لانگری
عرضداشت کرد که غریب نواز قرض بسیار شده است قرضداران تقاضا میکنند حضرت من فرمودند که غم
مخور که ما دست خود بر دست شیر خدا داریم یعنی دست قبله عالم مهاروی گرفتیم هیچکس محتاج نخواهد شد
بیت هر که بدل دامن پیران گرفت + گنج بقا زین ده ویران گرفت + **لطیفه** سخن در آن افتاد که مسلمان
شدن و کمال اسلام داشتن کار بس مشکل است مناسب این فرمودند که در زمانه بایزید بسطامی قدس سره
همسایه او یهودی بود مردان یهودی را گفتند تو چرا مسلمان نشوی یهودی جواب داد اسلامی که بایزید
دارد مرا حاصل نشود و آن اسلام که شما دارید من قبول نکنم آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت**
سالکا اسلام گر آسان بدی + هر کسی چون شبلی و ادهم شدی + خواجه قطب الدین رضی الله تعالی عنه
در فوائد السالکین فرمایند ای فرید الدین طالبان حق طعام و خواب خود حرام کرده اند تا بدرجه قرب رسیده اند
و حضرت فرید الدین در راحت القلوب میفرمایند ای نظام الدین درویش را باید که اول چشم خود را از عیب
مردم کور سازد دوم گوش را از شنیدن عیب ایشان کر سازد سیوم زبان را از گفتنی گنگ سازد
چهارم پای خود را لنگ سازد یعنی در جای نا رفتنی که نفس او را تقاضا کند نرود و خلاف او کند چنانکه
اَلنَّفْسُ خَائِنَةٌ مَانِعَةٌ وَاَفْضَلُ الْاَعْمَالِ خِلَافُهَا تا مقبول و محبوب درگاه حقتعالی شود و نیز در کیمیا
سعادت آمده است سالک را باید که از چهار چیز حصار خود سازد یکی عزلت دوم کم گفتن که از بسیار گفتن
دل سالک تاریک شود سیوم کم خوردن که از کم خوردگی راه شیطان بسته شود چهارم اندک خفتن که بسیار
خفتن غفلت آرد ابدالان که بدرجه ابدالی رسیده اند بمداومت این چهار چیز نوشته اند و ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء روزی در خدمت حضرت قبله خود نشسته بودیم یک هندوی آمد و در خدمت حضرت قبله
من عرضداشت کرد که برای زیارت شما مرا اشتیاق بود حضرت قبله من قدس سره فرمودند که در طریق ما است
که با مسلمان و هندو صلح باید داشت این بیت شاهد آوردند **بیت** حافظا گر وصل خواهی صلح کن با خاص و عام

با مسلمان الله الله با برهمن رام رام + لحقیقی سخن دران اوفتاد که هرکس را مراد دینی و دنیاوی
بر اعتقاد او حاصل شود مناسب این حکایت فرمودند که شخصی در ملکی رفت در انجا مردم را دید
که در خشک زمین نیشکر میکاشتند آن شخص مردمان را گفت که چرا تخم را در زمین خشک ضایع میکنید
مردمان آن شخص را گفتند که در ملکی میباشی که بر قادر مطلق یقین و توکل ندارند باز گفتند که بنشین که
حق سبحانه بر اعتقاد ما آب باران نازل میکند امروز گفت دیده شود یکساعت آن مرد مذکور در انجا
بنشست همان ساعت قادر مطلق در آسمان پاره ابر پیدا نمود در آن ساعت چندان باران بارید
که آب باران بقدر زانو شد و نیز فرمودند که در کوهستان که وطن ماست در انجا مردمان برکوه نیز
دارند در موسم کاشتن تخم ارزن و جز در زمین خشک می اندازند و بران قلبه رانی می کنند
حق تعالی بموجب اعتقاد ایشان بعد از دوم یا سیوم روز باران می بارد آن زراعت با آب باران
پخته میشود همچنین در ملک هندوستان نیشکر و برنج و دیگر زراعتها با آب باران پخته شوند بعد ازان
بر لفظ مبارک راندند این حدیث قدسی اَنَا عِندَ ظَنِّ عَبدِی بِی حق سبحانه میفرماید که من بنزدیک
یقین بنده خود باشم که هرچه دارد مراد بنده به یقین او حاصل کنم **بیت** بر توکل گر بود فیروزیت +
حق دهد مانند مرغان روزیت + **بیت** کمان نرم باید کماندار چست + که وقت کشیدن درآید درست
کمان نرم عبارت از نفس هست که سالک نفس خود را در ریاضت و عبادت حق سبحانه رام و فرمانبردار
دارد تا در امر حق تعالی سستی نکند و حضرت قبله من قدس سره فرمودند که هابیل و قابیل هر دو پسران
حضرت آدم بودند قابیل مغیران شد هابیل را شهید ساخت کافر شد نعوذ بالله من ذلک و کفر
ازو پیدا شد همه نسب او تا الحال کافر اند و اولاد هابیل همه مسلمان اند و نیز هندی بلّه شاه بر زبان مبارک
راندند ھنادی هابیل قابیل آدم کے بیٹے آدم کسکا جایا + و نیز این بیت فرمودند **بیت** سرنوشت
ما بدست خود نوشت + خوشنویس است و نخواهد بد نوشت + و نیز این بیت فرمودند **بیت**
زمانه دگرگون آئین نهاد + شدان برج کو خانه زرین نهاد **بیت** مجنبان مرا تا نجنبد زمین +
همین گومت باز گویم همین + **بیت** پناهی بلندی و پستی توئی + همه نیستند آنچه هستی توئی +
بیت یاری دارم که جسم و جان صورت اوست + چه جسم چه جان جمله جهان صورت اوست
غزل عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست + عنقای مغربم که نشانم پدید نیست + ز ابرو
و غمزه هر دو جهان صید کرده ام + بنگر بدان که تیر و کمانم پدید نیست + چون آفتاب در رخ هر ذره
ظاهرم + از غایت ظهور عیانم پدید نیست + گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم +

وین طرفه تر که گوش و زبانم پدید نیست ٭ چون هرچه هست در همه عالم همه منم ٭ مانند در دو
عالم زنام پدید نیست ٭ و حضرت قبله من فرمودند که در صحبت اولیا ربیار تاثیر ست چنانچه
آهن که به پارس رسد فی الحال بصورت طلا شود و دیگر بار این بیت در حضور پر نور بخوانند بیت
تابش خورشید اگر تابد بسیر ٭ در بدخشان لعل سازد سنگ را ٭ و حضرت قبله من سلطان
التارکین برهان العاشقین المتوکل علی الرحمان حضرت خواجه سلیمان رضی الله تعالی عنه این
بیت را در تاریخ بیست نهم محرم الحرام بر زبان مبارک راندند بیت آهن که به پارس آشنا شد ٭
فی الحال بصورت طلا شد ٭ بعد ازان این بیت مذکور را در سه شبا روز بسیار خواندند و در تاریخ
هفتم ماه صفر نماز عشا و تهجد را ادا نمودند و دیگر اوراد و تسبیح خود خواندند بعده قریب صبح بر شغل
پاس انفاس در شب پنجشنبه وصال نمودند در سن یکهزار و دوصد و شصت و هفت ۱۲۶۷ در شب آدینه
در بنگله شریف که در حین حیات معبد ایشان بود مدفون ساختند اکنون هم در آنجا روضه مبارک است
بوقت مغرب لحد مبارک تیار شد چنانکه گفته اند بیت کنت نبیا چو علم مبین بود ٭ ختم نبوت بمحمد سپرد ٭

تاریخ وصال خواجه محمد سلیمان در هفتم ماه صفر روز پنجشنبه در سنه ۱۲۶۷ھ ارتحال فرمودند

سلیمان زمان رحلت چو فرمود ٭ یکایک در جهان ظلمت بیفزود
پی سال وصالش هاتف غیب ٭ بگفت او آفتاب چشتیان بود

و کاتب حروف می گوید نظم

حق چو ولایت بجهان در نمود ٭ ختم ولایت به سلیمان نمود
بو که شود وصل سلیمان نصیب ٭ تا که شوم در دو جهان با حبیب
وصل سلیمان ز وصال خدا ست ٭ داند این نکته که اهل صفا ست
خواجه سلیمان ز سلیمان نظیر ٭ هست مراد دو جهان دستگیر

و نیز کاتب حروف میگوید نظم

امام الدین غلام شاه تونسه ٭ به تنهائی گرفت از خلق گوشه
به بیند هر دو عالم مظهر پاک ٭ بدارد خویش را کم از خس و خاک
همه کس را بداند نیک از خویش ٭ همین تعلیم کرد از مرشد خویش
خداوندا بحرمت شاه تونسه ٭ ز ایمان کن مرا همراه توشه

این چند کر ملفوظ فقیر حقیر پر تقصیر خاک راه دردمندان فقیر امام الدین بن
میان تاج محمود بن حافظ شرف الدین متوطن شاه اعظم غفر الله تعالے لہم
ولجمیع المومنین والمومنات جمع کرده براسید انکه حق تعالے عاقبت
بالخیر گرداناد اللہم امین یا رب العالمین وانت ارحم الراحمین
اللهم انت ولی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما و الحقنی با
الصالحین اللهم اغفر لمصنفه ولقاریه ولکاتبه و
لناظره ولجمیع المسلمین والمسلمات بحرمة خواجه خواجگان
حضرت خواجه محمد سلیمان رضی الله تعالی عنه وبحرمته عنی
وعن جمیع المومنین والمومنت یا الله یا الله یا الله یا مجیب یا مجیب
اللهم افتح لنا بالخیر واختم لنا بالخیر واجعل عواقب امورنا بالخیر
بحرمت نبی آخر الزمان صلی الله تعالی علیه واله واصحابه وازواجه
وعترته وعشیرته اجمعین وسلم برحمتك یا ارحم الراحمین
وارحمنا وانت خیر الراحمین واغفر لنا وانت خیر الغافرین
امین تمت بعونه تعالی شانه فی یوم الثلثا
وقت الظهر فی ثمان من شهر جمادی
الثانی سنه ۱۳۱۰ھ

کتبه عبد الضعیف عبد اللطیف

محمد نازل خوشنویس

تمت

گوہر یکتای سخن که به گنجینۂ دل ست نثار بارگاه معروف حقیقی که از نائت اشتقاق
ندای نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ بگوش ہوش جہانیان انداختہ وہر دُر بے آب وتاب
وتکلم که در صدف زبانست ہدیہ عاکفان درگاه معکوف تحقیقے که از بس اشتیاق چراغ
اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ فرا راه ہر جویا نصیب ساختہ لآلی بیش بہائے نعت
تحفه خادمان عرش آستان رسالت دستگاه ختمی پناه مورد سوف یعطیک فترضے

ووراے گرانمایہ مدح نزل بلازمان والاشان تاجدار سریر سیادت ولقابت اشرف الخلق سید الانبیاء صلوا علیہ وعلی آلہ النجباو صحبہ نجوم الہدے اما بعد این جواہر زواہر دریاے شریعت وطریقت ودر غور بحر حقیقت ومعرفت کہ بحرے ست از معانی رنگین موج زن ودریاست پر از امواج سرائر متلون گلشنی ست کہ آبش از دریاے قدس داده اند بوستانی ست کہ نونہالش از صدمہ خزانے ازاده اند این ہمہ ازاد ست نہ اورد کہ تکلف رادروراه نیست زور طبیعت کہ معلمش معلم اول ست دیدنی ست ہماناز غیب ست کہ بر زبان متکلم رفتہ صداے ساز محفل ازلیست کہ جان را پراگنده و دلہا را آشفتہ مطالعہ اش جداجوئی از خود دور راسرے ودست بستانہ کہ کمیت سست اوراکش را بسر منزل مقصود می رساند وحقیقت خویشتن جوئی از خود رفتہ را قلاوزی ست فرزانہ کہ سمند پالنگ تحقیقش را عنان بکف گرفتہ بسراے مطلب فرونشاند اکسیر گر این کیمیاے سعادت وترکیب ده این معجون فطرت یعنی مصنف این رسالہ ومولف این عجالہ کسے است کہ جہانے از فیضان انوار کلام فیض نظامش بہره ورست وعالمے از ارشاد رحمت بنیادش شور در سر قلم از تحریر مدحش کوتاه دست وزبان را از تقریر وصفش حوصلہ پست قبلہ شناسان عالم را قبلہ کعبہ پرستان جہان را کعبہ شناور دریاے تصوف غائر بحر تشنف مقبول رحمان حضرت خواجہ محمد سلیمان صاحب ساکن تونسہ شریف رحمۃ اللہ علیہ الذی لیس بعمر الا الحق ینطق علے لسانہ التی ہادے الانام ولیس لعلی رض لکنہ باب لمدینۃ العلم والکلام وسجاده نشین رشادت مآب ہدایت انتساب حضرت خواجہ نور محمد مہاروی خلیفہ جناب رشد انتساب حضرت مولوی فخر الدین دہلوی رحمۃ اللہ علیہم اجمعین پراگنده ومنتشر افتاده بود واز اختفائش کلفتے دیدانرا رو داده بنابران نقاوه دودمان فطرت نور چشم دوده عزت مولوی امام الدین بن میان تاج محمود ساکن شاه اعظم ادام اللہ فیضہ کمر ہمت باجتماع آن بربست واین جواہر پریشان را بسلک تالیف در سفت ودرین زمان فیض توامان از بہر ہدایت عام وایقاظ عوام از منام مجمع اخلاق حمیده مقصد را طوار برگزیده جان صورت مروت صورت

جان فتوت حافظ عزیز الدین متوطن دہلی بہ فراوان اہتمام وسعی مالاکلام حافظ صاحب مذکور مالک و مہتمم مطبع مرتضوی دہلی بحسن خط وغایت صحت حلیہ انطباع دربر کشید و منتظران راسرمہ چشم بصارت گردید الحمد للہ علی ذلک النعمۃ العجیب وعلیہ توکلت والیہ انیب اکنون در تحریر تاریخ انطباعش اہتمام میرود و سال خاتمہ اش از قلم بر کاغذ میچکد + قطعہ تاریخ از شاعر شیرین مقال ماہر رنگین خیال حافظ عمر دراز سلمہ ربہ

طبع این ملفوظ مطبوع جہانی اوفتاد گفت فائض سال طبع دلکش از روی کمال	ہر کہ دیدش یافت در کف گوہر درج مراد گوہر دریای معنی مخزن گنج سداد ۱۳۱۱

شجرہ حضرات چشت اہل بہشت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اے خداوند تو ذات کبریا کے واسطے — رحم کر مجھپر محمد مصطفے کیواسطے
مین ہوا ہون سخت راز اس بند محبت مین اسیر — کہولدے مشکل علی المرتضے کیواسطے
خوب مین بصری حسن کا نام لاتا ہون شفیع — شیخ عبد الواحد اہل بقا کیواسطے
فضل کر مجھپر طفیل خواجہ ابن العیا ض — شاہ ابراہیم بلخی پادشاہ کیواسطے
حضرت خواجہ حذیفہ کے لئے تک رحم کر — پھر ہبیرالبصری صاحب ہدا کیواسطے
خواجہ ممشاد کے خاطر میرا دل شاد کر — شیخ بو اسحاق قطب چشتیا کیواسطے
خواجہ ابدال احمد بو محمد مقتدا — خواجہ بو یوسف صاحب صفا کیواسطے
خواجہ مودود حق اور خواجہ حاجی شریف — خواجہ عثمان اہل اقتدا کے واسطے
والی ہندوستان خواجہ معین الدین حسن — شیخ قطب الدین قطب اتقیا کیواسطے
دور کر ظلمت سراج الدین و دنیا کے لئے — اور علم الحق و دین علم الہدے کیواسطے
کام کر شیرین طفیل خواجہ گنج شکر — اور نظام الدین محبوب اولیا کیواسطے
دلکو روشن کر طفیل شاہ نصیر الدین چراغ — اور کمال الدین کمال اصفیا کیواسطے
حضرت محمود راجن سرور دنیا و دین — اور جمال الدین جمن صاحب صفا کیواسطے
شیخ حسن اور خواجہ شیخ محمد کے طفیل — حضرت یحیی مدنی مقتدا کے واسطے

فضل کر مجھ پر طفیلِ شاہ کلیم اللہ ولی — اور نظام الدین مقبولِ خدا کیواسطے
دین و دنیا کا وسیلہ پیر عالم فخرِ دین — خواجۂ نورِ محمد رہنما کیواسطے
حضرتِ خواجہ سلیمان دو جہان کے دستگیر — قبلۂ حاجات کعبہ مدعا کیواسطے
بخشدے اپنی محبت ماسوی کو قطع کر — واسطے پیران شجرہ چشتیا کیواسطے

بسم اللہ الرحمن الرحیم

درمانده اعانت میطلبم یا حضرت رب معین مددی — یا دست بدلم نامت بلبم از بہر رسول امین مددی
تو شاہ رسل و لیل سبل داری باحاطہ چہ جزو کل — محمود و محمد ختم رسل یا طٰہٰ و یا یٰسں مددی
ای صاحب کرمتِ ازلی از نورِ خفی و فیض جلی — مقبول اللہ علی ولی اے خسرو معتقدین مددی
ای آنکہ تو مجتہد عصری بانصرتِ غیب ابو النصری — منعم محسن حسن بصری سر سلسلہ تلقین مددی
بو الفضل بفضل خدا زاہد ای بدرہ زین بدین عابد — محبوب اللہ عبد الواحد با انعامات قرین مددی
بو الفیض فضیل عیاض توی مرتاض توی ممتاز توی — در خلق جہان فیاض توی ای قد[illegible] یقین مددی
سلطان امان الارض تہا بر مطلع ملت رشک مہا — ای ابراہیم کریم لقا ای مالک روئے زمین مددی
ای زینت عرش عاشق رب مر عیش محبت را سبب — ای تحفہ دہی حذیفہ لقب یا میر سدید الدین مددی
در کشورِ بصرہ تمام بصر علی العرفان بلند نظر — ذی النون ہبیرہ صاحب فر ناموس امین الدین مددی
ای آنکہ معظم و منصوری در عالم ہمہ تن نور رکے — ممشاد علی دینوری ای کوکب ماہ جبین مددی
ای صبح منور شام محل ای مہر تجلی نور ازل — ای خواجہ ابو اسحاق اجل آقا عد عرش برین مددی
و جملہ آدمیان تو احد ای ابن فرس نافہ امجد — یا خواجہ خلق ابو احمد ای قدوہ قبلہ دین مددی
ای در ہمہ خلق ممجد تو در جوہر عقل منقد تو — در نام سمی محمد تو اے صاحب قدر مکین مددی
یعقوب نوید بر دیوسف جوید ز اثبات ابو یوسف — ای خواجہ خلق ابو یوسف در معرکہ ناصر دین مددی
مودود و دود و بہشت مکان محمود لقا شہر عیاں — ای قطب زمانہ چشت نشان یا ذات مبین متین مددی
ای جان جہان جنان مسکن زندہ کن دل از زیدن — ای قدوہ حاج شریف زمن اے اقرب کعبہ مکین مددی
نورانی شعرات قران از سجدہ جبہ نور المعان — مشہور ولی بہار عثمان آ منزل مکہ نشین مددی
گم کردہ رہ تر ای رہبر آ مظہر حق و صفا اظہر — بحسن مشہور شاہ سنجر یا خواجہ معین الدین مددی
مشہور بدولت لم یزلی از لطف نبی و علی ولی — رونق دہ دائرہ دہلی یا حضرت قطب الدین مددی

زینت دہ دائرہ اجودھن کان مشہورت بہ پاکپٹن
ای مشعل روشن راہ ہدی یک لحظہ عنایت تو بخدا
بر اہلدان رحمت از تو درخوانچہ دل نعمت از تو
ہم دست عطاو نوال تو ئی سرمایہ لطف جمال توئی
ای از تو بزم جہان تزئین وز نور تو خلق خدا رہ بین
خاقان عنایت آمینی موصوف بعزت تمکینی
ای عشق الہی مقصودت انوار تجلی مشہودت
ہر حال حقیقت حال نزا محبوب زحق منوال ترا
ای سورث نعمت مسجد تو دی منبر کامل مقصد تو

ای اعلی مرتبہ ز الیق از جملہ بمعنے بردہ سبق
ای قطب مدینہ بقیعہ جا در سایہ خلوت عثمان جا

[illegible] وقت عا[illegible] اعلی ہر طور دولت پر نور جلی
ورنگ باو رنگ ابادت بر خلق دو عالم ارشادت
تو ہمنفس اہل طلبی ہادی رہ علم وادبے
در وقت عبادت عرش نشین در سایہ لطفت چرخ زمین

فرید الافراد ہدایت فن یا شیخ فرید الدین مددی
محبوب الہی خاص خدا سلطان نظام الدین مددی
منصور ز حق نصرت از تو مخدوم نصیر الدین مددی
علامہ ملک کمال تو ئی یا خواجہ کمال الدین مددی
روشن ز فروغ تو خانہ دین یا شیخ سراج الدین مددی
در وصف عزا علم الدینی ای دین امین الدین مددی
حق کرد بعالم محمودت اے اطہر حمید گزین مددی
از رب جمیل جمال ترا یا شیخ جمال الدین مددی
گردیدہ حسن ز محمد تو ای ساکن علیین مددی

یا شیخ محمد حامد حق عین حقیقت بین مددی
اے زندہ کن تجلی اے یاور معتقدین مددی
یا شیخ کلیم اللہ ولی ای سرور با تمکین مددی
شاہان معظم منقادت یا شاہ نظام الدین مددی
محبوب خدا و محب نبی یا خواجہ فخر الدین مددی
مشہور رشدی سلیمانی ای رہبر معتقدین مددی

تمام شد شجرہ شریف

اشتہار واجب الاظہار

چونکہ مصنف نے حق کاپی رائٹ اس کتاب یعنی نافع السالکین کا احقر البریہ کو کر دیا ہے پس بدون اجازت میری کے کوئی صاحب قصد طبع کا نہ فرماوے ۱۲ العبد

حافظ عزیز الدین مالک و مہتم مطبع مرتضوی